

39 سال چهارم  
اردیبهشت ۸۷  
april 2008  
چراغ

# بهارت سبز و دولت شادباد

C H E R A Q  
Iranian Queer  
M a g a z i n e

www.cheraq.net  
editor@irgo.net

نشریه دگرباشان ایرانی





سال چهارم

شماره سی و نهم

آوریل ۲۰۰۸

اردیبهشت ۸۷

صاحب امتیاز:

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سردبیر:

ساقی قهرمان

نویسنده ی همکار:

حمید نوماج

طرح جلد:

پوپک

آدرس وب سایت:

[www.cheraq.net](http://www.cheraq.net)

آدرس پست الکترونیکی:

[editor@irqo.net](mailto:editor@irqo.net)

آدرس اشتراک:

[member@irqo.net](mailto:member@irqo.net)

۲	بیانیه ی سازمان دگرباشان جنسی ایرانی
۳	سخن سردبیر
۵	گفتگو با بابک سلیمی زاده، آرشام پارسی
۱۲	پرونده ی مهدی کاظمی و سرنوشت پناهجویان دگرباش ایرانی در اروپا، آرشام پارسی
۱۴	در امتداد انتخابات مجلس هشتم، امیر منتخب
۱۶	ساعت ۲۳
۱۸	بیانیه سازمان دیده بان حقوق بشر در مورد دستگیری های اصفهان
۲۰	حرف از شکنجه می زنیم، دیده بان حقوق بشر
۲۲	جنسیت ما، رها
۲۳	معرفی رمان فضاءالجسد اثر ثریا نافع ، مهدی عقیلی
۲۵	جوایه ای بر "علل الشرایع"، سپهر
۲۷	یادداشتی بر مطلب "علل و الشرایع"، تروبادور
۲۹	گرایش جنسی در تقابل با گرایش مذهبی، شهریار
۴۴	The Queers، رسول
۴۷	داستان پیمان
۴۹	بیانیه مطبوعاتی موسسه بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان
۵۱	گفتگو با آرشام پارسی سرپرست سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، صدای امریکا
۵۵	نامه
۵۶	نامه ی بهروز
۵۷	ایران، رنگین کمان، گل سرخ ، آذین دروی پور
۵۹	آزاد زیستن (۲)، حمید
۶۱	فراخوان کمک به مهدی ندامی زندانی دو جنسه برای رهایی از زندان
۶۳	سمینار بررسی موانع رعایت و ترویج حقوق بشر در ایران
۷۶	چاپار
۷۷	رسانه ها
۷۸	نماس



طی سه جلسه ی گذشته سازمان در ماه فوریه و با توجه به گسترش دامنه ی فعالیت های سازمان ایرکیو و میزان برنامه های تعیین شده برای فعالیت های آینده، نظر مجموعه ی هیئت مدیره بر آن قرار گرفت که ساختار اولیه ی سازمان را به شورایی و متشکل از دبیرانی که به اشتراک اداره و راهبرد این مجموعه را به عهده گرفته اند، بدل کند. حجم عظیم مسئولیت هایی که در یک ساله ی گذشته سازمان را به پیگیری حقوق شهروندی و بشری دگرباشان جنسی ایرانی در داخل ایران، در کشورهای ترانزیت، و در کشورهای پناهنده پذیر و با نیاز به فعال بودن تمام نیروهایی در که در قالب هیئت مدیره در اختیار سازمان قرار گرفته است، برای عملکرد مداوم و تصمیم گیری فعال متوجه ساخت که زمینه برای نیاز خودجوش و برآمده از

شرایط این سازمان در کشوری امن، و با توجه به قوانین جاری کشور کانادا، برای ایجاد و انتقال اصول اساسنامه به یک تشکل شورایی که از شورای دبیران متشکل شده باشد، فراهم است.

حاصل این که در اساسنامه جدید سازمان سمت دبیرکل حذف شده و مسئولیت آن بین مقام قبلی و دیگر دبیران تقسیم شده و در نتیجه مجموعه ی دبیران سازمان در هماهنگی با آئین نامه و برنامه ی سازمان به حل و فصل و اداره ی امور سازمان پردازند. حجم مسئولیت های آرشام پارسی در سمت دبیرکل، با توجه به گستردگی برنامه های سازمان در کانالیزه کردن مسئولیت هایی که در آئین نامه برای پیگیری امور پناهندگی و تغییر قوانین جزایی داخل ایران تصریح شده است، و با توجه به حجم برنامه های درسی به مسئولیت های او، انجام وظایف دبیرکلی را غیرممکن کرده و در مواردی مانع اجرای همین مسئولیت ها می شد. در نتیجه، جهت تسریع امور سازمان و تقلیل وظایف سنگین آرشام پارسی هیئت مدیره به اتفاق نظر ساختار شورایی سازمان را پیشنهاد و تصویب نمود. در ساختار جدید شورای دبیران سازمان، دبیران حاضر، روشن برهان، آرشام پارسی، صبا راوی، نیاز سلیمی، سام کوشا، ساقی قهرمان، و ویکتوریا طهماسبی با اختیارات برابر در حیطه ی تعیین شده انجام وظیفه می کنند.

با احترام

شورای دبیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

روشن برهان، آرشام پارسی، صبا راوی، نیاز سلیمی، سام کوشا، ساقی قهرمان، و ویکتوریا طهماسبی

سازمان (دگرباشان جنسی ایرانی) برخاسته از لایه ای از جامعه ی دگرباشی است که توان سرکردن با سرکوب روزمره (نه روزانه) را نداشته است. لایه ای که به طور طبیعی در ساختار اجتماعی فرهنگی ایرانی، قبول انزوا را بیش از اندازه غیر طبیعی و غیر قابل تحمل ارزیابی می کند و هیچ کدام از انواع سپرهای پست مدرن برای توجیه این انزوا را به دست نگرفته؛ لایه ای از جامعه که نیازهایش از همبستگی های با محیط انسانی پیرامونش تغذیه می شود و متعلق به آن لایه ی دیگر نیست که به دنیای ادبیات و هنر پناه می برد و غذایش را همانجا به تن می رساند و بنام ادبیات خود بخود از روزمره تبعید می شود و اعتراض هایش در بلندگو (در بلندگو که ریخته می شود اعتراض، به همان اندازه که بلندتر می



شود و از شکل طبیعی نیز خارج می شود- و وقتی از شکل طبیعی خارج می شود برخورد غیرطبیعی می بیند) ریخته می شود. سازمان، به دلیل خاستگاه اولیه اش که بیرون از قوانین کتاب بود، و بیرون از قوانین پایتخت بود، و بیرون از فردا- نشینی روشنفکرانه بود، اطلاع نداشت که برای بلند شدن باید منتظر دستی شد که امکان بلند شدن ایجاد کند. و علاوه بر این، به دلیل حق به جانبی تاریخی همجنسگرایان مرد (برای مردان بیرون بودن از صحن اجتماع بیشتر "زور شنوی" به حساب آمده تا برای زنان، که دست یافتن به صحن اجتماع، برایشان، اگر به معنای از دست دادن صحنه ی خانه باشد، سود چندانی ندارد و اصولاً به حساب حق طبیعی گذاشته نشده بود- هنوز هم زنان همجنسگرا نیاز خاصی به حضور در صحن اجتماع، اگر به معنای از دست دادن صحنه ی خانه باشد، مطرح نمی کنند) نیاز به حضور در میدان مرکزی جامعه را با شدت حس کرد و بلند شد. در واقع، سازمان به این معنا از دل جنبش دگرباشی بیرون آمده که با ذهن جنبش روشنفکری دگرباشی بی ارتباط بوده و دچار حوصله ی نامحدود لایه ی روشنفکری دگرباشی نشده. این توضیح، اگر سازمان هنوز به روال دیروز می گشت، می توانست یک تحلیل منفی باشد اما امروز در پنجمین سالگرد تأسیس سازمان، در پرونده ی دست آوردهای پرافتخارش ثبت شد. پاسخگویی به نیازهای عاجل، در سال ۲۰۰۱ باعث شد ذهن "نفر" به جای ایجاد یک وبلاگ شخصی به ایجاد یک میلینگ لیست کشیده شود. در قدم بعدی میلینگ لیست تبدیل شد به وب سایت و با انتشار بروشور کمیته ی ایدز استان فارس با محتوی "جلوگیری از ایدز با جلوگیری از بی بند و باری جنسی" در این وب سایت، و نگرانی از اینکه مبدا بی بند و باری جنسی با همجنسگرایی اشتباه شود لزوم مبارزه برای رفع اتهام از همجنسگرایی مطرح شد و منجر شد به درک نیاز به ثبت یک سازمان، که در سال ۲۰۰۴ اتفاق افتاد. در سال ۲۰۰۶ که سازمان همراه آرشام پارسی وارد کانادا شد، به انتخابی دست زد که در آن زمان همچنان ناشی از نیاز عاجل بود. تبدیل نام سازمان از سازمان همجنسگرایان ایرانی به سازمان دگرباشان جنسی ایرانی (PGLO به IRQO) و تشکیل هیئت مؤسس و دبیران و قانونمند کردن هر چه بیشتر ترکیب سازمان با بهره گیری از امکانات موجود در امنیت و دموکراسی کانادا، در طول دو سالی که حتی یک روز بی دغدغه و بی نیاز از مشاهده و مطالعه ی نیازهای عاجل/و بقیه ی زخم هایی که مثل خوره روح (دگرباشان) را در انزوا می خورد و می تراشد (صادق هدایت) نداشته، رسید به اینجا. اینجا، در مارچ ۲۰۰۸ فروردین ۸۷ مجموعه ی هئیت امنا و دبیران سازمان در نشست هایی که از ماه فوریه آغاز شد در یک نظردهی جمعی به لزوم تغییر ساختار سازمان قائل شد. این نیاز این بار هم عاجل بود هم ضروری بود هم بر پایه ی تجربه ی حداقل پنج ساله و مطالعه ی حداقل یکساله شکل گرفته "است". از امسال سازمان دگرباشان جنسی ایرانی با ساختار شورایی اداره می شود. در این ساختار جدید بر مقدار مسئولیت ها افزوده شده و بر مقدار توقع از کارایی سازمان هم، همکاران ما در ایران که بیش از آنکه همکار سازمان دگرباشان جنسی ایرانی باشند همکار جنبش دگرباشان جنسی ایرانی بوده اند در ساختار تازه امکان همیاری و همفکری بیشتر دارند و این همیاری می تواند به سازمان نزدیک تر از پیش باشد و به آن دسته از نیازهایی که ناشی از خارج بودن بدنه ی سازمان از چارچوب های داخل است، جواب بدهد. امروز سازمان در جایی ایستاده که پنج سال پیش می خواست در آینده و اگر شد و اگر امکانش بود بایستد. در این جایی که الان سازمان ایستاده می شود به آرشام پارسی که سازمان را تا اینجا آورده و همه ی نام ها و نفرات دیگری که از پنج سال پیش تا کنون سازمان را تا اینجا آورده اند تریک و خسته نباشید گفت. می شود از فعالان اجتماعی جامعه ی دگرباشی که در هفت ساله ی گذشته با حوصله و پیگیری قدم قدم زمینه را برای کسب حقوق انسانی و شهروندی دگرباشان جنسی آماده کرده اند، تشکر کرد. یکی از آرزوهای ما که از هدف های ما هم هست این است که گاه گاه که لازم می شود روی شیشه ی همین چراغ نام اشخاص را با اسم و فامیل بنویسیم و از همراهان جنبش و همکاران سازمان با صراحت معمول روزمره تشکر کنیم.

اما، یک سؤال، آیا باید وبلاگ نویسی ادبی دگرباشی را رها کرد تا برای سالیان دور جریان ادبی تولید کند؟ آیا باید بار گذار از جامعه ی بی حقوق به جامعه ای که اقلیت های جنسی به حقوق انسانی و شهروندی خود دست یافته اند را یکسره به دوش وبلاگ نویسان فعال اجتماعی بگذاریم؟ آیا وبلاگ نویسی ادبی دگرباشی در حال حاضر در حال تولید، و یا آماده کردن زمینه های تولید ادبیات برای سالیان دور است؟ با وجود آن که جنبش دگرباشی هم به ادبیات مدیون است هم به وبلاگ نویسی ادبی و هنوز از آنچه در طول کمتر از یک دهه ی اخیر تولید شد تغذیه می کند، اما، آیا باید وبلاگ نویسان حوزه ی ادبی را رها کنیم تا برای سالیان آینده جریان ادبی تولید کنند؟ آیا نباید یادآوری کنیم که بار این سازمان تا کنون روی دوش بخش فعال اجتماعی بوده و فعالان اجتماعی قاعدتا نباید به تنهایی این مسئولیت را به دوش بکشند؟ و پس ادبیات دگرباشی کی قرار است زمان را درک کند و عجله کند؟



بر خلاف عادت معمول که گفتگو کننده توضیح و معرفی ای از شخص گفتگوشونده می نویسد، به عنوان اولین سؤال می

پرسم:

بابک سلیمی زاده را چطور به خواننده های چراغ معرفی می کنید؟

- شاعر



بابک سلیمی زاده حقوق بشر را چگونه تعریف می کند؟

معمولا از حقوق بشر به عنوان "حق برخورداری هر انسان از . . ." یاد می کنند. اما آیا "حق برخورداری از . . ." به معنای "قدرت برخورداری از . . ." نیز هست؟ ما در این مورد موضعی مشخص داریم. ما در مقابل نه مساله ی حق، که مساله ی حقانیت را پیش می کشیم که هم حق برخورداری ماست و هم قدرت آن. بعنوان مثال از نظر اقتصادی اگر هر انسانی می بایست از حق برخورداری از منافع اقتصادی کار خود برخوردار باشد، در جوامع لیبرالیستی که مدافع منطق سرمایه دارانه ی بازار آزاد هستند، درست است که يك کارگر از حق برخورداری از منافع اقتصادی کار خود برخوردار است اما آیا با وجود منطق تبعیض آمیز بازار آزاد، او از قدرت برخورداری هم برخوردار هست؟ از منطق بازار آزاد چه حقی عاید او می شود؟ یا بعنوان مثال آیا در "آزادی بیان" چیزی در خود بیان آزاد هست؟ این پرسش های کلی شاید نشان دهد که چرا من به قدرت برخورداری می اندیشم و نه به حق برخورداری، و بهمین دلیل تعریف حقوق بشر برای من تا حدی بی معنی ست. چون نمی دانم از حقوق چه کسی دارد صحبت می شود، و تازه آن کسی که باید این حقوق را برآورده کند کیست؟

به نظر شما چطور می توان از "قدرت برخورداری حق" برخوردار بود و داشتن این قدرت در گرو چه مسائلی می باشد؟

مشخص است، داشتن این قدرت در گرو تسخیر این قدرت است. تفاوت زیادی هست میان اعتراض به مثابه رساندن صدای خود به قدرت، و اعتراض به مثابه تسخیر قدرت. يك مثال می زنم، جنبش بورژوازی زنان فکر می کند برای اینکه خودش را ثابت کند باید محق بودنش را به پدر یا دولت نشان بدهد. مثلا می گوید چون من نیمی از جمعیت ایران هستم پس باید از حقوقی برابر با آن نیمه ی دیگر (مردان) برخوردار باشم. یعنی اول سعی می کند اکثریت بودن خود را ثابت کند ( و يك میلیون امضا هم جمع کند) تا سپس از این طریق محق بودن خود را ثابت کند. طبق این منطق مسخره، احتمال چون همجنسگرایان اکثریت جامعه را تشکیل نمی دهند پس هیچ حقی هم ندارند! به جای این خاله بازی ها ما باید به این نکته باور داشته باشیم که ما اقلیتی نیستیم که می خواهد اکثریت بشود. اقلیت يك ماشین میل گر است که نه در پی اثبات مشروعیت خود، که در پی تسخیر موقعیت ها پیش می رود. ما آکسیون برگزار می کنیم اما نه برای اینکه خواسته هایمان را بگوییم، بل برای اینکه ویرسهایمان را سرایت دهیم.

در شرایطی مثل شرایط جامعه ی دگرباشان جنسی ایرانی که هیچ حقی برایشان به رسمیت شناخته نمی شود و بالطبع قدرت برخورداری از آن هم معنا پیدا نخواهد کرد تکلیف چه خواهد بود؟

اجازه بدهید ابتدا در مورد نحوه ای که من همجنسگرایی را می اندیشم توضیحی بدهم و سپس در این مورد که "تکلیف چه خواهد بود" صحبت کنم. به نظر من دگرباشی و همجنسگرایی در شرایط فعلی ایران تنها مسئله ای مربوط به تمایل جنسی نباید باشد. باید آن را با مسئله ی تمایل فکری ادغام کرد. همجنسگرایی نمونه ی کامل گفتگوی اقلیتی ست. در گفتگوی اکثریت همواره "دخول" در کار است. یعنی قرار است دو طرف با هم

یکی شوند. مثل رابطه ی جنسی دگر جنسگرایانه که دخول در آن به معنای یکی شدن دو جنس است. اما آن چیزی که من حقیقتاً "گفتگو" و مکالمه می نامم ماهیتی همجنسگرایانه دارد - یعنی دخول و یکی شدنی در کار نیست. بخصوص در نمونه ی عالی آن یعنی "لزبینیسم". و یا حتی در مثالی که همیشه زده ام یعنی مارلون براندو در فیلم آخرین تانگو در پاریس که به معشوقه اش می گوید "بیا عشق‌بازی کنیم بدون اینکه با هم تماس داشته باشیم". چنین سکسی نمونه ی کامل گفتگوی بدن‌هاست و نه دخول و یکی شدن آنها طبق گفتمان دگرجنسگرایانه. ترکیب این بدن‌ها ترکیبی ماشینی ست، همچون جفت شدن ماشینهای میل گر با یکدیگر، نه همچون دخولی دگر جنسگرایانه که سازنده ی "خانواده ی مقدس" است. صدای فرایند تولیدی این ماشین های میل گر همان جرقه ی حاصل از برخورد کون های دو پارتنر است. این صدای تولید ماشینهای میل گر ماست. این دقیقاً همان چیزی ست که من "زبان فاقد جنسیت" می نامم. یعنی زبانی که حاصل همین صداها و جرقه هاست. در شعر، این زبان دقیقاً در جایی اتفاق می افتد که تو دیگر در شعر نیستی. گفتگو با کسی که هم جنس گفتگوی توست. این سازنده ی نوشتار اقلیت است. یعنی از نظر من، نوشتار اقلیت نوشتاری همجنسگراست. وقتی می گویم که من يك همجنسگرا هستم چنین منظوری دارم. من دقیقاً در آنجایی همجنسگرا هستم که شاعر نیستم، یعنی چیزی فراتر از شعر هستم. و زبانم را صدایی حاصل از جرقه های ماشینهای میل تشکیل می دهد. چیزی شبیه یک صوت یا یک آوا. ترکیب و گفتگوی اصوات. چنین آوایی برخلاف گفته ی ژاک لکان دیگر آوایی نیست که ما با آن "دیگری" را به خود فرا می خوانیم. آوای حاصل از تولید ماشینهای میل گر، صدا زدن دیگری نیست. زوزه کشیدن های "قاضی شریب" نه صدا زدن دیگری بزرگ، بل صداها و آواهای ناشی از فرایند تولیدی "ماشین زن شدن" او بود (قاضی شریب کسی بود که خود را زن خدا می دانست).

بسیار خب، اما چگونه همجنسگرایان (با تعریفی که از آنان ارائه کردم) می توانند قدرت برخورداری از حقوق خود را بدست آورند؟ اولاً به من بگوید حق چه کسی در ایران به رسمیت شناخته می شود که حق یک همجنسگرا بشود؟ دوماً مساله ی من مساله ی اقلیت هاست، که اقلیتهای جنسی هم جزئی از آن هستند. در نظر من تمام گروههای اقلیتی اعم از اقلیتهای جنسی، اقلیتهای فکری، زنان، کارگران، و دانشجویان همچون ماشین های كوچك میل گری هستند که با جفت شدن به هم، ماشین بزرگی را تشکیل می دهند. این ماشین بزرگ بی شک یک ماشین انقلابی ست. اقلیتهای جنسی به طور اخص، می توانند نه همچون يك اقلیت جنسی که خواسته هایش را به پدر- دولت



عکس از هومن کاظمیان

می گوید تا او برآورده شان کند، بلکه همچون ماشین کوچک شیزوفرن (به قول دلوز) عمل کند که برای ساخت ماشین بزرگ که ماهیتی انقلابی دارد با ماشینهای کوچک دیگر جفت می شود. این پیشنهادی ست مشخص، این پیشنهاد می گوید هیچ پدری وجود ندارد که برای احقاق حق دگرباشانه تان به او مراجعه کنید. قرار نیست خواسته های شما همان رساندن صدای شما به قدرت باشد و همچون دعا و نیایشی خطاب به خدایان جامعه ی طبقاتی عمل کند. در کتاب هنر مسلح نیز به این موضوع پرداخته ایم که اقلیت قرار نیست خواسته هایش را بگوید تا جزئی از نمایش موجود شود، بل قرار است "موقعیت ها را تسخیر کند". قدرت شما (دگرباشان جنسی) در موقعیت هایی خواهد بود که تسخیر می کنید نه در رساندن صدای اعتراض تان به قدرت. بطور مشخص من روزی را آرزو می کنم که بتوانم نه از همجنسگرایان، که از "جنبش همجنسگرایان" که بی شک جنبشی "آلوده" به تمام معنای این کلمه خواهد بود صحبت کنم. یعنی از ماشین میل گری که با ماشینهای دیگر (جنبش زنان، کارگران، دانشجویان) جفت می شود. اینگونه می توان يك ماشین آلوده و آلوده کننده ساخت که تشکیل شده است از "جمعیت ایزه های آلوده". در غیر این صورت دگرباشان جنسی هیچگاه از قدرت برخورداری از حق خود برخوردار نخواهند بود و اگر هم از حق خود برخوردار شوند تنها جزئی از نمایش موجود خواهند بود. اندیشه ی همجنسگرا نه آنجا که جزئی از گفتمان موجود می شود، بل دقیقاً آنجایی که جزئی از آن نمی شود برای من معنا دارد.

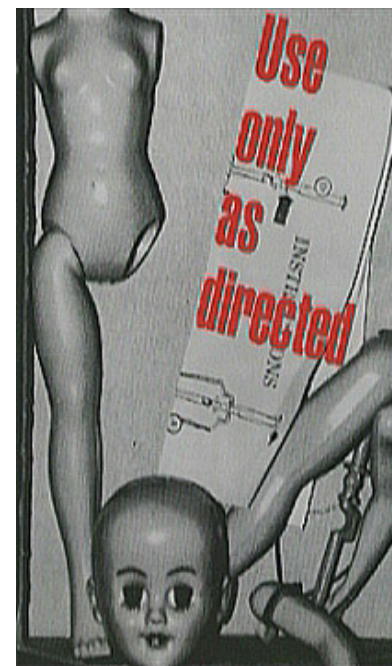
بابک عزیز، می گوئی "همجنسگرایان، (با تعریفی که از آنان ارائه کردم) چگونه می توانند قدرت برخورداری از حقوق خود را به دست آورند؟ اولاً به من بگوئید حق چه کسی در ایران به رسمیت شناخته... "

می خواستم بگویم کاملاً درست و بجا است که شما، بعنوان شاعر- نویسنده، تعریفی از همجنسگرایان ارائه بدهید که در چارچوب تئوری کاملاً جا بیفتد، اما من، به عنوان یک همجنسگرا، و بنیانگذار یک سازمان دفاع از حقوق همجنسگرایان، از همجنسگرایانی حرف می زنم که تعریفشان را خودشان داده اند، یعنی نمی شود برایشان تعریفی بیرون واقعیت وجودی شان داد. به همین دلیل هم، نمی توانند صبر کنند تا تمام این ماشین قطعانش جفت شوند و آماده ی حرکت شود. آیا کنکاش های تئوریک شما، کمکی روشنگرانه به جامعه ی همجنسگرای ایران هست؟ می پرسم چون علاقمندم بدانم راههایی که مبارزه ی اجتماعی ما را به مبارزه ی شما نزدیک می کند کدام ها هستند. علاقمند به کشف امکان کمک گیری از شعر شما در تنظیم روزهای آینده ی جامعه هستم.

سوال خوبی مطرح کردید. البته من این سوال شما را تفکیک تئوری و عمل می دانم. و طبق این تفکیک، شما از من می پرسید "آیا کنکاش های تئوریک شما، کمکی روشنگرانه به جامعه ی همجنسگرای ایران هست؟". من در این مورد تنها می توانم بگویم که "هیچ کمکی از من ساخته نیست!". یعنی هیچ تئوری ای ندارم که آن را بکار ببندید. آنچه من گفتم "تئوری ای درباره ی همجنسگرایی" نیست، بلکه خود سخن همجنسگرایانه است. در سراسر تاریخ، چسبیدن به تئوری همواره ایده ای اصلاح طلبانه بوده است. اصلاح طلبان دانشجویان را به "دانستن" و "اندوختن دانش" (اعم از دانش سیاسی و غیره) دعوت می کردند و نه به "رهاپی". اما دیدیم که اعتراض عملی کوچکی از طرف دانشجویان (در سال ۷۸) کافی بود تا شکنندگی این ایده را نشان دهد و مشروعیت آن را از میان ببرد. از آن زمان، روز به روز رادیکالیته ی جنبش دانشجویی بیشتر شد. هرچه این رادیکالیته بیشتر شود، مشروعیت تئوری های محض کمتر می شود. بعنوان مثال نظریه ی انتقادی از نوع وطنی که نمایندگان شناخته شده ای دارد، درباره ی حرکت اخیر جنبش چپ دانشجویی و دستگیری گسترده ی فعالین آن کوچکترین حرفی برای گفتن نداشت. نه اینکه حرفی نزنند، بلکه اصلاً حرفی نداشت برای زدن. می خواهم بگویم آنچه من انجام می دهم "کنکاش های تئوریک" نیست، بلکه به قول دلوز "کثرت اجزایی ست در درون اندیشه که هم تئوریک اند و هم عملی". من کاری به این ندارم که همجنسگرایان تعریفی از خودشان دارند یا نه، این مساله ی من نیست، وقتی از من سوال می کنید که آنها چگونه می توانند به قدرت برخورداری از حق خود برسند، می گویم با تبدیل شدن به "جنبش همجنسگرایان" و جفت شدن با "جنبش آلودگی". یعنی حرکت همراه با جنبشهای دیگر مثل کارگران، دانشجویان، زنان و غیره. در قدم اول یک اشکال وجود دارد، اینکه شما همواره در صدد رسیدن به يك "هویت" دگرپاش بوده اید، در حالیکه یک جنبش بر هویت اجزایش تکیه نمی کند، بلکه بر اجزایش به مثابه "ابژه های آلوده" تکیه می کند. این را می توان در تفاوت سیستم بازیگری استانیسلاوسکی و تئاتر بیومکانیک مایر هولد نیز مشاهده کرد. همانطور که می دانید استانیسلاوسکی بر یکی شدن بازیگر با نقش یا به نوعی بر تطبیق هویت آن دو تاکید داشت، در حالیکه مایر هولد به هر بازیگر به چشم یک "ماشین بازی" نگاه می کرد. این ماشین بازی نه در جهت یک "هویت انقلابی"، "هویت دگرپاش" یا "هویت دانشجویی" بلکه در جهت "اراده به رهایی" حرکت می کند. یعنی حرکت کاملاً متفاوت است. تئوری و عمل هر دو می توانند کنشی بیومکانیک باشند، حرکت محور و جنبش محور باشند. و حتی در درون خودشان از کثرت تئوری ها و اعمال (و کنش های بیومکانیک آنها) برخوردار باشند. بله، ما در ایران پدیده ی همجنسگرایی داریم، اما همجنسگرایی همچون يك پدیده ی اجتماعی نداریم. تا وقتی شما بر يك "هویت همجنسگرا" تاکید کنید، بیشتر به قدرت کمک کرده اید، چرا که قدرت می تواند بیشتر آن را به رسمیت **نشانسد**! همچون تحکیم وحدتی ها و لیبرال ها که هرچه بیشتر بر حقوق بشر و آزادی بیان تاکید می کنند، جمهوری اسلامی بیشتر آن را رعایت نمی کند. بنابراین بازار لیبرال ها همیشه داغ است، چون رژیم ناقص همیشگی حقوق بشر و آزادی بیان بوده و هست و خواهد بود. در مقابل، تئوری ما در صدد انتقاد از قدرت نیست، بلکه در صدد تسخیر قدرت است. بنابراین دیگر ما سوال نمی کنیم که این تئوری چه می گوید، ما می پرسیم این تئوری چکار می کند و تا بدین وسیله دریابیم که چه می گوید. امروز همه می دانند که تئوری "هنر مسلح" چکار می کند و از این طریق می فهمند که چیست و چه می گوید (این مخالف دوگانه ی تئوری و عمل و "بکار بستن" تئوری است، چون در اینجا کنش در خود تئوری قرار دارد و خود تئوری چیزی نیست جز کنش). بنابراین تکرار می کنم که انقلابی بودن خودش متضاد است با هویت دار بودن. پس در جواب سوال شما باید بگویم، اولین راهی که مبارزه ی شما را به مبارزه ی ما (چرا باید این دو را از هم جدا کرد؟! ) پیوند می دهد همین دست کشیدن از تاکید بر یک "هویت"، و جفت شدن با ماشین های دیگر انقلابی ست. یعنی رادیکال سازی



ببینید، مسأله ای که خود من در این چند ساله با آن روبرو بوده ام، در میان اجتماع، دقیقا در میان اجتماع، این است که همجنسگرایان، هم دانشجوی بوده اند، هم استاد، هم کارگر بوده اند هم کارفرما، هم زن بوده اند هم مرد هم پدر بوده اند هم مادر و هم فرزند. مشکل من این بوده که چگونه ویژگی همجنسگرایی را، که تمام این افراد را با حقوق اجتماعی متفاوت شان، زیر یک چتر می کشاند و همه را با هم تبدیل می کند به شهروند زیرزمینی، به طوری در مرکز موضوع قرار بدهم که دست یابی به حق حیات همراه با آزادی بیان یا حقوق صنفی با هم باشد و مثلا این مورد جالب پیش نیاید که حقوق صنفی داده بشود به جنبش کارگری اما حق حیات به کارگر همجنسگرا داده نشود که دیگر آن حقوق صنفی هم فایده ای نداشته باشد. آقای سلیمی زاده در واقع در این فرصتی که به دست آورده ام مایلم به شما، به عنوان نماینده ی جنبش روشنفکری در ایران بگویم که مردم ما، بیرون از صفحه های کتاب، با مشکلات ملموسی روبرو هستند. شاید اگر جنبش دانشجویی به این مشکلات ملموس نگاه دقیق تری بیندازد و تحلیل شرایط اجتماعی را هم در کنار تحلیل تئوری بگنجانند، خوب باشد. البته من به اندازه ی کافی از تاریخچه ی جنبش دانشجویی در کشورمان اطلاع ندارم.



Barbara Kruger

آرشام عزیز، من فکر می کنم وظیفه ی روشنفکر این نیست که "مشکلات ملموس" مردم را حل کند یا

برای آن پیشنهاد بدهد. هر روشنفکری هم که چنین ادعایی داشته اتاقی در ریاکاری برای خود اجاره کرده است. روزگاری بود که در ایران روشنفکر سرآمد جنبش مردمی و هدایت کننده ی آن بود. امروز قضیه برعکس است: نه کسی به حرف روشنفکران گوش می دهد و نه روشنفکران به حرف هم گوش می دهند. در واقع امروز هم "مردم" و هم "روشنفکر" موجوداتی خیالی هستند. اینها چه کسانی هستند؟ همه ادعا می کنند که حرف "مردم" را می زنند، اما این موجود خیالی کیست؟ اتفاقا این جنبش چپ دانشجویی (نه جنبش دانشجویی به طور کل) بود که برای نخستین بار انگشت روی زندگی واقعی انسانها گذاشت. ما از دوگانه ی مردم / روشنفکر فراتر رفته ایم و انسانی دیگر را پیش کشیده ایم: يك **آکتور** را. یعنی يك موقعیت شناس و يك مکان شناس را. آکتوری که يك کنش بیومکانیک انجام می دهد. نه کنشی که به او به عنوان يك "دانشجو" هویت ببخشد، بل کنشی که او را به يك ماشین کنش گر تبدیل کند. به بدنی در حرکت مداوم. کجای این حرفها مربوط به صفحات کتاب است؟ آیا آکسیون ۱۳ آذر در صفحات کتاب اتفاق افتاد؟ آیا رفقای ما الان در صفحات کتاب زندانی شده اند؟! تنها خواست آنها چه بود؟ جز این بود که زندگی ای دیگر برای شهری دیگر می خواستند؟ چطور است که این موجود خیالی (مردم) مطالبات "ملموس"ی دارد؟ وظیفه ی ما این نیست که به مطالبات ملموس این موجود خیالی بیاندهشیم، بلکه این است که این موجود خیالی را از خیالی بودن خودش رها کنیم.

ما ادعا می کنیم که مازاد فرهنگ، هنر و اندیشه ی موجود هستیم، پس چطور می توانیم ادعا کنیم که در عین حال "هدایت کننده" و "نماینده"ی آن هم هستیم؟ نه، من نماینده ی جنبش روشنفکری در ایران نیستم، اما می توانم نماینده ی مازاد آن باشم.

اما سوال بعدی من، "جنبش آلودگی" است، که حدس می زنم معنایش آن باشد که جنبش به لایه های گوناگون جامعه سرایت کند. این جنبشی که قرار است یا خوب است به همه ی لایه های جامعه سرایت کند، مطالباتش چیست؟ البته اگر بگویید هیچی، اشکالی ندارد. اما اگر مطالباتی دارد، چیست؟

چیزی به اسم "مطالبات" ندارد، یعنی چیزی را از قدرت و طبقه ی حاکم "طلب نمی کند"، اما هدف دارد و در مورد آن هم پیش تر مفصلا نوشته ایم. اما در حد این مصاحبه هم توضیحی می دهم. جنبش آلودگی دو جنبه دارد، اول آنکه بر خلاف اندیشه ی موجود نوعی آلودگی را به رسمیت می شناسد. یعنی می گوید هر جلوه از فرهنگ واجد آلودگی خویش است، و ما هر کدام برای آلوده کردن فرهنگ به ویروسهای خودمان می جنگیم (دقت کنید که اینجا از موجودات خیالی همچون مردم و روشنفکر و غیره خبری نیست). آلودگی يك اعلان جنگ است، جنگی میان طبقه ی

فرودست و طبقه ی فرادست برای تسخیر موقعیتها. اقلیت تحت ستمی چون دگرباشان نیز باید این جنگ موقعیتها را به رسمیت بشناسد. تسخیر موقعیتها با آلوده کردن آن به ویروسها صورت می گیرد. مثلا یک دسته ی عزاداری با رد شدن از یک خیابان، ویروسهای خود را در آن خیابان، پیاده روها و میان کودکانی که تماشا می کنند پخش می کند و سرایت می دهد. یا مثلا منش های آنتاگونیستی بلافاصله با تزریق ویروس فرهنگ موجود به یک "آلودگی سالم و سلامت" تبدیل می شوند. چون نه دال ها بلکه ویروسهای طبقه ی برتر همه جا وجود دارد و آلودگی ها را به سلامت تبدیل می کند. حتی در کشورهای پیشرفته که "حقوق همجنسگرایان به رسمیت شناخته می شود"، کلوب ها و مراکز تاسیس می شود و سپس همجنسگرایی به آنجا منتقل می شود. یعنی اینجا هم با نوعی پاکسازی و سلامت سازی مواجه ایم. یعنی جنبه ی آلوده و ویروسی همجنسگرایی خنثی سازی می شود. برای هنرمند و شاعر ناخودآگاهی طراحی می شود و سپس هنر و شعر آنها به آنجا منتقل می شود. بدین ترتیب شاعران ادعا می کنند که ناخودآگاه و بطور آنی و خودبخودی شعر می گویند. پس وقتی می گویم "آلودگی" در درجه ی اول منظورمان به رسمیت شناختن مبارزه ای در سطح واقعی میان ابژه های آلوده است.

اما "جنبش آلودگی" نه یک آلودگی سالم، بلکه یک "آلودگی آلوده" و یک آلودگی مضاعف است. این آلودگی مضاعف دیگر شامل آن حرکات آنارشویستی یا آنتاگونیستی نمی شود که همواره به ویروسهای پدر رسمیت می بخشند و در نهایت آلوده به آنها می شوند، بلکه تشکیل شده است از "جمعیت ابژه های آلوده" و "اطوارها"یی که هیچ صفت و خصیصه ای به خود نمی گیرند و دقیقا به دلیل آلودگی مضاعف شان غیر قابل شناسایی اند. در واقع آنها سرایت را جایگزین دلالت می کنند. این ابژه های آلوده موجوداتی خیالی نیستند، بلکه کاملا واقعی اند و نشان می دهند که چگونه یک آکسیون می تواند یک اثر هنری مسلح باشد و جامعه را ملتهب سازد و به خود آلوده کند و در نهایت موقعیتی را تسخیر کند. بر خلاف حرکات آنارشویستی و یا آنتاگونیستی که ویروسی را پخش می کنند و سپس آن ویروس توسط وضعیت موجود تعدیل و سلامت می شود، هدف جنبش آلودگی ملتهب ساختن، و در نهایت تسخیر موقعیتهاست. هدف ما آلودگی مضاعف فرهنگ، اندیشه و هنر است. برای این کار مکان شناسی و موقعیت شناسی رکن مهمی ست که نشان می دهد جنبش آلودگی کاملا هوشمندانه و با سیاست عمل می کند و نه به صورت خودبخودی.

اولین چیزی که پس از ورود به کانادا نظر من را به خود جلب کرد محله های همجنسگرایان یا همان Gay Village بود. من رابطه ی خوبی با این محله ها نداشته و ندارم چون ناخودآگاه دهکده ی جزامی ها در ذهنم تجسم می شود به این صورت که کسی در اینجا به شما توهین نخواهد کرد، در اینجا آزاد هستید و امنیت دارید، در اینجا ... اما به نظر من همجنسگرایان در تمام سطح شهر احترام و امنیت می خواهند نه در یک موقعیت جغرافیایی خاص. وقتی این مسئله را با دوستان مطرح می کردم معمولا پاسخ آنها این بود که وجود چنین مکانی هر چند باعث تمرکز و کنترل این جامعه باشد خود یک مبارزه ی اجتماعی است. وقتی مثال عزاداری در خیابان و پخش کردن ویروس ها را زدید به رژه ی همجنسگرایان یا همان Gay Pride فکر کردم. آیا این رژه ها در راستای جنبش آلودگی هستند و چقدر موفق بوده اند. دیدگاه شما در این مورد چیست؟

این از تیزبینی شما ناشی می شود. من هم با شما موافقم. همین مسئله بود که من و امین را در نوشتن کتاب هنر مسلح با هم همراه کرد. اینکه نشان دهیم همیشه جایی برای هنر ما انتخاب می شود و سپس هنر به آنجا منتقل می شود. و یا بطور کل همیشه مکانی خیالی انتخاب می شود و میل به آنجا منتقل می شود و قرار است تنها در آنجا اتفاق بیافتد. متاسفانه در شعر هم همین قضیه رخ می دهد. چیزی به اسم کتاب یا صفحات کاغذ انتخاب می شود و شعر به آنجا منتقل می شود. چیزی به اسم مدرسه انتخاب می شود و دانش به آنجا منتقل می شود. چیزی به اسم گالری انتخاب می شود و نقاشی به آنجا منتقل می شود. و در مورد همجنسگرایی، چیزی به اسم کلوب انتخاب می شود و همجنسگرایی به آنجا منتقل می شود. ما به همین دلیل کتاب هنر مسلح را نوشتیم. مسئله ی ما این بود که اینها همگی ماهیتی اجتماعی دارند و باید در شهر اتفاق بیافتند. هنر باید در شهر اتفاق بیافتد نه در محیطهای خیالی. مساله این نیست که حالا بیاییم کتابها را بسوزانیم و گالری ها را ویران کنیم یا کلوبهای گی را ببندیم. مساله این است که اینها باید به ویروسهای آگاهی ما آلوده شوند. احمق است هنرمندی که می گوید من برای خودم نقاشی می کنم یا شعر می نویسم. یا همجنسگرایی که بگوید میل من متعلق به خودم است و ماهیتی اجتماعی یا سیاسی ندارد. هنر ما و میل ما، هر دو در محیطهای خیالی محصور شده اند. هنر ما به گالری ها، کتابها، محافل خصوصی تبعید شده، و میل ما به خانواده (یا مثلا همجنسگرایی

ما به کلوب، خانه یا دستکم به تختخواب). باید ماهیت انقلابی این امور را به آنها بازگرداند. آنهم با بیرون کشیدن شان از محیطهای خیالی و روی دادنشان در شهر و موقعیتهای آن. Gay Pride می تواند به طور نمادین چنین خواستی را مطرح کند.

بسیار ممنونم که پیشنهاد گفتگو را پذیرفتید. همانطور که قبلا گفتم به دلیل شکل خاص نشریه ی چراغ ما محدودیت فضای چاپی برای گفتگو نداریم اما از مشغله ها و گرفتاری های شما هم بی خبر نیستیم. علاقمندم بدانم که بایک سلیمی زاده به فعالیت های دگرباشان جنسی ایرانی که در چند سال گذشته انجام شده است چطور نگاه می کند و مهمتر اینکه آیا این فعالیت ها می توانند به عنوان جنبش نوپای دگرباشان جنسی باشند و چه شرایطی را باید کسب کنند؟

فعالیتهای شما در این چند سال بسیار تاثیرگذار بوده . و می توان گفت امروز دگرباشان ایرانی به زبان نشریه ی چراغ سخن می گویند. این دشواری کار شما را بیشتر می کند. هرچه این زبان همجنسگرایانه از دلالت دورتر شود و به سرایت نزدیک تر شود، ابژه های آلوده ی بیشتری تولید خواهد شد و در نهایت می توان ادعا کرد که همجنسگرایان ایرانی به زبانی آلوده سخن می گویند. اما اینکه من با شما گفتگو کردم چیزی بیش از "پذیرفتن پیشنهاد مصاحبه" بود. چراکه من فقط به زبان این اقلیتها سخن می گویم و اندیشه ی من اندیشه ی آنهاست، نه اندیشه ی زبانی ای که در گورنانه های کنیرالانتشاری چون اعتماد و کارگزاران تبلیغ می شود. در واقع ما در این گفتگو بیشتر با هم همزبانی و همنشینی کردیم. چراکه زبان ما از جنس یکدیگر است. نشریه چراغ می تواند پیش زمینه ای باشد برای پرفورمنس قدرتمند همجنسگرایانه ای که روزی جامعه ی عقب مانده ی ایران را به ویروسهای خود آلوده خواهد کرد. پرفورمنسی که در قلب شهر اتفاق می افتد.

در معرفی خود فقط گفتید که شاعر هستید اگر بخواهید که یکی از شعرهایتان را برای چاپ در چراغ انتخاب کنید، آن کدامیک خواهد بود؟

< وای ، او نخود نبود

او خودش بود !

ای ناخدا ! شما را من با نخود اشتباه گرفتم ببخشید !  
من گاهی به شما فکر می کنم و گاهی فکر می کنم به شمال .  
ای ناخدا ! ای ناخودآگاه !  
شما را به خدا از روی عرشه پرتم نکنید توی دریا ! من شنا بلد نیستم . شما بلد نیستم.  
البته بچه که بودم کراال پشت بلد بودم . حالا که بزرگم ، کراال پوتینم !  
ناخدای نازنینم ! به من حق بدهید که با این پوتین چند کیلویی ، شما را کیلویی چند ببینم !  
ای ناخدای دل نازک ! هنوز هم از دست من نازکید ؟ من که چیزی نگفتم . اگر اشتباهتان گرفتم با نخود ، به خاطر گرد شیشه های عینکی ست که کرده ام به پشم .  
اصلا که خوردم ! خوب شد ؟ بگوید تا بمیرم . اگر نگفتم به چشم !  
ناخدا جان ! از این پس تمام لنگرها را من می کشم بالا !  
در تمام سنگرها من می کنم لالا !  
تمام بادبان ها را من می کشم پایین !  
دیگر در حین انجام وظیفه  
نمی کشم حشیش و کوکائین !  
تمام عرشه را تی می کشم به شخصه !  
آنقدر تا یک متر و هفتاد و پنج سانتی متر مربع از مساحت اش کم شود !  
متر مربع ات می شوم !  
بع ات می شوم !  
تو فقط بگو بعله !  
شما را به جان سفید کلاهتان !

شما را به خاطر مفیدِ فعالیت‌های انسان‌دوستانه تان !  
شما را به جانِ این قطبِ نما !  
ای قطبِ شمال و جنوب فدای یک قطبِ شما !  
آخر چرا من فکر کردم شما نخودید ؟  
شما دیگر چرا ؟  
چرا از دستِ منِ سربازِ ارتشِ نازنازی دلخور شدید ؟!  
اصلاً بیا برویم توی عرشه با هم بنشینیم  
دست در گردنِ هم کشمش و کُس کش بخوریم !  
چرا با من قهری ؟  
ای ناخدای قَهَّار !  
من فدای اون پپیت !  
من فدای اون دماغِ کپیت !  
من فدای اون کفشِ کثیف !  
می بخشی یا نه ؟  
یاالله بگو !  
باید بروم دست به آب  
بخشیدی ؟  
خب به تخمم ! نبخش !

## مادر جنده !

و من رفتم دست به آب  
تا دسته گلها را آب بدهم !

(پاییز ۱۳۸۵)

تالار گفتگوی کوششگران همجنس گرای ایران

بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همجنسگرایان ایرانی

<http://ihagroup.forumotion.com>

کوششگران  
همجنس  
گرا

مهدی کاظمی حدود دو سال پیش با سازمان تماس گرفت و خواست که پرونده اش که توسط دولت انگلستان مختومه اعلام شده بود را حمایت و پیگیری کنیم. گفت که تا به آن موقع اتفاق های ناگوار زیادی برای او افتاده است. من راهنمایی هایی که به فکرم می رسید را کردم و با کسانی که می شناختم تماس گرفتم. حالا، بعد از دو سال پرونده ی یک جوان همجنسگرای ایرانی که در زمان اعلام درخواست پناهندگی اش تنها ۱۷ سال داشت به یکی از جنجالی ترین پرونده ها تبدیل شده است. بارها دولت انگلستان تصیم گرفت او را به ایران بازپس فرستد و از ترفندهای زیادی هم استفاده کرد اما موفق نشد و یا به زبان بهتر جامعه ی جهانی اجازه ی این کار را نداد. من از سازمان ایرکو، و نمایندگانی از سازمان دیده بان حقوق بشر و چند تن از فعالان حقوق بشر در انگلستان که متعلق به گروه اوری وان بودند، به یاد دارم که شب سال نو ۲۰۰۷ و دوباره شب سال نو ۲۰۰۸ میلادی تا صبح بیدار ماندیم و در تماس های مکرر با نمایندگان پارلمان و فعالان کمپین جلوگیری از بازپس فرستادن پناهجویان در انگلستان کوشیدیم بازپس فرستادن مهدی کاظمی را متوقف کنیم چراکه دولت انگلستان تعطیلات سال نو را بهترین فرصت برای بازپس فرستادن او تصور می کرد غافل از اینکه مدافعان حقوق بشر/دگرپاشان جنسی با ارسال نامه های اعتراضی خود و رفتن به فرودگاه و اعتراضات گسترده نه تنها وزارت کشور را مجبور کردند تا شماره ی فاکس خود را به علت کثرت فکس های رسیده تغییر دهد بلکه از مردم بخواهد تا دیگر نامه های اعتراضی نفرستند.



مهدی آن شب از انگلستان به ایران بازپس فرستاده نشد اما حقوق او نیز برای پذیرفته شدن در یک کشور به رسمیت شناخته نشد. تاریخ پروازش را مدام به تعویق می انداختند تا اینکه مهدی برای نجات جاننش از انگلستان گریخت. او تصمیم داشت به کشور امن دیگری برود اما توسط نیروهای پلیس در جمهوری چک دستگیر شد و به آلمان فرستاده شد. ماه ها در آلمان در بازداشت به سر برد. دولت آلمان ناچار بود او را به انگلستان تحویل دهد و مهدی مجبور شد بار دیگر از آلمان به هلند متواری شود. دولت هلند از مدتی قبل شاهد تلاش های گسترده ای برای توقف بازپس فرستادن پناهجویان ایرانی بود. این تلاشها منجر به استعفای وزیر مهاجرت و انحلال دولت در پی انصراف حزب D66 از شرکت در دولت ائتلافی هلند، و تصویب قوانین حمایتی شد. در این شرایط دولت هلند ناچار پرونده ی مهدی کاظمی را با دقت بیشتری بررسی کرد.

مهدی مدت های زیادی نیز در کمپ ها و بازداشتگاه های هلند منتظر سرنوشت خود ماند و هر از چند ماه از ترس بازپس فرستاده شدن به انگلستان به دلیل توافقی نامه ی دوبلین و یا بهانه های دیگر، با دغدغه ها و رنجهای اضافه ای سر می کرد. گروه های زیادی پرونده ی مهدی را پیگیری کردند. ما در گروه اوری وان، در ایتالیا نیز فعالیت ها و کمپین های گسترده ی داشتیم و توانستیم دولت ایتالیا را تشویق کنیم که از طریق نمایندگان خود در پارلمان اروپا به وضعیت مهدی در اروپا اعتراض کند. آنها پیشنهاد کردند که اگر انگلستان نمی تواند از مهدی حمایت کند او را به جای ایران به ایتالیا بفرستند و اعلام کردند که حاضرند توافقی نامه ی دوبلین را نقض کنند و به مهدی اقامت دهند و پس از آن آن توافقی نامه را به چالش بکشند. گروه هایی نیز همانند سازمان پناهندگان همجنسگرا به مدیریت عمر کادوس تلاش کرد که کمپینی را آغاز کنند تا توافقی نامه ی دوبلین را به چالش کشیده و تناقضات آن با قوانین حقوق بشری را معرفی کنند.

بزرگترین حامیان مهدی، دانی های او در انگلستان بودند که واقعا باید قدردان آنها باشد. یکی از دانی های مهدی هر هفته با ما تماس تلفنی داشت و خود مهدی حتی از داخل بازداشتگاه مدام با ما در ارتباط بود. یک ماه و سه هفته در بازداشتگاه روتردام هلند بود و در همان روزهای اول دست به اعتصاب غذا زد. چندین روز غذا نخورد تا او را به اتاق مراقبهای ویژه منتقل کردند و مدام با دوربین او را تحت نظر داشتند. صبا راوی در طی مکالمات تلفنی ای که با مهدی داشت از او خواست که اعتصاب غذایی را تمام کند و به او گفت اینگونه اعتراض ها در هلند جنبه ی مثبتی ندارد. دایی مهدی نیز که بسیار نگران وضعیت او بود نیز از او خواست تا دست از اعتصاب غذا بکشد. مانی زانیار نیز به ملاقات مهدی رفت و با او مصاحبه ای



انجام داد که در وبلاگ ماننی زانیار منتشر شده است. چند نفر از فعالان حقوق بشر در هلند نیز به دیدن او می رفتند و برایش پول و کارت تلفن می بردند تا بتواند با دیگران در ارتباط باشد. تمام این حمایت های عاطفی باعث شد که مهدی که حال ۱۹ ساله بود امید خود را از دست ندهد. مهدی در حال حاضر از هلند به انگلستان برگردانده شده و با حمایت سایمون هیوج نماینده ی پارلمان انگلستان و تیم ویژه ای که برای حمایت از مهدی تشکیل شده بود دور جدید از تلاش برای دریافت حق پناهندگی خود را آغاز می کند. او هم اکنون در منزل دائمی اش زندگی می کند و در چند روز آینده در یک کنفرانس خبری به سئوالات خبرنگاران پاسخ می دهد تا پاسخ تماس های مکرر، روزانه و سئوالات مشابه خبرنگاران را یکجا بدهد. در یکی از مکالمه های تلفنی به او گفتم که میلیون ها نفر از وضعیت او با اطلاع هستند و دولت انگلستان نمی تواند تو را به ایران برگرداند، با همان مدل خاص خودش خندید و گفت دو سال است که سرگردان این بازداشتگاه و آن کمپ هستم غیر از امیدوار بودن کار دیگری از دستم بر نمی آید. واقعا دو سال از بهترین سال های عمرش از ۱۷ تا ۱۹ سالگی به جای اینکه در اجتماع زندگی کند، درس بخواند، تجربه به دست بیاورد پشت میله ها و یا در اتاق های در بسته بوده. چه کسی پاسخگو است؟

با وجود این، باید این نکته را ذکر کرد که توجه جهانی به پرونده ی مهدی، بعد از پرونده ی پگاه امامبخش، راه برای تغییر قوانین پناهندگی اروپا در ارتباط با دگرباشان جنسی ایرانی کاملا باز کرده است. سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، با همکاری سازمان های حقوق بشری و وکلایی که سالهاست در زمینه ی مشکلات پناهنده های دگرباش فعالیت می کنند، کمپینی را آغاز کرده است و امیدوار است که ماده های متناقض با اصول حقوق بشر در معاهده ی دوبلین که قوانین پناهندگی اروپا بر پایه آن استوار است را تغییر دهد. این از خاطره های خوب دوران دشواری های مهدی خواهد بود و دست آورد مبارزه ای که دور پرونده ی او شکل گرفت.

خیلی از گروه های طرفدار براندازی و یا اپوزسیون خارج کشور ممکن است برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و سهم خواهی در قدرت، دست به اعمالی مثل تحریم انتخابات بزنند اما آیا این روش برای جامعه همجنسگرایان که در ایران مشغول زندگی و ادامه حیات است و هر لحظه به خاطر احساس و یا غریزه خدادادی با مجازات مرگ و فضای تهدید روبرو است مناسب است؟

انتخابات برگزار شده در ایران اگرچه همچون دوره های قبل بود اما برای جامعه همجنسگرایان ایران از دو منظر قابل ارزیابی است؛ اول نگاه عمومی به رویدادها و دیگری تأثیر آنها بر جامعه همجنسگرایان.

از منظر عمومی انتخابات مجلس هشتم برخلاف دوره های قبل از فروغ کمتری برخوردار بود که شاید عمده ترین دلیل آن اصلاحیه قانون مجلس هفتم پیش از برگزاری بود که مانع از تبلیغات گسترده کاندیداها همچون دوره های گذشته شد و به تبع از آن پیش از انتخابات شور تبلیغاتی و



تهییج مردم در سطح جامعه از بین رفت.

قلع و قمع نیروهای رقیب به ویژه یاران خاتمی و حذف چهره های اصلی از تمام حوزه ها و ایجاد رقابت برای نیرو های رده دوم و سوم در برخی از حوزه ها به خصوص پایتخت و شهرهای بزرگ چون شیراز و اصفهان عامل دیگر کم نشاطی انتخابات در این دوره و تغییر فضای انتخاباتی و تأثیر در هندسه مجلس آینده شد.

وزارت کشور احمدی نژاد زحمت شورای نگهبان را آنچنان کم کرد که این شورا نه تنها همچون دوره های گذشته نیازی به رد صلاحیت های گسترده نداشت بلکه در برخی از موارد عملکرد تند وزارت کشور را تصحیح کرد!

این دو مورد اساسی پیش از برگزاری انتخابات، و تداوم قهر مردم با اصلاح طلبان، نتیجه ای را رقم زد که حکومت برنده اصلی انتخابات و مردم بازنده اصلی آن شدند .

اصلاح طلبان به زحمت حدود ۳۴ کرسی پارلمان را بدست آوردند و باقی را به جناح حامی دولت واگذار کردند.

اگرچه همچنان دور دوم انتخابات در برخی از حوزه ها باقی مانده است و در پایتخت هنوز اصلاح طلبان برای فرستادن چند مهره اصلی خود به پارلمان فرصت دارند اما بعید می رسد که با توجه به شرایط موجود، تغییر اساسی در فضای سیاسی کشور و یا مهندسی پارلمان آینده ایجاد شود.

اما نکته مهم در این میان تأثیر چنین انتخابات هایی در جامعه همجنسگرایان ایران است.

به تصور این جامعه باید نسبت به اینگونه اتفاقات سیاسی اطراف خود بی توجه نباشد. از آنجاییکه جامعه همجنسگرایان در ایران یک جامعه سیاسی با نقش و اهداف سیاسی نیست باید از اینگونه رویدادها برای تغییر جزئی و اصلاح فضای موجود خود با روش های مدنی بهره جوید.

به عنوان مثال خیلی از گروه های طرفدار براندازی و یا اپوزسیون خارج کشور ممکن است برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و سهم خواهی در قدرت، دست به اعمالی مثل تحریم انتخابات بزنند اما آیا این روش برای جامعه همجنسگرایان که در ایران مشغول زندگی و ادامه حیات است و هر لحظه به خاطر احساس و یا غریزه خدادادی با مجازات مرگ و فضای تهدید روبرو است مناسب است؟ جامعه همجنسگرایان باید نسبت به وقایع پیرامونی خود با حساسیت، دقت و وسواس بیشتری واکنش نشان دهد.

رویکرد اصلاح طلبانه در شرایط فعلی یکی از بهترین راه ها برای ایجاد فضای مناسب است. دلیل آن هم پر واضح است. با کمی دقت در عرصه

سیاسی کشور می توان دریافت امیدی به تغییر و یا جایگزینی یک حکومت بجای حکومت فعلی، با استفاده از روش های تند و انقلابی وجود ندارد چرا که مردم ایران فعلاً به تنها چیزی که می اندیشند امنیت و عافیت آنی است. اپوزسیون خارج از کشور هم از یک سو مورد اقبال فعالین سیاسی که در مبارزه توان پرداخت هزینه سیاسی را دارد نمی باشد و از سوی دیگر غرب اقبالی به آنها ندارد.

در توضیح مطلب فوق باید به این نکته توجه کنیم که در عرصه سیاست داخلی بخشی از جامعه زنان که تحت لوای جنبش زنان برای ایجاد تغییرات مبارزه می کنند و بخشی از اصلاح طلبان (چهره های سیاسی و روزنامه نگاران فعال) جنبش کارگری، دانشجویی و معلمی که حاضر به پرداخت هزینه از جمله زندان، شکنجه و پاره ای از موارد مرگ هستند، هیچ نگاهی به اپوزسیون خارج ندارند و غرب هم حاضر به این نیست که بر روی گروه هایی در خارج از کشور سرمایه گذاری کند که بر فرض محال پیرویشان در ایران، دوباره همین سیاسیون داخلی علیه آنها دست به فعالیت سیاسی بزنند. بنابراین سرمایه گذاری بر روی اصلاح طلبان داخلی برای منافع آنها کم هزینه تر و سودمندتر است، اگرچه زمان بیشتری نیز صرف خواهد شد تا به قدرت دست یابند.

بنابراین جامعه همجنسگرایان باید با درک واقعیت ها، شرایط مناسب تری برای خود ایجاد کند. بیاد دارم در دوره ریاست جمهوری خاتمی بسیاری از مردم عملکرد وی را به شدت مورد نقد قرار می دادند، اما آیا فضا برای همجنسگرایان در آن زمان و تعداد برخورد و اعدام آنها با این دوره یکسان است. در آن دوره هرچه نداشتیم رییس جمهوری داشتیم که همجنسگرایان را همجنسباز نمی نامید و از اساس وجود آنها را منکر نمی شد که هم خود و هم ایرانی را در دنیا به تمسخر بکشد.

بنابراین جامعه همجنس گرایی در ایران باید دست به مبارزه نرم بزند. برای اینکار این طبقه اجتماعی اولاً باید به جناح های سیاسی در داخل کشور بقبولاند که از عده کافی برای تأثیر گذاری در تغییر آراء برخوردار است؛ که به گمانم در حال حاضر بطور نسبی برخوردار نیز هست.

دوم باید اثبات کند که سازماندهی شده عمل می کند. برای اینکار لازم است تا تشکل های همجنسگرایی (ایرانی) در خارج از کشور با طرح خواسته هایی و پس از آن جمع آوری امضاء اشخاص حقیقی و حقوقی (مثل جلب حمایت وبلاگ نویسان جمعی و فردی) آنها را به رأی دادن به گروه های سیاسی همسو تشویق کند. این عمل نه تنها منفعلانه نیست بلکه کم کم به سیاسیون کشور تفهیم می کند که برای کسب آراء این طیف نیاز به ارایه امتیاز و یا دست کم سکوت در مقابل فعالیت های آنها دارد.

البته حتما نیاز به آن هست تا سایر صاحب نظران در این خصوص و ارایه راهکارهای عملی تر به اظهار نظر بپردازند.



اصفهان

خیابانی در قسمت مرفه نشین شهر

به همراه تعدادی جوان

همه اینها چیز غریبی نیست. دور هم جمع شدن جوان ها اصلا عجیب نیست

تیپ ها و پوشش های جوان های این منطقه از شهر هم کمابیش مثل هم است

اصلاً در مملکت ما زنان با زنان می روند و مردان با مردان

مثل جلسات سفره های عزاداری که فقط زنان اند و مثل زنجیرزنان که فقط مردان اند

یک مساله عادی و پیش پا افتاده است اینکه بیایند دور هم جمع بشوند پسرها و مدتی برقصند و بخوانند.

اصلاً گاهی در پارک ها هم میبینی و حضرات زیرسبیلی در می کنند.

ولی این بار فرق می کند. همین روزها بیست و هشت صفر است.

یک روز قابل احترام برای مذهبیون که البته غیرمذهبیون هم مراعاتش می کنند. روز درگذشت پیامبر مهربانی!

خوب تا اینجا قضیه برای من و شما غریب نبود. البته می توان گفت در این ایام بهتر است به مصداق آهسته برو و بیا، کمی محتاط بود. اما اینجا

محل ارامنه است و می توان گاهی نواک سازی و دست زدن چند را شنید و ناشنیده گرفت.

البته برای مردم در این چند ماه دیگر عادت شده. چه که نزدیک به سی سال است که عادت شده. حضور دوستان گشت و نیروی انتظامی به

صورتی کاملاً غیر دوستانه و حالا با طرح ارتقای امنیت اجتماعی بسیار مقتدرانه.

بگیر و ببند و حمله. اما خوب مدتی بود که به جمع پسرها زیاد گیری نبود و به تذکری و تعهدی بسنده می کردند جماعت حافظ امنیت من و تو.

ولی آن حقه دگر بشکست. امروز، به یمن فهم صحیح و درک بلند، حضرات با دیده ی بصیرت، از طریق وجود عناصری بس مخرب درنشان گاه های

جوانان، پی برده اند که به حکم فرهنگ وارداتی! غرب و ایادی منفورش به دنبال سوءاستفاده از این گونه مجالس به همان ترتیبی هستند که غالباً

شبیبه همان عوالمی است که بر سر زعمای جماعت شان در روزهای جوانی رفته و خود نیز بی نصیب نمانده اند از آن به وقت شباب و کراراً به

هنگام به چنگ آوردن پسران تنهای گنه ناکرده.

اینان که خود را وقف اهداف عالی و مصالح عظیمه ی دین خدا کرده اند همواره نگران به خطر افتادن کیان اسلام بوده اند به وقت نزدیک شدن آحاد

بنندگان خدا به هم بدون همه بندهای بندگی. بدون اجبار بردگی، بی هیچ قیدی که شارع مقدس مرحمت کرده باشد بر گردن نحیف بشر سرگردان.

نگرانی سربازان گمنام خدای قهار نه که بی مورد نیست که نهایت نیز ندارد. به آنجای آدم هم کار دارند عزیزان نگهبان.

به حکم همین نگاه است که در این شب و در ساعتی که هرکس شاید در منزل خویش گرم رسیدگی به امور خانواده بوده و یا به چرت شبانه

اشتغال دارد دوستان وظیفه شناس تکلیف مدار به خانه بی دفاعی هجوم بردند که حدود نزدیک به سی جوان مذکر بدون حتی یک قطره مشروب و

حتی لباسی که مخالف جنس شان باشد در حال گذراندن لحظاتی چند فارغ از دنیای پر از دیو و دد آقایان بودند.

دوستان ما که تعدادی نیز هنوز ضرب شست چند ماه پیش جماعت دینمدار هنوز بر سینه ها و بدن های رنجورشان الصاق بود دوباره تنها به جرم

بنده بودن، به سیاق خویش بودن و به اندر عالم خود بودن شان، گرفتار محبسی شدند که آرزوی گرفتار شدن دشمن هم در آن بی مروتی ست.

این چنین شد که جوانان بازداشت شده سه چهار روزی را به استنطاق کلامی گذراندند و تحت فشارهای روانی برای اعتراف به گناهان خود و همه

کسانی که تا کنون با آنان به انجام عمل گناه مبادرت ورزیده اند قرار گرفتند.

ناتوانی از اعتراف گیری موجب شد تا سناریویی دهشتناک شکل بگیرد که طی آن پسرها را به نام معاینه به پزشکی قانونی حواله دادند و پس از گزارش آن نهاد جوانان بخت برگشته به جایی عودت داده شدند که معمولاً محل بازجویی از اشرار و جاسوسان و امور مهمه است. این همه نشان از برنامه ریزی دقیق و نشانه گذاری بی مانندی می کند که هدف آن از بین بردن امکان بالقوه شکل گیری و رشد هر نوع تفکر انسان محور و گرایش دیگرگونه بودن در جامعه است که تنها به واسطه یکدست پنداری اعمال و تفکرات خود سواری داده است به ترکتازان. باری قصه پرسوز ما در حالی به نیمه رسید بعد از گزارش پزشکی قانونی و با مراجعه به منازل دوستان و اقدام به ضبط سیستم ها و تفتیش وسایل شخصی بازداشت شده ها، که در عین ناباوری خانواده های این دوستان گاهی حتی نسبت پاکسازی و یا انتقال سیستم ها و جمع آوری وسایل شخصی پسرها اقدام نکردند و عملاً لقمه را آماده در دهان گرگ نهادند. در بازداشتگاه هم زیر شکنجه تعدادی اعتراف کردند و تعدادی مقاومت. در عمل با نبود مدارک و نبود ایرادات دوستان با بدن هایی به غایت نحیف و رنجور در حالی که نقاط بسیاری در بدن شان به رنگ تیره در آمده بود به خانه برگشتند و در انتظار حکمی نشستند که جز سند رسوایی کسان دینمدار نخواهد بود. بدن های ضرب دیده، چهره هایی افسرده که برق زندگی برایش خاطره ی دیرگاهی شده، زندگی هایی که تباه چند لحظه خوشی از یاد رفته ای شده که شاید دیگر کمتر کسی آن را در زندانی به نام ایران به خاطر بیاورد. دندان گرگ گوشت تازه طلب می کند. گوشت تازه ی من و تو چرایی و چگونگی این ددمنشی بارها به گوشمان خوانده شده اما چونان گله ای که تا تیغ بر گلوئی هر عضوش نرود خبردار نمی شود ما نیز با شکیبایی انتظار نوبت خویش را می کشیم به وقت سلاخی. هر روز تنها صدای یک چیز است که بیدارمان می دارد و آن صدای زنجیر است. دیروزها چپ ها به ذبح گاه رانده شدند. روزی دیگر عالمان، چندی بعد زنان که همواره قربانی بوده اند به وقت شادی و عزا. حال نوبت ماست. چاره ندارد بخت فرویسته ی ملت ما که خود گره زده شور بختی را به دامانش. رحم ندارد جلاد استبداد که فقط همین می شناسد و هیچ.







(نیویورک، ۲۸ مارس ۲۰۰۸) - دیده بان حقوق بشر امروز اعلام کرد دستگیری بیش از ۳۰ مرد شرکت کننده در یک مهمانی خصوصی در اصفهان حاکی از تشدید اقدامات مسئولین برای اجرای قوانین "اخلاقی" است و نشان از شکنندگی حقوق اولیه در کشوری دارد که در آن قدرت پلیس همواره تضعیف کننده حریم شخصی است. این سازمان از مقام های ایران مصرانه می خواهد این افراد را که گفته می شود در اواخر فوریه دستگیر شده اند آزاد کند و اتهام های آنها مبنی بر روابط همجنسگرایانه، نوشیدن مشروبات الکلی و سایر اعمال "غیراخلاقی" را کنار بگذارد. جو استورک معاون بخش خاورمیانه و شمال آفریقای دیده بان حقوق بشر گفت: "وقتی پلیس برای اجرای نوعی اخلاقیات دانما درب منازل را می شکند، این بدان معناست که حدود را زیر پا می نهد و در هر لحظه به حریم خصوصی مردم تجاوز می کند." وی افزود: "نظام سرکوبگرانه ایران با کنترل لباس، رفتار و زندگی شخصی مردم ناقض حقوق بنیادین است." منابع داخل ایران به دیده بان حقوق بشر می گویند در ۲۸ و ۲۹ فوریه پلیس در اصفهان به منازل شخصی هجوم برده و بیش از ۳۰ مرد را در یک مهمانی دستگیر کرده است. این افراد در حدود چهار هفته است که بدون دسترسی به وکیل و تفهیم اتهام در حبس بسر می برند. گزارش شده است که پلیس آنها را برای یافتن "مدارکی" مبنی بر روابط همجنسگرایانه به پزشکی قانونی ارجاع داد. نیروهای پلیس در مه ۲۰۰۷ و در جریان یک مبارزه ملی برای اجرای قوانین مربوط به پوشش به مهمانی خصوصی دیگری در آپارتمانی در اصفهان هجوم آوردند. آنها ۸۷ نفر را از جمله چهار زن و نیز دستکم هشت نفر را که متهم به پوشیدن لباس جنس مخالف کردند، دستگیر نمودند. قربانیان این هجوم به دیده بان حقوق بشر گفته اند پلیس بسیاری از این افراد را تا کمر لخت کرد و سپس به ضرب و شتم آنها پرداخت تاجائیکه پشت و صورتهایشان پر از خون شد. گزارش شده است که چند تن دچار شکستگی استخوان شده اند. در بین دستگیر شدگان، ۲۴ مرد به اتهام "تسهیل اعمال جنسی و منافی عفت" و نیز داشتن و نوشیدن مشروبات الکلی محاکمه شدند. در ماه ژوئن ۲۰۰۷ دادگاهی در اصفهان همگی آنها را بدلیل ارتکاب به برخی از این موارد مجرم شناخت. بیشتر آنها تا ۸۰ ضربه شلاق و پرداخت جریمه هایی بین ۱۰ تا ۵۰ میلیون ریال (۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ دلار آمریکا) محکوم شدند. این احکام تحت تجدید نظر قرار دارند و هنوز به اجرا گذارده نشده اند. بعضی منابع در ایران به دیده بان حقوق بشر گفته اند از هنگام دستگیری های مه ۲۰۰۷ تاکنون پلیس نظارت و آزار افراد مرتبط با ۸۷ مرد و یا شخص متهم به روابط همجنسگرایانه را تشدید کرده است. برخی از این اشخاص تشریح کرده اند که چگونه پلیس آنها را دستگیر و برای افشای نام دیگران تحت بازجویی قرار داده است. یکی از دستگیر شدگان مرد می گوید: "پلیس روی سر من آب ریخت. ... آنها مرا تهدید کردند، گفتند "با ما همکاری کن." ... آنها گفتند دنبال همه هستند "تو باند خود را تکمیل می کنی، اعضای جدیدی می گیری، شما کجا تجمع می کنید؟" آنها به من گفتند "برو و با افراد ملاقات کن." به عبارت دیگر، من باید برای آنها جاسوسی کنم."

دیده بان حقوق بشر مطلع شده است که در دسامبر ۲۰۰۷ نیز پلیس ۱۶ نفر دیگر را در یک جمع خصوصی دستگیر و به پزشکی قانونی فرستاد. مسئولین آنها را پس از چهار روز حبس آزاد کردند.

برخی گزارش های دیگر حاکی از آن است که پلیس اصفهان در ماه مارس ۲۰۰۸ نیز چند مرد را از طریق اینترنت به دام انداخت. پلیس از طریق پاسخ دادن به آگهی های شخصی بر روی اینترنت این افراد را دستگیر کرد و سپس آنها را برای افشای نام دوستان و سایرین مورد بازجویی قرار داد. پلیس پس از دستگیری یکی از این افراد، تصاویر جنسی چند مرد را بر روی تلفن سیار او پیدا کرد. گفته می شود این فرد محاکمه و به سه سال زندان محکوم شده است.

قوانین ایران مردانی را که برای اولین بار مرتکب اعمال جنسی همجنسگرایانه شده باشند در صورتیکه عمل دخول صورت گرفته باشد، به مجازات

های مختلفی و حداکثر به مرگ محکوم می کند. در مواردی که عمل دخول واقع نشده باشد این افراد حداکثر ۱۰۰ ضربه شلاق می خورند. زنانی که برای چهارمین بار مرتکب اعمال همجنسگرایانه شده باشند ممکن است به مرگ محکوم شوند. بر اساس قوانین جزایی ایران برای اثبات لواط نیاز به چهار بار تکرار اعتراف فرد و یا شهادت چهار شاهد "مرد عادل" است. اما قضات می توانند شواهد مبتنی بر قرائن را نیز بپذیرند. گفته می شود پلیس برای اثبات وقوع اعمال "منافی عفت" در ماجرای هجوم مه ۲۰۰۷ در اصفهان چهار شاهد آورد.

آخرین احکام مستند شده مجازات اعدام در ایران برای روابط همجنسگرایانه مورد توافق طرفین در مارس ۲۰۰۵ صادر شد. هنوز معلوم نیست آیا این احکام به مورد اجرا گذارده شدند یا خیر. دیده بان حقوق بشر طی مصاحبه های وسیع با مردان و زنان داخل و بیرون از ایران اسنادی از دستگیری و شکنجه های وسیع و خودسرانه بدلیل گرایش های جنسی و یا هویت جنسیتی افراد تهیه کرده است.

منابع غربی گفته اند که در نظام قضایی ایران اتهام رفتارهای همجنسگرایانه مورد رضایت طرفین تبدیل به اتهام تجاوز می شود. اما دیده بان حقوق بشر تاکنون هیچ مدرکی در این باره نیافته است.

جو استورک گفت: "در ایران برای برخی مردم، جاسوس پشت پنجره اتاق خواب و یا صدای در ممکن است به معنای خطر حکم مرگ باشد." او افزود: "حریم شخصی، آزادی از حبس های خودسرانه و آزادی از شکنجه جزء حقوق بشر محسوب می شوند. پلیس و قضات باید به این حقوق احترام بگذارند."

هر کس که مثل من، و برای مدت دو سال، ساعت های طولانی گوش داده باشد به ایرانی ها که داستان های شکنجه تعریف می کنند می داند که در قضیه ی پناهجویی مهدی کاظمی موضوع اصلی از قلم افتاده است. جورج گالووی می گوید در ایران گی ها اعدام نمی شوند، فقط متجاوزین به عنف اعدام می شوند. پیتز تاچل می گوید گالووی وحشت دارد از "تبلیغات علیه ایران". و هیچ کدام درک نمی کنند که اصل قضیه ی مهدی، و یا بر اساس قوانین بین المللی، مسئولیت های انجام نیافته ی انگلستان در قبال شکنجه چیست.



مدارک موجود چه می گویند.

درگیر شدن در عمل جنسی همجنسگرایانه، در ایران، ممکن است با مجازات مرگ همراه باشد. سکس معقدی همراه با دخول، میان دو مرد می تواند باعث اعدام در همان اولین محکومیت باشد. مجازات سکس بدون دخول تا ۱۰۰ ضربه شلاق است. زن ها، در اولین سه مورد محکومیت با مجازات شلاق روبرویند، بار چهارمی اگر باشد، به مرگ محکوم می شوند.

طبق قانون جزای اسلامی متهم باید چهار بار اعتراف خود را تکرار کند و یا چهار شاهد عادل شهادت بدهند که وقوع عمل را دیده اند تا لواط به اثبات برسد. با این وجود قاضی مجاز است بر اساس حدس و گمانه زنی رأی خود را صادر کند. گذشته از این، پلیس در اینجور مواقع به کمک می آید و شهادت می دهد. در هجوم به پارتی اصفهان، نیروی پلیس چهار مرد مثلاً عادل با خود همراه برده بود تا ناظر صحنه باشند و نقش شاهد را داشته باشند.

در ایران، شکنجه و اعدام گی ها پشتوانه ی قانونی دارد؛ برای اثبات آن نیازی به مشاهده ی اجساد نیست. قوانین بین المللی دولت بریتانیا را از بازگرداندن پناهنده به کشوری که در آنجا در خطر شکنجه قرار می گیرند، منع می کند. بریتانیا مسئولیت دارد به گی های ایرانی پناهندگی اعطا کند.

اما هنوز هم، با آن که این مسأله بسیار روشن است، شرایطی که ایران همجنسگرایان را در آن قرار داده است، با شک و تردید تحلیل می شود. بعضی از فعالین حقوق بشری که با صداقت کامل سعی در کمک به مهدی داشتند، در واقع به دولت بریتانیا کمک کردند که شانه از زیر بار مسئولیت خود خالی کند.

پیتز تاچل، اشتباه می کند هنگامی که بدون هیچ سندی ابراز می دارد که در ایران مردان گی به طور دائم در ملاء عام به دار کشیده می شوند؛ اشتباه می کند که می گوید به دنبال یک طرح عمومی، در سالهای گذشته، در ایران، گی ها به دسته دسته به قتل رسیده اند؛ یا اینکه برنامه ای طرح شده است که با چسباندن اتهام واهی تجاوز به عنف به دم اتهام عمل جنسی بین دو مرد با توافق طرفین، اجرای حکم اعدام را معقول بنمایاند. پرونده ی هیچ پناهجویی نباید بر اساس این ادعاها ساخته شود. آخرین پرونده ی اعدامی که بر اساس اتهام عمل جنسی میان دو مرد با توافق طرفین، به ثبت رسیده است، به مارچ ۲۰۰۵ برمی گردد و هنوز معلوم نشده است که آن حکم اجرا شد یا نه. کوه ساختن از اینگونه اتهامات به معنای آن است که به دولت امکان بدهیم از شواهد کوه بسازد و آسیب این کار به مردمی که در ایران زندگی می کنند می رسد.

اروپا و ایالات متحده در سال های اخیر شاهد کمپینی بوده اند تا توجه بین المللی را به اعدام مردانی که در ایران به دلیل همجنسگرایی و در پرونده هایی غالباً بی ارتباط با یکدیگر محکوم شده اند، جلب کند. تصاویری از صحنه ی هولناک اعدام ایاز مرهونی و محمود عسگری در ۲۰۰۵، مشهود، با همان شوری بی نظیری در سراسر جهان پخش شد که شمایل عزاداری مریم مقدس بر سر عیسیای مصلوب. این صحنه هولناک بود، بله، اما هیچ مدرکی که قال را به نفع گی بودن این دو فرد خاتمه دهد، و یا روشن کند که عمل جنسی با توافق طرفین، در حکم صادره دخالتی داشته است، به

دست نیامد. در ماههای پس از آن واقعه، برگزار کنندگان کمپین در امریکا و اروپا بارها ادعا کردند، بدون هیچ مدرکی، که اعدام‌های متجاوزین جنسی در ایران در واقع سرپوشی برای کشتار برنامه ریزی شده ی مردان گی بوده است. روزنامه ای در ایالت متحد ادعا کرد که چهار مرد " به جرم همجنسگرایی" به دار آویخته شدند، اما معلوم شد که آن چهار نفر به جرم تجاوز به یک زن و سه دختر ۱۰، ۸، و ۷ ساله محکوم شده اند. این گونه اشتباه‌ها می‌تواند نتایج بسیار نامطلوب داشته باشد. در نوامبر ۲۰۰۷ در کرمانشاه، ماکوان مولود زاده، ۲۰ ساله، به اتهام واهی تجاوز به چند پسر در هفت سال پیش از آن زمان، محکوم به اعدام شد. کسانی که علیه او شکایت کرده بودند، شکایت خود را پس گرفتند. هیچ شاهدهی مبنی بر اینکه او هیچ گونه جرمی بر اساس قوانین ایران مرتکب شده باشد موجود نبود. با وجود این فعالین اروپایی با هیجان وافر به اسم ماکوان به نام "یک قربانی گی دیگر" هجوم آوردند. اقدام به جمع آوری امضا کردند و برای احمدی نژاد نامه نوشتند که این "جوان گی ایرانی" را ببخشند. معنایی در این تقاضا نهفته بود: ماکوان که از یک جرم درجه اول جنایی تبرئه شده بود، توسط اروپا به جرم درجه اول دیگری محکوم شد. در پنجم دسامبر همان سال ماکوان مولود زاده، که به احتمال بسیار زیاد نه متجاوز بود و نه گی، به دار آویخته شد.

این سردرگمی غرب به دلیل چی است؟ در شرایطی که این نامگذاری مردی در خطر اعدام را به چوبه ی دار نزدیک تر می‌کرد، چه نیازی به یافتن قربانی تازه ی "گی" احساس می‌شد؟

احساساتی شدن مانع پیشبرد گفتگو در مسیر درست است. کسانی که از صحت و سقم مدارک می‌پرسند انگ می‌خورند که "سینه چاک برای ایران چاک می‌دهند. واقعیت این است که بریتانیا با بستن درهایش به روی پناهندگان، تولید بیچارگی می‌کند. با وجود این، باید توجه داشت که مشوق مسئولان امور پناهندگی در جستجوی بهانه برای رد گی‌های مسلمان، از طرفداری آنان از ایران سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از ترس خانگی روزافزونی سرچشمه می‌گیرد که بر اثر تبلیغات سوء علیه مسلمانان مهاجر در این کشور، انباشته شده است. فعالان اجتماعی بهتر است که تنها با سرکوب در ایران مبارزه نکنند، با نژاد پرستی بریتانیا نیز بجنگند.

محکم‌ترین و منطقی‌ترین جواب، در واقع، آن است که روشن می‌دارد قوانین و مقررات بریتانیا در رابطه با مهاجرت - و شکنجه، تا چه اندازه نارسایند. وزیر کشور انگلستان، لرد وست، در رابطه با پرونده ی مهدی گفت: هیچ مدرکی دال بر اعدام هیچ فردی در ایران در سالهای گذشته به دست ما نرسیده است که معلوم دارد حکم تنها بر اساس همجنسگرایی صادر شده است. ما بر این عقیده ایم که کشتار برنامه ریزی شده ی مردان همجنسگرا در ایران اتفاق نمی‌افتد."

به زبان دیگر، تا اعدام صورت نگیرد، تعقیب و آزاری اتفاق نیفتاده است. اگر به قتل نرسیده‌اید، پس دیگر مشکلی ندارید. این برخورد، مسخ فاجعه آمیز مسئولیت‌های بریتانیا تحت معیارهای قوانین بین‌المللی است.

سازمان دیدبان حقوق بشر مشخص کرده است که بریتانیا می‌کوشد مسئولیت‌های خود را در قبال شکنجه بازتعریف کند تا دستش برای بازگرداندن مردم به کشوری که در آن خطرهای ناگوار در انتظارشان است، باز باشد. معمولاً این عمل را در لباس مبارزه با تروریسم انجام می‌دهد. اما در ارتباط با گی‌های ایرانی نیز حکومت بریتانیا می‌کوشد قوانین را عوض کند و انکار کند که تحت تعقیب قرار دادن افراد نوعی از شکنجه است. بریتانیا باید درک کند، همانگونه که هلند کرد، که با وجود قانون اساسی ای که در آن مرگ و شکنجه برای همجنسگرایان ایرانی تصریح شده است، این افراد نباید وادار به ارائه ی مدرک در خصوص جزئیات تجربه ی شخصی خود از تعقیب و آزار شوند. بار دشوار ارائه ی مدرک را از دوش مهدی و هموطنان همجنسگرایش بردارید؛ به خطر بازگردانده شدن خاتمه دهید. فعالان اجتماعی و حقوق بشری باید از افتادن در بازی شکنجه بار دولت‌ها حذر کنند. اجازه ندهید وزارت کشور شکنجه را آنقدر دست کم بگیرد که چیزی جز جسدی آویزان از دار مدرک به شمار نیاید. یقه ی بریتانیا را در قبال مسئولیت‌هایش بگیرید وگرنه همچنان مرتکب تعقیب و آزار خواهد شد.

## بخش دوم

## دوجنسگرایی



امروزه بسیاری از زنان در حال برقراری روابط صمیمی جنسی با زنان هستند و یا به داشتن همچون روابطی فکر می کنند.  
از خودم می پرسم آیا من دوجنسگرا هستم؟ یا شاید این هم یک فانتزی جدید است که من می توانم هم همیار مرد و هم همیار زن داشته باشم.

من سال ها است که با زنان بوده ام اما پارسال یک دفعه عاشق یک مرد شدم. برایم یک شوک کامل بود.

زمانی که من با زنان شروع به داشتن روابط عاشقانه کردم، بیشتر می خواستم با آنها به عنوان دوستانم درجه ای جدید از صمیمیت و نزدیکی را تجربه کنم.

گاهی موافق، تصور دوجنسگرا بودن می تواند ما را در گزار از یک هویت جنسی به هویتی دیگر یاری دهد.

من به خودم و دوستانم سال ها می گفتم: من دوجنسگرا هستم. در واقع اما منظورم این بود که من لژیون هستم و از اقرار آن می ترسم.

برای بسیاری از ما اما دوجنسگرایی وضعیتی موقتی و در برزخ نیست.

من خودم را دگرجنسگرا، همجنسگرا و حتی دوجنسگرا نامیده ام اما هیچ وقت حس نکردم که هیچ کدام از این لقب ها به من تعلق دارد. من عاشق افراد می شوم و نه جنسیتشان.

عشق ورزی به هر دو جنس چشمهای ما را به دنیاهای سیاسی و اجتماعی جدیدی می تواند باز کند. اگر روابط عاشقانه ی ما همیشه با مردان بوده است، رابطه با زنان ما را با دنیای زنان همجنسگرا و لذت ها و ستم های خاص خودش آشنا می کند. به زودی متوجه می شویم که باید در مراکز عمومی بیش از آن که تصور می کردیم محتاط باشیم و همجنسگرا ستیزی را برای اولین بار شخصاً تجربه می کنیم. دوستی های زنانه ی ما ابعاد جدیدی پیدا می کنند.

خواهید با یک زن احساس مرا برای دوستان صمیمی زنم خیلی عمیق تر کرد. بسیاری از اوقات من احساسات جنسی و عاشقانه ام را در خودم می ریزم. دوستم را می بوسم و یا در آغوش می گیرم و او هیچ ایده ای از آن چه در ذهن من می گذرد ندارد. این شوق و شور در من فوق العاده است، شبیه باز شدن یک درچه و یا شکوفا شدن است.

اگر همیشه با زنان بوده ایم عشق ورزی به یک مرد ما را برای اولین بار وارد فرهنگ غالب دگرجنسگرا می کند. برای اولین بار می توانیم جذب جامعه شویم و احساسات خود را در مراکز عمومی سانسور نکنیم. در عین حال ممکن است که با کلیشه ها و نقش های جنسی دنیای دگرجنسگرا وارد کشمکش شویم. اگر قبل از یائسگی باشیم فشار پیش گیری از بارداری را برای اولین بار تجربه می کنیم.

برای ما زنان دوجنسگرا، نامرئی بودن مشکلی اساسی است. عده کمی از وجود ما مطلع هستند و ما جایی برای خود در دنیای لژیون ها و در دنیای دگرجنسگرایان نمی بینیم. وقتی آشکار سازی می کنیم، هر دو این دنیاها ما را مورد قضاوت قرار می دهند.  
من در صحبت کردن درباره ی احساساتم خیلی محتاطم چون می ترسم که به من بگویند تمایلات ام اشتباه هستند.



دوستان دگرجنسگرا ممکن است از روابط عاشقانه ی ما با زنان ابراز ترس، حیرت و حتی تنفر کنند. دوستان همجنسگرا حس اعتماد و اطمینان شان به ما را شاید از دست دهند زیرا می ترسند که ما به سوی دنیای راحت دگرجنسگرا برویم و به خواهران همجنسگرای خود آسیب زنیم. اگر ما به عنوان زنی لزبین به مردی عشق ورزیم، زنان لزبین گاهی ما را بی وفا و خیانت کار می دانند. تمامی این فضاوت ها ما را دچار احساس تنهایی و انزوا می کند. احساس می کنیم که باید یک شخصیت ثابت برای خود بسازیم. آدم ها به من فشار می آورند که بگویم بیشتر "چی" هستم. پذیرش و درک دوجنسگرایی از سوی زنان به ما کمک می کند که دایره های اجتماعی راحت تری برای خود بسازیم. و پیش فرض های غالب درباره ی اینکه زنان "باید" چگونه دوست بدارند و به چه کس عشق ورزند را به چالش بکشیم.

## سکس در روابط عاشقانه

موج های شوق و شور جنسی و احساسی ما را در طول زندگی به سوی روابط جدید می کشانند، به روابط پایدار ما عمق می بخشند و شناخت ما از خود را بیشتر می کنند. ما گاه با یک نگاه، لبخند، تماس یا بوسه این شوق و شور را ابراز می کنیم و گاه تصمیم می گیریم احساساتمان را در خود نگاه داریم. درعشق بازی با یاری جدید یا قدیمی، خواه زن یا مرد، ما ممکن است بسیار آسیب پذیر باشیم و یا بسیار قدرتمند. عشق بازی و سکس ما می تواند دراماتیک، بی روح، آرامش بخش، هول انگیز، صمیمی، خنده دار، ناراحت کننده و یا لذت بخش باشد. سکس در خلأ اتفاق نمی افتد. ما تضاد و درگیری های احساسی، روحی و حتی مالی مان را معمولاً به همراه خود به تخت خواب می آوریم. در روابط عاشقانه معنا و شدت سکس می تواند تغییر کند.

گاهی در عشق بازی به دنبال صمیمیت و امنیت می گردم. گاه آن چنان در طعم، صدا، تصویر و بو غرق می شوم که احساس می کنم به دوران شاد کودکی بازگشته ام. سکس مان گاهی پر است از شوخی و متلک و گاهی همراه با احساسات عمیق روحی و معنوی. گاهی سکس را تنها برای تخلیه ی خود از فشارهای روزانه انجام می دهم. گاهی اما از طریق سکس با یارم یکی می شوم و انگار در هم حل می شویم. عجیب است و قشنگ که سکس همه ی این ها می تواند باشد.

من با هیچ کس بیشتر از آرش لذت نمی برم. اگر هر دو تحریک باشیم موسیقی بین بدن هایمان زیبا است. با این وجود داشتن سکس در بسیاری از مواقع سخت است. وقتی حالم خوب است و زیر فشار بچه ها و کار نیستم، سکس ما بسیار پرشور و قدرت است. اما وقتی عصبانی، غمگین یا افسرده هستم یا شدیداً درگیر کار، نزدیکی با آرش برایم سخت است. با هم در این مورد صحبت کرده ایم و او هم این بالا و پایین ها را دارد. عشق بازی من و مرجان همیشه پر قدرت، عمیق و متنوع بوده است. من با او خود جنسی ام را کشف کردم و یاد گرفتم که به خواسته هایم اطمینان کنم. اما سال گذشته که رفتم با او در شهری جدید و به دور از کار و دوستان و زندگی شخصی ام زندگی کنم، به طور وحشتناکی به او وابسته شدم. وقتی او حال عشق بازی داشت همه چیز آرام و لذت بخش بود اما وقتی حال نداشت یا باید به کارهای دیگرش می رسید من شدیداً ناراحت می شدم. بسیار حساس شده بودم. دراز می کشیدم و در فکر فرو می رفتم. فکر می کردم شاید زیادی به فکر سکس هستم. خسته، نگران و عصبی بودم ولی به مرجان چیزی نمی گفتم. نمی خواستم او به خاطر حال نداشتن احساس گناه کند. گاهی جوری گریه می کردم انگار دنیا به آخر رسیده است. کم کم متوجه شدم که قدرت رابطه مان تعادل خود را از دست داده است چون من برنامه ها و فعالیت های شخصی و استقلال را از دست داده بودم. شدیداً به مرجان وابسته شده بودم و احساس می کردم تنها خواسته شدن از طرف او به زندگی ام معنا می دهد. مسئله دیگر سکس و ارگاسم نبود بلکه هویت و استقلال بود. بالاخره من و او توانستیم خود را از زیر این فشارها بیرون کشیم و درکی جدید از روابط قدرت موجود در رابطه مان پیدا کردیم.

## گفت و گو درباره ی سکس

در سکس، ما معمولاً از واژه ها چندان استفاده نمی کنیم. آنها غالباً از بیان احساسات عمیق ما عاجز هستند. واژگان معدودی هستند که می توانیم با آنها احساسات واقعی مان را نشان دهیم. واژه های علمی و "مودبانه ایی" همچون آلت تناسلی و مقاربت جنسی خشک و بیروح هستند.

واژه های عامیانه اما غالباً با فرهنگ فحش و تحقیر آمیخته شده اند. اگرچه سکس یک راه طبیعی برای بیان احساسات و خود جنسی ما است ما زبانی طبیعی و راحت برای گفت و گو از آن نداریم. بسیاری در تلاش هستند که زبان جنسی راحت، محترم آمیز، و طبیعی برای خود پیدا کنند. مسائلی هستند که همه ی ما در موقعیت های جنسی با آن ها روبه رو شده ایم:

احساس من در این مقطع زمانی چیست؟ آیا علاقه ایی به نزدیکی دارم؟ برای چه کارهای جنسی احساس آمادگی می کنم؟ اگر ندانم چه می خواهم چطور؟ بد است اگر بگویم گیج و سردرگم هستم؟ چه جوری به دوست یا همسرم بگویم؟ چقدر اعتماد بین مان وجود دارد که او به من گوش دهد و به خواسته هایم احترام بگذارد حتی اگر با خواسته های خودش متفاوت باشد؟

تصمیم گیری درباره ی داشتن یا نداشتن سکس یکی از دغدغه های معمول است. هنگامی که به کسی علاقه داریم، برایمان سخت است که پیشنهاد نزدیکی بدهیم چون همیشه یاد گرفته ایم که مردان باید قدم پیش گذارند و زنان باید منتظر بمانند. برای کسب شهامت باید بر بسیاری از باورها و بندهای درونی شده غلبه کنیم. در مقابل، هنگامی که به کسی علاقه نداریم، دائماً باید با تصورات مردسالارانه ی آقایانی که "نه" زنان را "آری" ترجمه می کنند مبارزه کنیم. مرتباً باید با این دوگانه ی بی معنی که از یک طرف می گوید "دختر خوب از سکس می پرهیزد" و از آن طرف می گوید "دختر باحال و "آزاد" باید همیشه برای سکس آماده باشد" درگیر باشیم. در بعضی مواقع، غافلگیر شدن با یک عمل جنسی می تواند هیجان انگیز باشد و در مواقع دیگر هرگونه عمل جنسی ناخواسته ایی می تواند دردناک و منجر کننده باشد. ما بهتر است خواسته های خود را شناسایی و بررسی کنیم، باخود و اطرافیان شفاف و روراست باشیم، و برای داشتن دیالوگ سالم در مورد خواسته هایمان تلاش کنیم.

گفت و گو در مورد مسائل و نیازهای جنسی یک جریان دائم و همیشگی است. خانمی که شهامت گفت و گو با همسرش را در مورد کمبود های جنسی اش پیدا کرده بود ابراز ناراحتی می کرد که «من یک بار به او گفتم که چه می خواهم پس چرا هنوز مثل قدیم عمل می کند؟ یعنی فراموش کرده یا اهمیت نمی دهد؟!»

حتی در عاشقانه ترین روابط هم درخواست و کسب آن چه می خواهیم سخت و زمان بر است:

\* از صادق و شفاف بودن می ترسیم.

\* از بیان نیازها و تخیلات جنسی مان احساس شرم می کنیم.

\* همیار ما ممکن است حالت دفاعی به خود بگیرد و پیشنهاد گفت و گو را به عنوان انتقاد و خرده گیری برداشت کند.

\* تصور می کنیم که سکس باید طبیعی و خود به خود اتفاق بیافتد و مکالمه درباره ی خواسته ها و نیازهایمان را به معنای وجود مشکل و مسئله می دانیم.

\* در باقی عرصه های زندگی با همیارمان مکالمات سالم و سازنده نداریم.

\* خود نمی دانیم چه می خواهیم و با موانع درونی باید کنار بیاییم.

چگونه می توانیم فضایی مناسب برای دیالوگ جنسی فراهم کنیم؟ جنسیت و سکس یکی از آن محدود حوزه هاست که ما در آن علاوه بر واژه ها، ابزارهای ارتباطی دیگری هم در دست داریم. هدایت دست همیارمان به محلی که دوست می داریم، در آوردن صداهایی که لذت ما را نشان دهند و افزایش یا کاهش سرعت حرکت بدن هایمان از جمله کارهایی هستند که ما می توانیم انجام دهیم.

ما هر دو هیجان زده بودیم. همیارم شروع به نوازش کلیتورس ام کرد ولی درد داشت. لحظه ایی طول کشید تا بفهمم چه کار کنم. می ترسیدم که

اگر چیزی بگویم هیجان و حالت فضا از بین برود. بعد فهمیدم که می توانم دست او را بگیرم و به نرمی به بالا هدایت کنم.

ما می توانیم نیازهای خود را هنگام نوازش که فضا آرام تر است بگوییم. گفت و گوی سالم و راحت در مورد سکس در ظرف یک شب رخ نمی دهد و حتی بعد از تلاش فراوان هم شاید خوب عمل نکند.

## کشف و کاوش عشق بازی

نگاه، نوازش، بوسه، ماساژ، لیسیدن و دخول همگی می توانند لذت بخش باشند.

من و همیارم گاهی ساعت ها (اگر در تعطیلات باشیم و بچه ها با ما نباشند) به یکدیگر نگاه می کنیم، همدیگر را نوازش می کنیم و ماساژ می دهیم. بعد از مدتی هردو برای عشق بازی و سکس احساس آمادگی می کنیم اما در واقع ما همه ی آن مدت هم مشغول عشق بازی بوده ایم. آن چه ما در سکس انجام می دهیم تابعی است از خواسته ها و ترجیحات شخصی ما و همیارمان. سطح نزدیکی و اعتماد مان به یکدیگر، و حال و روحیه ما در روزها و شرایط متفاوت. در بهترین شرایط، عشق بازی به صورتی انجام می شود که با خواسته ها و تمایلات ما و همیارمان هردو همخوان باشد. اهمیت برابری جنسی در اتاق خواب کمتر از اهمیت برابری جنسی در باقی حوزه های شخصی، اجتماعی و سیاسی نیست.

## لمس و احساس

ماساژ و نوازش سر، پشت و پا می تواند به نهایت لذت بخش باشد. به عنوان بخشی از عشق بازی، این لمس و نوازش ها می توانند جریان سکس را عمیق تر و با احساس تر کنند.

بعضی وقت ها هیجان انگیز است که بی صبرانه و بی اختیار به سوی سکس شتابید. باقی اوقات اما من دوست دارم به تمام جزئیات احساسی بها دهم. با هم خوراکی خوشمزه می خوریم، موسیقی می گذاریم، شمع روشن می کنیم، همدیگر را نوازش می کنیم و ماساژ می دهیم. هیجان جنسی آرام آرام بین مان ایجاد می شود و می گذاریم که ارگاسم به خودی خود اتفاق بیافتد. همه چیز شبیه یک رقص آرام جنسی می ماند. آرمان دوست دارد که من پاهایش را نوازش کنم. فکر می کنم که این کار به اندازه ی هر کار دیگری که ما در سکس انجام می دهیم برای اول لذت بخش است.

ما در کنار یکدیگر برهنه می خوابیم و همدیگر را لمس و احساس می کنیم. اگر چه خود عمل دخول را چندان انجام نمی دهیم، حس من اینه که همیشه به گونه ای مشغول عشق بازی و سکس هستیم.

یکی از دلایل سرد مزاجی و عدم هیجان و لذت جنسی در میان زوجین نهادن تمرکز بیش از حد به روی دخول و فراموشی لمس و باقی تماس های عاشقانه است. بسیاری از مردان بیشتر از زنان درگیر دخول هستند و مهم است که این مردان لذت لمس و باقی تماس های عاشقانه را یاد بگیرند.

## سکس دهانی

ما می توانیم آلت تناسلی همیارمان را بلیسیم یا بمکیم. سکس دهانی گاهی از هر عمل جنسی دیگری صمیمی تر و خصوصی تر است. برخی از ما با سکس دهانی راحت تر به ارگاسم می رسیم.

من و همسر از سکس دهانی واقعاً لذت می بریم. شوهرم با عشق و شوخی می پرسد "ارگاسم می خواهی عزیزم؟" و بعد آرام به پایین حرکت می کند. فوق العاده است.

داشتن حس مثبت نسبت به بدن خود و همیارمان پیش نیاز لذت از سکس دهانی است. اما ما اغلب نسبت به "جاهای خصوصی" خود احساس شرم داریم.

من تا مدت ها فکر می کردم که همیارم با انجام سکس دهانی به من لطف می کند. در تصور اصلاً نمی گنجید که من می توانم خوشمزه باشم. بعد از مدت ها او بالاخره به من فهماند که نه خودش هم از این کار لذت می برد.

اوایل فکر خوردن "پایین تنه ی" زن مرا منجر می کرد. فکر می کردم که ما زنان بو می دهیم و یا واژن هایمان چندانش آور هستند. اولش کمی نا مطبوع و ترسناک بود (هرچند کمتر از آلت مرد!) اما کم کم در لایه ها و شکل و طعم فوق العاده واژن زن غرق شدم. فهمیدم که عشق بازی دو زن با یکدیگر درباره ی دوست داشتن وجود خودم و غلبه بر حس های منفی نسبت به بدنم است.

یکی از مزیت های سکس دهانی نبود ریسک بارداری ناخواسته است. اما در سکس دهانی (خواه با مرد یا زن) خطر انتقال ویروس اچ آی وی/ایدز و باقی بیماری های مراقبتی همچنان وجود دارد.

مانند هر عمل جنسی دیگری، سکس دهانی تنها در صورت آمادگی، رضایت و توافق طرفین سالم و لذت بخش است.

گاهی دوستم می گوید: دخول نمی خواهی طوری نیست. بیا سکس دهانی داشته باشیم، اما من اگر او را در واژنم نمی خواهم، به احتمال زیاد در

دهانم هم نمی خواهم! اگر حال سکس دهانی را نداشته باشم برایم مثل شکنجه و تجاوز است.

همسرم دوست دارد که من او را بخورم. گاهی حس او در دهانم فوق العاده هیجان انگیز و اروتیک است. چون از مزه ی آب او بدم می آید به بیرون می ریزم و این اشکالی ندارد. گاهی اما حتی فکر خوردن او تهوع انگیز است. آلت او را در دهانم اصلاً نمی خواهم و در این مواقع کار دیگری انجام می دهیم.

آن چه ما در سکس دهانی لذت بخش می یابیم ممکن است با گذشت زمان تغییر کند.

من زبان، لب و حس مرطوبیت را دوست دارم اما مکیدن را نه چندان. نیاز به زمان دارم و همیارم باید حاضر به صبر باشد اگر قرار باشد به جایی برسیم.

سکس دهانی اگر با ناپختگی انجام شود دردناک است. من خیلی بدم می آید وقتی احساس می کنم او دارد با دندان هایش مرا می خورد، یا وقتی فشار زیاد است و یا وقتی او دائماً از یک نقطه به نقطه ای دیگر می رود و تحریک را در یک نقطه ثابت نگه نمی دارد. برای من جای درست و غلط وجود ندارد، در لحظات مختلف جاهای مختلف را دوست دارم. الان بهتر شده ام و راحت تر به همیارم می گویم چه جایی لذت بخش هست یا نیست.

### خود ارضایی در عشق بازی

وقتی نامزدم از من پرسید که دلم می خواهد با هم خود ارضایی کنیم یا نه فکر کردم چه آدم عجیبی است. اما بعد به او نشان دادم که من چه جور خود ارضایی می کنم و او هم نشان داد. همدیگر را با عشق و هیجان نگاه می کردیم. او گاهی سختش است که با سکس و در درون من به ارگاسم برسد و می دانم که برایش آرامش بخش است که می تواند بعد از دخول خود را به ارگاسم برساند.

همیار من در حالی که من با او عشق بازی می کردم سینه ها و کلیتورس اش را نوازش می کرد. اول احساس کمبود و ضعف کردم که چرا از من نخواست که اینکارها را همزمان برای او بکنم اما بعد از مدتی تازه فکر کردم خیلی خوب هم هست! مثل داشتن یک جفت دست اضافه برای عشق بازی است و تازه برای هر دوی ما هیجان انگیز هم است.

اگر در یک رابطه انرژي جنسی یک طرف بیش از دیگری باشد، خود ارضایی می تواند راهی برای تخلیه این انرژي باشد.

گاهی پیش می آید که شوهرم دوست دارد در شب عشق بازی کند و من اصلاً انرژي ندارم و می گویم نه. صبح بعد من خیلی داغ و سکسی هستم و او چندان مایل نیست. بعد به شوخی می پرسم که شب خودش را راحت کرده یا نه و گاهی کرده است. گاهی اوقات تقریباً خوابم و احساس می کنم که تخت می لرزد!

خود ارضایی برای من خیلی خصوصی است و فقط دوست دارم در تنهایی انجامش دهم. انجام آن جلوی دیگری به بیشترین حد جنسی بودن من را نشان می دهد و هنوز گاهی از این واقعیت خجالت می کشم.

برای من جای شادی و آرامش دارد که هر دوی ما می توانیم خودمان خودمان را به ارگاسم رسانیم. این کمک می کند که ارگاسم تبدیل به یک نوع فشار و انتظار در عشق بازی ما نشود.

### دخول

در عشق بازی با مردان شما احتمالاً خواهان دخول هستید و دوست دارید آلت او را در درون واژن خود احساس کنید. دخول یک ارتباط متقابل است: واژن شما باز می شود تا آلت او را با گرمی در میان بگیرد و محاصره کند و او به درون شما نفوذ می کند. این ارتباط جنسی می تواند نرم و آرام، با فشار و سرعت و یا هردو باشد. دخول می تواند یکی از خاص ترین و زیباترین بخش های عشق بازی باشد.

بدن و ذهنمان درونی ترین بخشهای وجودمان با هم در ارتباطی عمیق قرار می گیرند و ما با صمیمیتی عجیب به هم نزدیک می شویم.

خیلی خوب حس داخل و خارج شدن او در واژنم را به یاد می آورم، انگار فقط من و او بودیم با هم در حال رقص.

برای لذت از دخول شما باید تحریک شده باشید و واژن شما باید باز و مرطوب شده باشد. در مقایسه با مردان، زنان به زمان بیشتری برای تحریک و

تهییج شدن نیاز دارند. بی تجربگی در امور جنسی، راحت نبودن با همیار، و داشتن همیاری که از سکس تنها "بیرون و تو رفتن در یک سوراخ" را می داند و نه عشق بازی همراهش را همگی می توانند سکس و دخول را خسته کننده، بی هیجان و حتی دردناک کنند. آن چه را انجام دهید که از آن لذت می برید. گاهی برای دخول احساس آمادگی می کنید و گاهی نوازش، مالش، بوسه، و لمس کلیتورس و واژن را ممکن است ترجیح دهید. برخی از پوزیشن های جنسی برای شما احتمالاً هیجان انگیزتر هستند. پوزیشن "مرد روی زن" به هیچ عنوان طبیعی ترین و بهترین حالت موجود نیست. می توانید روی همیارتان بنشینید، روی او دراز بکشید و یا هردو به پهلو دراز کشید. او می تواند از پشت به واژن شما داخل شود و همزمان با دست هایش کلیتورس شما را نوازش کند. در بعضی از پوزیشن ها فشار عمیق تر و شدیدتر است و شما ممکن است این فشار را دوست نداشته باشید. بدن و تمایلات هریک از ما ویژه و منحصر به فرد است و بنابراین تنها آن چه را انجام دهید که برایتان خوشایند و لذت بخش است و همیار شما باید به خواسته شما احترام گذارد.

هدف از دخول لذت و نزدیکی است و نه الزاماً ارگاسم. گاهی تلاش بسیار برای ارگاسم می تواند مانع ارگاسم شود و گاهی بالعکس؛ تلاش برای رسیدن به ارگاسم هیجان انگیز است. اگر برای آن تقلا نکنم آن را نخواهم داشت.

اگر بدن شما هنوز برای ارگاسم در حد کافی تحریک و آماده نباشد و مرد همیارتان بسیار تحریک باشد، او ممکن است با چندین حرکت سریع بسیار زودتر از شما به ارگاسم برسد. در این شرایط هردوی شما می توانید سرعت حرکت بدن هایتان را کند کنید تا شما هم به آمادگی و سطح هیجان لازم برسید. در این شرایط اگر کنترل سرعت و نوع تماس در دست شما قرار گیرد و مرد همیارتان آرام گیرد، شما نیز فرصت رسیدن به مرز ارگاسم را به دست خواهید آورد. تمرین حرکت آرام می تواند به مردان کمک کند که نعوظ خود را به تأخیر بیندازند. طولانی کردن مدت دخول به لذت هردوی شما می افزاید.

*من دوست دارم که قبل از دخول و حرکات سریع، کلیتورس خود را آرام به آلت او بمالم. برای هردوی ما فوق العاده لذت بخش است و مرا تا مرز ارگاسم می برد.*

ایده آل است اگر بتوانید خواسته ها و لذت هایتان را با کلام یا حرکت بدن تان به همیارتان منتقل کنید. گاهی اما صحبت درباره ی این مسائل نه آسان است و نه امکان پذیر.

*تا ما بعد از بوسه های آتشین در هم وارد می شدیم او به ارگاسم می رسید. از آن جا که من هنوز تحریک بودم بعد از دقایقی دوباره شروع می کردیم. نمی دانستم چگونه می توانم این روند را تغییر بدهم و جرأت صحبت درباره ی آن را هم نداشتم. بعد ها فهمیدم که او هم از داشتن دو دخول پشت سرهم بیزار است.*

با گذشت زمان شما و همیارتان می توانید جریان و ریتم خواسته های جنسی یکدیگر را بهتر درک کنید و آن چه برای هریک از شما لذت بخش است را کشف و تجربه کنید.

## پس از عشق بازی

ساعات بعد از عشق بازی می توانند لحظاتی زیبا و به یادماندنی باشند.

*بعد از سکس ما با ملایمت حرف می زنیم، از ته دل می خندیم، بچ می کنیم و یا در آغوش هم مثل دو بچه به خواب می رویم. بعضی از زیباترین مکالمه های ما در این لحظات آرام و صمیمی بوده است.*

## تنوع بخشی

\* تغییر دهی نقش ها: فردی که همیشه آغازگر است می تواند آرامتر و منفعل تر عمل کند و کنترل شروع و اعمال را در دست فرد آرامتر گذارد. برای من قدم پیش گذاشتن و شروع سکس خیلی سخت است هرچند می دانم همسرم دوست دارد که من این کار را بکنم. از کودکی در گوشم خوانده شده که زنانی که از نظر جنسی جسور و فعال هستند شرم و نجابت ندارند و غلبه بر این باورهای درونی شده هنوز برایم سخت است. علاوه بر این می ترسم که من چیزی پیشنهاد کنم و او نه بگوید. چه ریسکی و همسر من همیشه آن را می پذیرد.

\* انجام سکس در مکان هایی به غیر از اتاق خواب و در پوزیشن های گوناگون و جدید (بسیاری از ما تا پایان عشق بازی یک یا چند پوزیشن ایده آل پیدا می کنیم).

\* لذت از فانتزی های جنسی در طول عشق بازی؛

ما اخیراً درباره ی فانتزی های خود در سکس حرف می زنیم. اوایل احساس می کردیم که نیاز به فانتزی از عشق ما به هم کم می کند و ما را نسبت به هم بی وفا می کند اما الان درک می کنیم که اشکالی ندارد و به لذت بیشتر هر دو می کمک می کند.

\* استفاده از کتابها، مجله ها، تصاویر، و فیلم هایی که دارای محتوای جنسی برای لذت و آموزش هستند و انرژی جنسی نهفته در درون ما را آزاد می کنند.

گاهی من و همسر من نیاز به تحریک بیشتری داریم. خسته ایم یا درگیر کار و بچه ها اما دوست داریم که عشق بازی کنیم. فانتزی های ذهنیمان معمولاً به خودی خود کافی و هیجان انگیز هستند اما وقتی نیستند با هم داستانی سکسی می خوانیم و هر دو کلی لذت می بریم.

متأسفانه عمده ی نوشته ها و فرآورده های فرهنگی اروتیک موجود در بازار بر اساس نیازها و فانتزی های جنسی مردان است و نه زنان. بیشتر آن ها پورنوگرافیک هستند و بدن زن را همچون ابزاری در خدمت نیازها و لذت های مرد نشان می دهند. پوزیشن های جنسی که در این تولیدات معرفی و تبلیغ می شوند غالباً به تحریک کلیتورس کمک نمی کنند. این تولیدات معمولاً تفاوت های زنان و مردان را در خوسته ها و تمایلات جنسی شان تشدید می کنند.

همسر من از ۱۴ سالگی مجلات پورنو خوانده است. مرتباً از این نوشته ها ایده می گیرد و می خواهد ما در سکس مان امتحان کنیم. این کارها اما مرا تحریک نمی کنند و من لذت نمی برم. در حال حاضر ما در زندگی جنسی مان دلسرد و سرخورده هستیم.

مهم است که ما بین آن دسته از تولیدات اروتیک که حاوی پیام ها و صحنه های صریح جنسی هستند ولی فرد یا گروهی را تحقیر و خوار نمی کنند و دسته های دیگر که معمولاً زور، تحقیر و رنج زنان (و افراد دیگر) را سکشوالبزه و خواستنی وانمود می کنند تفاوت قائل شویم. ما زنان نیاز داریم که فرآورده های فرهنگی اروتیک خود را تولید کنیم.

انجام بازی های جنسی: ما می توانیم برای خود بازی ها و سناریو های تخیلی جنسی طراحی کنیم و در آن ها همچون بازی های دوران کودکی مان غرق شویم.

گاهی وقتی حالم خوب است برای همسر من نقش یک رقصنده برهنه را بازی می کنم. آینه ی اتاقمان در محلی استراتژیک قرار دارد و خودم هم از دیدن بدنم لذت می برم. اخیراً شوهرم هم این نقش را برای من بازی می کند. روبه روی تخت می ایستد، بدنش را به حرکت در می آورد و آرام آرام لباس هایش را یکی بعد از دیگری از تن می کند و به کناری می اندازد. فوق العاده است. قدرت و شکنندگی اش همزمان خود را نشان می دهند. برخی از بازی های جنسی بر اساس فانتزی های تصاحب و تسلیم هستند. دو پار نقش معلم و دانش آموز، پزشک و مریض یا ارباب و برده را به عهده می گیرند و یکی به دیگری دستور می دهد. این بازی ها اما گاهی با خشونت، زور و اعمال سادو مازوخیستی همراه می شوند. ماهیت اخلاقی چنین اعمالی در میان فمینیست ها مورد بحث و جنجال است و تا به امروز نظر واحد و همگانی وجود ندارد. زنانی که رفتارهای سادومازوخیستی را تایید می کنند ادعا می کنند که در صورت رضایت و توافق طرفین، بازهای سادومازوخیستی لذت جنسی را افزایش می دهند و کشمکش های خفته به روی قدرت که در عمده روابط جنسی وجود دارند را آشکار می کنند. باقی زنان اما استدلال می کنند که زورگویی، تسلط و تحمیل درد جایی در روابط سالم جنسی ندارند.

شک و نگرانی اساسی این است که به دلیل بسیاری از نابرابری های جنسی رایج در جامعه، بازی های سادومازوخیستی ممکن است بازی نباشند و در واقع نمونه ی دیگری باشند از خشونت و ستم جنسی علیه زنان و روابط نابرابر و ناعادلانه ی میان زنان و مردان.

من همیشه کتک می خوردم، شوهرم، که تحصیل کرده هم بود، می گفت که فقط در صورت بستن دست و پای من و زدن من می توانست از رابطه ی جنسی با من ارضا شود. حتی مرا تهدید به مرگ می کرد. برای او این میل به زورگویی و تصاحب ناشی از کمبودها و عقده های درونی او بود. او به هیچ عنوان روحیه ی جنسی سالمی نداشت.

حق مسلم شما این است که به هر آنچه نمی خواهید نه بگویید. اگر فشارهای جنسی از سوی همسر یا دوستان شما را سردرگم و افسرده



کرده است، وضعیت خود را با دوست یا مشاوره که بتواند شما را در تصمیم‌گیری و کسب اعتماد به نفس یاری کند در میان بگذارد.

## سکس در یک عمر زندگی

در طول زندگی احساسات جنسی ما (چگونه می‌خواهیم جنسیت خود را کشف و تجربه کنیم، با چه کس، کی و چگونه و ...) دستخوش تغییرا گوناگون می‌شوند.

در این جا نمونه‌هایی از تغییراتی که زنان در زندگی جنسی شان تجربه کرده اند را می‌خوانید.

در طول ۲ سال گذشته، بعد از ۱۴ سال زندگی مشترک من و همسر من موفق شده ایم که درباره سکس راحت‌تر صحبت کنیم. شوری عجیب و عمیق احساس می‌کنیم. اول عاشقی شور و هیجان دیوانه‌کننده است و دو نفر انگار می‌خواهند همدیگر را بلعند. شور و هیجان امروزمان اما آرام و با ملایمت است. هیچ عجله‌ای نداریم و احساس گناه هم نمی‌کنیم. هیچ وقت به این اندازه در زندگی مان از نظر جنسی همدیگر را درک نکرده ایم.

من در شرایطی هستم که صحبت از سکس برایم خیلی سخت است چون چیز چندانی هم برای صحبت نیست. به هم نزدیک و علاقه مند هستیم ولی همچنان آشفته‌ام. همیشه تصور می‌کردم که روی هم در عشق با زی می‌توانیم حساب کنیم ولی فعلاً این طور به نظر نمی‌آید. احساس راحتی نمی‌کنم.

با وجود این که ۲۰ سال از ازدواج من با شوهرم گذشته است، من هرچه می‌گذرد بیشتر و بیشتر به داشتن رابطه‌ی جنسی با زنان فکرمی‌کنم. طلاق من در ۴۵ سالگی مرا به دوران نوجوانی بازگردانده است. با آدم‌ها قرار دیدار می‌گذارم، عاشق می‌شوم و به سکس فکر می‌کنم. از صدای زنگ تلفن به هیجان می‌آیم و به معشوقه‌ام فکر می‌کنم.

من فقط حوصله‌ی همراهی‌گانه به گاه مردان را دارم و نه یک رابطه‌ی دائم و عمیق. فقط با آن‌ها گاه به گاه قرار دیدار می‌گذارم. گاهی این دیدارها جنسی هستند و گاهی نه. برایم این تجربه‌ها هنوز جدید هستند و درم‌گاهی دلهره ایجاد می‌کنند.

مواظبت از نوزادمان هر دوی ما را تا حدی خسته می‌کند که دیگر برای سکس انرژی چندانی نداریم. اما نگهداری از کودک، لمس صورت لطیفش و حس بدن کوچکش در آغوشم به نوعی دیگر پرشور و احساس است.

ما ۳۲ سال است که ازدواج کرده ایم و شکی ندارم که تا پایان عمرمان با یکدیگر خواهیم بود. در ۱۰ سال گذشته اما کشش جنسی ما خیلی کمتر از گذشته بوده است. بیشتر به خاطر داروهایی است که شوهرم به دلیل مشکلات قلبی و من به دلیل فشار خون بالا مصرف می‌کنم. ۱۰ سال پیش از آن اوج‌های جنسی من بود. منظورم این نیست که ناگهان از اوج سقوط کردیم و دیگر سکس نداریم. اما حس و حال آن دیر به دیرتر به سراغمان می‌آید.

من آن قدر به علت جنگ و دعواهای کوچک و بزرگ از او در خشم هستم که کشتن او را به خوابیدن با او ترجیح می‌دهم!!!

وقتی من و رویا به یک خانه‌ی مشترک رفتیم، برای مدتی من هیچ کشش جنسی در خودم احساس نمی‌کردم. هول کرده بودم و فکر می‌کردم که دیگر هیچ وقت آن شور قدیمی را برای او نخواهم داشت. اما با تعجب دیدم که احساساتم دوباره بازگشتند.

۱۵ سال از ازدواج ما با یکدیگر می‌گذرد. برای چندین سال عاشقان دواتشه بودیم. زندگی مان فوق‌العاده رمانتیک بود. الان رمانس کمتر است اما عشق و دوستی عمیقی بین مان وجود دارد. سکس دیگر جزو مسائل مهم مان نیست. دفعات سکس کمتر شده است اما عشق بازی مان همچنان در نوع خود لذت بخش است. حسی گرم، صمیمی، و سرشار از اعتماد میان مان وجود دارد.

من و شادی ۱۷ سال است که با یکدیگر بوده ایم. اوایل با یکدیگر رابطه جنسی داشتیم و بعد برای ۵ سال از یکدیگر جدا شدیم. وقتی دوباره پیش هم برگشتیم رابطه مان دیگر حالت جنسی نداشت. من اما واقعاً در کنار او خوشحالم. رابطه‌ای بهتر از این نمی‌توانم تصور کنم. همدیگر را در آغوش می‌کشیم، می‌بوسیم، دست‌های یکدیگر را همیشه می‌گیریم و به هم ابراز عشق می‌کنیم. با یکدیگر سکس نداریم و من از این بابت احساس کمبود نمی‌کنم.

بعد از طلاق من با مردی که نسبت به او حس خاص و خوبی داشتم آشنا شدم و می‌دانستم احساسات ما متقابل است. تازه فهمیدم که من چقدر

من ۴۸ سال و همسرم ۵۰ سال دارد. با وجود مشکلات زیاد، ما توانسته ایم که رابطه ی موفقی باهم داشته باشیم. من موقع ازدواج باکره بودم و در نتیجه تعریف و درک مشخصی از جنسیت و مسائل جنسی نداشتم. خیلی زود معلوم شد که من هرچند از سکس بدم نمی آید ولی در مجموع به اندازه ی شوهرم از آن لذت نمی برم. اگر به دست او بود دلش می خواست حداقل روزی یک بار با او رابطه داشته باشم. خیلی زود معلوم شد که ایده ی ارگاسم واژنی یک دروغ است و یاد گرفتیم که کلیتورس من را تحریک کنیم، این لذت من را بیشتر کرد. اما من بازهم می ترسیدم که نارضایتی ام از داشتن سکس زیاد را به او منتقل کنم. مثل خیلی زن های آن دوره فکر می کردم که رفع نیازهای جنسی همسرم وظیفه ی من است. هیچ وقت عدم توجه او به مقاومت هایم و یا اعمال زور و قدرت فیزیکی برای تحمیل خواسته هایش به من را تجاوز نمی نامیدم.

این شرایط اما دیگر وجود ندارد. در ۴۰ سالگی به دلایلی دچار افسردگی شدید شدم. فعالیت جنسی ما متوقف شد. وقتی بعد از یک سال کم کم از افسردگی بیرون آمدم، من بودم که عشق بازی را شروع می کردم و فقط اگر من حاضر و آماده بودم سکس را شروع می کردیم. در تمام آن روزهای سخت همسرم حامی و پشتیبان من بود و به این همراهی ادامه داده است.

خلاصه این که الان صبر می کند تا من هم برای عشق بازی آماده بشوم و زندگی جنسی ما از همیشه بهتر شده است. فکر می کنم که حالا او هم کیفیت را بر کمیت ترجیح می دهد. ما کارهای جدیدتری را با هم تجربه می کنیم. جالب ترین تغییر این است که من الان خیلی بیشتر از گذشته مایل به عشق بازی هستم. شاید به سنم مربوط است چون می دانم زنان با گذشت سال ها پرشورتر می شوند. اما به نظرم مهمترین عامل به دست آوردن استقلال، و قدرت تصمیم گیری است. الان خواسته هایم را نشان می دهم، او به آن ها احترام می گذارد، و دیگر از رفتن او به سوی زنی که بیشتر جنسی باشد نگران نیستم، چون سکس مان فعال و زنده است و از بودن با هم لذت می برم. همه ی ما زنان در زندگی مان چنین بالا پایین ها و رشد و تغییرات جنسی را به گونه ای تجربه خواهیم کرد.

### سکس و معلولیت های فیزیکی

گروهی از زنانی که در این مجموعه از خود گفته اند معلولیت های فیزیکی دارند. بسیاری از زنان با معلولیت های فیزیکی کم کم دارند جنسیت خود را از نو کشف می کنند و آزادانه و با اعتماد در پی درک و رفع نیازها و احساسات جنسی شان هستند. بسیاری از افراد جامعه به غلط تصور می کنند که معلولیت فیزیکی ما را زنانی غیرجنسی می کند.

بسیاری از پسرها به ندرت به سوی من می آیند. از دید آن ها من موجودی جنسی نیستم. آن ها وجهه جنسی من را هیچ وقت نمی بینند. وقتی با اولین دوست پسرم که فوق العاده خوش قیافه بود آشنا شدم تمام اطرافیانم تعجب کرده بودند انگار که من از نظرشان هیچ وقت کشش ها و جذابیت های زنانه نداشته ام!

ما زنانی که معلولیت فیزیکی داریم با واقعیات دردناکی که همه زنان با آن ها دیر یا زود درگیر می شوند زود تر آشنا می شویم. ارزش ما بر اساس ظاهر و معیارهای زیبایی مردسالار و بورژوا ارزیابی می گردد و نیازها و تمایلات جنسی ما توسط "متخصصین" و همراهان مرد تعریف می شود. معلولیت های فیزیکی گاهی آنچنان دردناک هستند که به بدن ما اجازه ی سکس را، حتی در صورت تمایل روحی، نمی دهند. برای کسب تجربه و لذت جنسی بسیاری از ما زنان معلول باید صبر و حوصله به خرج دهیم.

در دوره های حمایتی با دوستان لژیون ام، ما در مورد درد و آسیب پذیری بدن مان که مانع لذت ما از نزدیکی با معشوقه هایمان می شود صحبت می کنیم و روی راه کارها و راه حل ها حرف می زنیم.

من دائم فکر می کنم که بدنم برهنه زیبا نیست اما شوهرم به وضوح عاشق و شیفته من است. یک روز از او پرسیدم که آیا من در عشق بازی هم مثل راه رفتن می لنگم و او در جواب گفت که من عشق بازی را هم با همان ریتم زیبا، آرام، پیوسته و مصمم راه رفتنم انجام می دهم. با وجود موانع بسیار، بسیاری از ما زنان معلول تصمیم می گیریم که از نظر جنسی فعال باشیم.

من و همسر سابق ام ۴ فرزند داشتیم و ۱۲ سال با یکدیگر آن ها را بزرگ کردیم. بهترین وجه رابطه ی زناشویی ما بخش جنسی اش بود. اگر زندگی

مشترک مان قرار بود محدود به تختخواب باشد قطعاً با هم می ماندیم!

من ترجیح می دهم که با زنان باشم تا مردان چون کمتر درگیر بدن و ظواهر فیزیکی هستند و شور و احساس بیشتری نشان می دهند. من بکارت خود را خیلی دیر در ۲۸ سالگی از دست دادم. بعد از ۶ ماه گفت وگو و زمینه چینی برای سکس آماده شدم. اولین تجربه ام هم واقعاً لذت بخش بود.

تدارک شرایط لازم برای عشق بازی گاهی سخت است، به خصوص اگر معلولیت فیزیکی شدید باشد. نگرش های تبعیض آمیز و ترحم آمیز رایج در جامعه اما این مشکلات را بیش از آن چه هست بزرگ و چاره ناپذیر جلوه می دهند. ما معلولین دائماً با نگرش های تبعیض آمیز، ترس و ترحم آزاردهنده ی مردم و موانع اجتماعی و محیطی درگیر هستیم. تصویبات فرهنگی رایج که سکس را همیشه لحظه ایی و بی مقدمه نشان می دهند با شرایط زندگی ما که به تدارکات خاصی برای سکس نیاز داریم همخوانی ندارند و این گاهی آزاردهنده است.

اولین امتحان رابطه مان وقتی است که همیارم باید با مشکلات مثانه و ادراری من آشنا شود. واکنشش به زنی که پوشک می گذارد و برای رفتن به دست شویی به کمک نیاز دارد چیست؟ برایم فکرش ترسناک و رنج آور است. قبل از سکس باید حرف بزنیم و شرایط لازم را درست کنیم. زمان و انرژی می برد. موقع سکس نمی توانیم به هیچ عنوان مزاحمت و یا مهمان غیر منتظره داشته باشیم چون من نمی توانم سریع خود را بشویم و لباس بپوشم.

ادامه دارد.....

این متن در مجله ی آوای زن به چاپ رسیده و با ویرایش چراغ بازچاپ می شود.

فضاء الجسد، رمانی به قلم نویسنده و روزنامه نگار فلسطینی الاصل ثریا نافع که تابعیت مصری دارد، در سال ۲۰۰۶ توسط انتشارات دارالرحاب بیروت به چاپ رسید و انتشار یافت. عنوان فضاء الجسد تفسیر داستانی ست که به محنت ها و دردهای انسانباز جنس سوم اشاره دارد.



جنس سوم مایه ی فکری و محتوای رمانی ست که در روند داستانی اش با دنیایی از تناقضات و سرگردانی های وجودی انسان پیوند می یابد، تناقضاتی که در دنیای نداء شخصیت اول داستان تداعی می کند و این همه در حالی ست که معضلات این انسان فقط و فقط در رابطه با بسط مقال داستان مطرح نمی شود تا تنها و تنها به معضلات قهرمان داستان اشاره داشته باشد بلکه بر قضیه ای از قضایای جامعه ی مرد سالار ما نیز دلالت دارد. د واقع داستان درنگ و تأملی ست بر قضایای بزرگتر، که اول آن آسیب های جامعه ی عربی و معضلات شخصیتی و آخر آن قضیه ی قبول دیگری ست، خواه نژادی، خواه دینی، خواه جنسی.

روند این داستان از لابلای فصل های اولیه، فضای را ارائه می دهد که ضمیرخواننده ناخود آگاه در می یابد هم و غم ندا تنها هم و غم تن و جسد نیست، هم و غم کالبدهای فرسوده ی اجتماعی و مذهبیست و معضل جسد برتر را مطرح می کند، معضل و آسیب کالبد زمین که توسط جهل و جنگ و اشغال فرسوده شده .

نویسنده هنگامی که در بدایت حال به زمان ولادت نداء اشاره دارد، داستان را به روزگاری سیاه در می پیچد؛ زمان کشتار صبرا و شتیلا، یعنی وقتی که جوهر عهدنامه آمریکای بر سر حمایت از جان فلسطینیان خشک نشده، نظامیان اسرائیلی تحت فرماندهی شارون و با تعاون حزب پیشاهنگان تانک های اسرائیلی را در موجی از خون و آتش بر سر زنان و کودکان و پیران پیش می رانند. مکان ولادت نداء نیز در بیت لحم، شهری زیر پای بیت المقدس زادگاه مسیح، پیغمبر صلح و دوستی ست، دو مکان که جسدشان زیر دندان های جنگ و اشغال صهیونی پاره پاره شده.

در این رمان نویسنده وارد دنیای شخصیتی دگرپاش می شود تا تابو و هیولای دگرپاشی را لمس کند. نویسنده با یاری هوش و خلاقیت و قدرت فنی و لغت شاعرانه توانسته تصاویر دقیقی از فضای درونی شخصیت های داستان و روابط نامشروع و همجنسگرایه آنها ارائه دهد اما نه برای اینکه سرزنش را متوجه شخصیت های داستان کند یا از غرائز جنسی آنها انتقاد کند بلکه ملامت را متوجه جمع و نگاه تنگ نظرانه ی اجتماع نسبت به دگرپاش و عدم قبول دیگران می کند خواه جنسی خواه دینی و یا هویتی. و شاید سخنی که شیخ عبدالسلام البسیونی بر جلد روایت اخیر نوشته به وضوح بر مضمون داستان دلالت دارد آنگاه که می گوید، ثریا نافع با کمال هوشیاری به دوزخ ممنوعات وارد شده تا در خلال روایتش بسیاری از تابوها و ممنوعات را لمس کند و با اقتدار به توصیف آن دست یابد و توانسته با شیطنت زنانگی و احساسات و هوشیاری در نقد آسیب ها موفق شود بدون آنکه دست به جرم- شکافی آشکار زده باشد.

توصیف روابط همجنسگرا با جنس مذکر و زنان همجنسگرا و تعامل با یهود باعث شده که بر ذهنیت سنتی عربی که تقالید و سنت ها را فراتر از عقل و منطق و مصلحت و دین قرار داده تازیانه بزند و دردهای گروه برزخی و بینابین را بسنجد؛ گروهی که مابین بهشت و دوزخ سرگردان است، بهشت هویت آشکار، و آتش بی هویتی اجتماعی و نگاه منفی جامعه ی دورنگ و منافی.

ثریا نافع بی آنکه در داستان خود آبروریزی و رسوایی و یا طغیان و توهینی نسبت به موضوع داشته باشد، به مسایل ریز دست یازیده و به نقد پرداخته همچون داغی که درمان می کند و نمی سوزاند. اما، چگونه در این امر پیروز شده؟

در خلال داستان و قضیه ی نداء که نویسنده آن را به تصویر کشانده، برای ما مجموعه ای از روابط نامطبوع جامعه عربی و چگونگی نگاه مجتمع به این گونه شخصیات و تعرض به مسائل جنسی آنها نمایان می شود مخصوصاً در مؤسسه ی آموزشی مثلاً از طرف مدیر و دوستان.

نویسنده در خلال داستان دفاعی زنانه دارد نه به خاطر اینکه خود مؤنث است بلکه به خاطر ظلمی که از طرف جامعه به او وارد شده. بیان احساسات نداء نیز همچنین است، بانگ مؤنث بودن در ندا قوی تر از صوت مذکر بودن است و اینها از اشاراتی که در مونولوگ داخلی داستان از زبان ندا روایت می شود معلوم است،

«چه کسی می گوید من می خواهم زنانگی درونم را سرکوب کنم؟ این آن چیز است که می خواستم فریادش کنم ولی خویشتنداری کردم و بارها و بارها فرو بلعیدمش و عجیب آنکه من در ترکیب وجود خویش هیچ تصرف اشتباهی نمی بینم چرا که آن به شکل غیر عمد و به شعور فطری در تنگنایی تنگ پدید آمده.»

در تصویر دقیق پیدایش و سیر شخصیت پردازی داستان، خواننده در جایی نمی ایستد که شخصیت داستان از نظر او منفور باشد بلکه با او همدردی نیز می کند چرا که در وجود شخصیت ندا احساسات نهانی عمیقی می یابد که در وجود دیگران نیست، احساساتی که از حیث شکل و شمایل و تفکر به زنانگی نزدیکترند. موضع او در مقابل جنس مذکر قابل توجه است، و شاید به همین دلیل باشد که در این شخصیت احساسات متناقض و مضطرب فراوانی وجود دارد و همزمان می بینیم که در خلال پشتکار و کوشش و خودباوری و فرهنگ مداری ذاتی برای خود راهی می شکافت تا توفیق خود را نمایان سازد گر چه باز هم از نگاه آلوده ی اجتماعی که او را طعمه ای جهت صید می داند امان نمی یابد.

از او اشتباهی سر نمی زند و همتی های همجنسگرایانه به خود نمی کشاندش، و پیوسته به دنبال جنس **محدد** از طریق مصرف هرمون های مردانه است، تا همان چیزی بشود که هیچ راه فراری از آن نمی یابد چرا که قربانی خواسته ها و آرزوهای پدر سنگدلی ست که حسرت پسری دارد که نامش را بلند سازد و امید مادری که حتی بعد از مرگ پدر در پی تحقق این مدعاست و نمی تواند راهی جز این بیاندیشد. علاوه بر اینها رغبت جمع در نگاه برتراندیشی که به جنس مذکر نسبت به جنس مؤنث دارد، رنج و درد و فشارهای درونی را در شخصیت ندا شکل می دهد هر چند وجود خواهری دلسوز، سحر، در کنار او چه در مرحله ی کودکی و چه در مرحله تحصیل و چه مرحله ای که به کار اشتغال می یابد پشتیبان محکمی ست.

اما پایان غمناک این شخصیت انتحار ست؛ راهی که اسباب خلاص را از جهنم زندگی و سنگدلی و دورویی و جنگ و جدال درونی به سوی هستی دیگر فراهم می آورد، به سوی دنیایی بدون مذکر و مؤنث. شمار مکان های روایت ابتدا در بیت لحم فلسطین است، کودکی مقهور و منفور از طرف پدری سرکش که او را به عنوان پسری بیمار قبول نمی کند. در خانه و مدرسه و کوچه و بازار نیز به همین منوال است. و سپس گذری دارد به عمان پایتخت اردن و کار در محل فروش عطریات و زنانه فروشی و سپس در کشورهای خلیج و کار طراحی وسایل رایانه ای. و در همه این مکان ها گفتگوی داستان از انبوه مواردی که بیان کننده ی درگیری شخصیت داستان نسبت به مردانگی و زنانگی خود است خالی نیست. اما مهمترین مسئله ای که روایت داستانی آن را مطرح می کند اندیشه ی قبول دیگری ست هنگامی که زندگی در بین ادیان مختلف را در مکان اول داستان می بینیم. در بیت لحم، دوستان مادر چرکسی ندا، زنان مسیحی و یهودی و مسلمانند که این انگیزه را مؤکد می کند و سپس نگاه مجتمع به شخصیت ندا و انتخاب نام ندا و تداعی معنای آن برای قبول او از لحاظ شکل و جنس همه و همه در همین راستاست.

مثلاً آنگاه که نویسنده در مقدمه می گوید :

« برای آنکه از طرف دیگران فهمیده نشد و اختلافش را احترام نهند

برای دل هایی که با دست آسمان شستشو شدند تا پذیرای تمامی اختلافات باشند

برای آنکه ما بین دو طرف کالبدش آتش انسانیت را حمل می کند تا هیچ گاه شکل و رنگ و نژاد و دین را فرق نگذارد

حکایت ندا را پیشکشستان می کنم تا عبرتی باشد برای آنکه به دیگری سنگدلی ورزید و همچنین به آنکه نمی داند که وجود دارد، به آنانی که خود را در درد و رنج و ترس پوشانده اند تا از نگاه دیگران مخفی باشند »

نویسنده در ارائه ی تصویر و کشف جوانب مهم شخصیت داستان و غوص در ادراک و احساسات زنانگی و همچنین بیان بسیاری از روابط که در دایره ممنوعات قرار می گیرد موفق بوده. مخصوصاً در تصاویری که از نمونه های ساقط اجتماعی از " نهال" و " هویدا" و " آمال" و زندگی هر کدام از آنها و اسبابی که باعث شده هر یک راه های پست و خطا را پیش گیرند، ارائه می دهد، همواره قصد او خرده گیری از مجتمع و مرد و سلطه مرد سالاری

اما با این همه تناقضاتی نیز در پاره ای امور این روایت به چشم می آید من جمله :

نویسنده در بدایت داستان به چرکسی بودن مادر ندا اشاره دارد و سپس در سیاق داستان در می یابیم که او ارمنی ست چه بسا که این خطا سهوا از نویسنده سر زده و شاید فرق ما بین چرکس و ارمن را نداند.

لهجه ای که جهاد دوست ندا در مدرسه بدان سخن می گوید یک بار مصری و بار دیگر فلسطینی ست با علم به اینکه مکان روایت بیت لحم است اصولاً بنا بر سیاق روایت او تنها باید با لهجه فلسطینی صحبت می کرد.

با این همه روایت از نگاه فنی موفق بوده و همچنین دارای نثری شاعرانه است و در آن معلومات علمی دقیق از بیماری شخصیتی ندا وجود دارد که کاتب رمان بدون افاضه و زیاده روی آن را شرح داده. همچنین روش های متنوع روایی داستان که ابتدا از زبان خواهر ندا، سحر، و در پایان از زبان قهرمان داستان صورت می گیرد. خلال مکالمه روایی و مونولوگ داخلی داستان تصاویر دقیق و پرباری از کشف ذات و نفس انسانی و سنت های کهنه و پوسیده مجتمع و نظام فاسد و مصائب و جروح فلسطین و زوایای دیگر روایت ارائه می دهد، که چکیده آن در مونولوگ پایانی داستان دیده می شود :

« بیت لحم و باغ هایش و زخمهای کودکی ام را به یاد آوردم

شکست عربیت و داغ های بسیار و نظام فاسدمان را به یاد آوردم

سنت ها و تقالید بومی و قومی ام را که هیچگاه با من از در انصاف وارد نشد فرا یاد آوردم

در سایه ی اجتماعی که به حکم و آفرینش خدا کافرست، فرا یاد آوردم آنکسان را که در حالت منند و بر آنان حسرت خوردم، فرا یاد آوردم که چگونه

اجتماع به جای شناخت و اثبات ذات، آنها را به طرف راه های انحراف سوق می دهد.»



ساقی قهرمان عزیز لطف کردند و ضمن اعلام موضع خود گفتند که به خاطر آزادی بیان باید به همه از جمله دگرباشان باورمند به مذهب امکان ابراز نظر داد و از نقد من در ویلاگ مشترکی که با دوستم دارم اینطور برداشت کرده بودند که ما خواهان سانسور نظرات دگرباشان مذهبی در این نشریه هستیم. تا اینجا فرمایش شما متین، اما به باور من آزادی بیان هم چهارچوب هایی دارد که باید رعایت شود:

۱- با دلیل و مدرک سخنی گفته شود. ۲- بار توهین معنایی (و نه لزوماً ظاهری) نداشته باشد. ۳- دست کم باید از این اظهار نظرها، خواننده نتیجه گیری واضح و شفاف داشته باشد که ساقی عزیز گفته بودند که ابتدا باید این نظرات مطرح شوند که بدانیم شامل این فاکتورها هستند یا نه، اما مشکل اینجاست که چراغ یک نشریه روشنگر است و ثبت شدن یک نظر در آن در انظار عمومی جهت گیری آن رسانه را هم نشان می دهد زیرا دست کم ۸۰ درصد گردانندگان این نشریه (اگر نگویم صد در صد) در پیوند مستقیم با سازمان irqo هستند که یکی از اصول این سازمان احترام به حقوق دگرباش هاست و ... (برای همین تالار بحث و گفتگو ی چراغ را پیشنهاد می کنم جدای از خود نشریه چراغ که نقد در آن به چالش گرفته شود از سوی همگان) .

### وظایف چراغ از دید یک مخاطب :

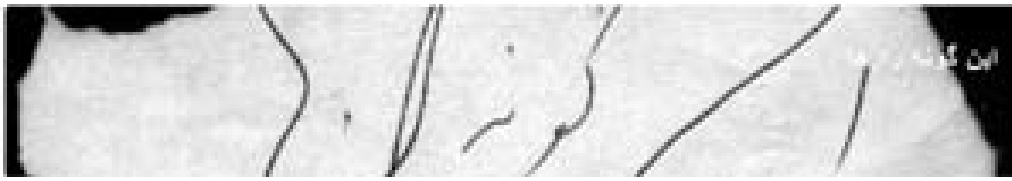
چون در همین مطلب به بحث اصلی که ارتباط مذهب و گرایش جنسی ست می رسیم تنها به همین بسنده می کنم که مگر نه این که حتی اگر این نوشته (علل الشرایع) خود تفسیری از دین نباشد و دارای بار معنایی توهین آمیز نباشد و ... آیا غیر از این است که گردانندگان یک نشریه باید مطالبی را برای چاپ انتخاب و تأیید کنند که لافاقل نتیجه گیری روشن و واضحی از گفته های خود مطلب داشته باشد و عدم رعایت این مهم آیا سطح این نشریه را پایین نمی آورد؟ فکر نکنم چاپ کردن هر چیزی با یک توجیه ساده آزادی بیان قابل چشم پوشی باشد! اکنون روی سختم به طور کلی با مسئولین چراغ است. همانطور که می دانید و قصدتان هم از دایر کردن چنین نشریه ای روشنگری و کمک به دگرباشان ایرانی ست نه تأسیس یک نشریه تفریحی و زرد دگرباشی. از همین رو باید از دیدگاه ما مخاطبان ضرورت بعضی مسائل از روشن شود :

۱- چراغ می خواهد به خودباوری دگرباشان کمک کند و "چراغ" این راه شده است. باید دید اصلی ترین مانع بر سر راه این خود باوری ( به ویژه در جامعه ایرانی ) چیست؟ با یک نگاه سطحی احساس گناه در پاسخ این پرسش خودنمایی می کند و دیده شدن به چشم یک گناهکار. و عدم سازگاری یک دگرباش با جامعه متفاوت پیرامونش و ... دو موردی که مثال زدیم، دو مورد بحث ماست که رابطه صد در صد مستقیمی با مذهب دارد. آیا نباید به این موارد جدی تر نگریست؟ به قول ساقی عزیز باید ترکیب این جامعه دگرباشی روشن شود به خصوص نزد پیش قراولان این جامعه در نشریات و سازمان دگر باشی. اینجا بحث، بحث تفتیش عقاید نیست بلکه هر کسی می تواند نظر خود را در خلوت خود درباره ی مذهبش داشته باشد (به خاطر اولویت داشتن نیازهای جامعه دگرباشی) زیرا با یک دو تا چهار تا عوامل بازدارنده ی شکوفایی این جامعه مشخص می شوند! (با توجه به راستی های آشکار در رابطه با دیدگاه مذهب در باب دگرباشان) چه این که اگر در ایران حکومتی مذهبی همه گونه آزادی برای دگرباشان قائل شود (به فرض محال) باید باز هم آگاه باشیم که چه بخواهیم چه نخواهیم این دیدگاه مذهب نیست و مذهب با صراحت نظر خود را در رابطه با دگرباشی بیان کرده است.

### در رابطه با مطلب "علل الشرایع" :

پیشاپیش از مسئولان چراغ برای وظیفه شناسی شان برای حفظ حق نقد و اظهار نظر درباره مسائل دگرباشان سپاس می گویم. بحث من به هیچ وجه بررسی جنبه دینی و نظر دادن در باره دین و مذهب نیست چون اصولاً بحث من ابراز نظر درباره ی نفی یا تأیید دین نیست چه این که ممکن است این نوشته از یک فرد باورمند به مذهب اما واقع بین باشد و ممکن است نباشد. قصد ما تنها بیان دیدگاه مذهب درباره ی دگرباشان است. یک دگرباش یا باید هویت خود را قبول داشته باشد یا نداشته باشد. از دیدگاه دینی که در بین جامعه ی ایرانی رواج دارد دگرباشان کاملاً مورد نکوهش تند، رک، مستقیم و صریح هستند و همگان به این حقیقت آگاهند.

نقد من بر این اساس است که آن مطلب یک بام و دو هوا بود و از حقایق به دور بود و تنها به عنوان یک نظر شخصی مورد احترام است اما در یک نشریه دگرباشی که مخاطبش گروه بزرگی از دگرباش هاست ( این جنبش دگرباشی نوپاست و مخاطبانش هم کم و بیش نوپا و نا آگاه در مقایسه با همتهای اروپایی یا آمریکایی خود که سال هاست فعالند). به همین دلیل دامن زدن به گنگ اندیشی و چندگانه اندیشی و در کل مطرح کردن دوباره ی تمامی مشکلات و درگیری های یک دگرباش به خودباوری نرسیده و یا تازه آگاه شده از احساس خود، آن هم به صورت ارائه ی راه حل من درآوردی از طریق یک نشریه ی دگرباشی که حداقل هویت دگرباشان را باور دارد چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ نقد من نقد دین نیست، دین به عنوان یک پدیده با چارچوب های خودش و با متخصصین خودش موجود است. دیدگاه دین کاملاً در مورد موضوع مورد بحث ما روشن و واضح است که در صورت شک داشتن به این موضوع می توانید از بلند پایه ترین متخصصین دینی سؤال کنید و پاسخ بگیرید. حال باید دید دخالت کردن یک فرد ناآگاه و غیر متخصص در مسائل دینی و تفسیرهای خود ساخته چه نتایجی در پی دارد؟ منظور من سانسور دین نیست. از نظر من موضع گیری یک دگرباش از نظر دینی به سه دسته تقسیم می شود که باید بدون سانسور و البته بدون خود تفسیری باشد تا یک دگرباش راهی را برگزیند تا هم تکلیفش با خودش معلوم باشد و هم در قالب مشخص شده اظهار نظر کند و البته آنگاه هر سه دسته وقتی دست به انتخاب زدند باید بدون چون و چرا بنا بر آزادی بیان و اصول حقوق بشر، انتخاب هایشان و نظراتشان از دیدگاه همه مورد احترام یکسان باشد البته بعد از رسیدن به حقایق و نه گنگ گوئی. اما سه دسته : ۱- عده ای که همه ما می شناسیم شان و با آنکه حتی اعمال قوانین دینی را بر خودشان یا دگرباش ها دیده اند و لمس کرده اند اما باز هم هم دگرباشند هم پیرو دین شان، که با قصور در اعمال دینی همراه است. (مانند نویسنده علل الشرایع با این تفاوت که ایشان با حقایق - چه آگاهانه چه نا آگاهانه - روبرو نشده بودند و دست به خود تفسیری زده بودند) . ۲- گروهی که پس از آگاهی یافتن از موضع دین در قبال خود دین هویت خود را پیش می گیرند و دین را مانع وجود داشتن خود واقعی شان می دانند. ۳ - گروهی که به خاطر دین شان با هویت احساسی و جنسی خود کنار نمی آیند و برای همیشه سعی می کنند احساس خود را در درون خود بکشند و اصولاً اصرار دارند که دگرباش نیستند. هر سه دسته از دید ما دارای حق انتخاب بوده و محترم می باشند، اما گنگ گوئی و فرار از حقیقت برای ارضای تمامی حس های درونی و کلاً آنچه که در علل الشرایع بود و خلاف راستی ست، از دیدگاه ما نباید در نشریه ی روشنگر (نه در مثلاً تالار گفتگو و نقد) مطرح شود چون زبان بار است خصوصاً در جامعه ای نوپا مانند جامعه ی دگرباشان ایرانی، و این نه تنها خلاف آزادی بیان نیست بلکه در راستای تحقق آن است.



هنگامی که آخرین شماره ی " چراغ " را می خواندم ، نوشته ای توجه مرا به خود جلب کرد .  
نوشته ای که تا جایی می توانست یک مطلب خوب باشد اما به آخر آن مطلب که رسیدم ،  
نتوانستم جلوی خودم را برای نوشتن این یادداشت بگیرم .

بیاپید از بدیهیات شروع کنیم. در همه ی انسان ها خصوصیتی به نام احساس وجود دارد. همانطور که همه می دانیم، بحث احساس کاملاً از عقل و منطق و استدلال جداست و به همین دلیل است که وقتی عاشق می شویم، هیچ وقت به درستی نمی توانیم دلیل عاشق شدن مان را بگوییم و انگار برایمان خام و سبک و مسخره است که برای این احساس غیرقابل وصف استدلال کنیم که: "به خاطر قیافه ش عاشقش شدم". همین احساس باعث می شود تا هرچیزی خارج از آن دایره ی احساسی برایمان بی معنی و پوچ و تعریف نشده و غیرقابل درک به نظر برسد و باز هم به همین دلیل است که وقتی عاشق شخصی هستیم برایمان ناخوشایند و عجیب و نامفهوم است که روزی بتوانیم عاشق کس دیگری شویم. عقل و منطق تا حدودی تحمیلی ست همانطور که با عقل و دلیل یک قضیه ی هندسه اثبات می شود اما هیچ وقت نمی شود برای زیبایی دریا دلیل تراشی کرد یا برای یک بوی بد که حس بویایی ما آن را ناخوشایند می داند. در حقیقت عقل و دلیل می تواند تحمیلی باشد و غیرذاتی و عقل و منطق باعث تغییر در اعمال و رفتار انسان می شوند اما احساس از این لحاظ عکس منطق است. احساس ذاتی و غریزی ست. احساس است که باعث می شود چیزی به نام "تعصب" به وجود بیاید، مثل تعصب بی دلیل به وطن یا یک تیم فوتبال. هیچ دلیلی در احساس نیست، در نتیجه هیچ دلیلی در غریزه هم نمی تواند وجود داشته باشد. حال این مثال را به بحث مورد نظر (همجنس گرایی و دگرجنس گرایی) تعمیم می دهم. وقتی برای دگرجنس گراها بحث همجنسگرایی مطرح می شود، از آنجا که برای آنان این احساس و غریزه خارج از دایره ی احساسی و غریزی ذاتی شان است و در دامنه ای حسی آنان نیست، همجنس گرایی یک امر پوچ و ناخوشایند است و همین جاست که پای تعصب هم به دیدگاه آنان باز می شود. همانطور که برای منی که به فلان غذا علاقه دارم، بهمان غذا مایه ی تنفر است. در حقیقت به دلیل ناخوشایند بودن و بد بودن همجنسگرایی نیست که این تعصب و طرد شدن به وجود می آید، بلکه به دلیل اشمئزاز همجنسگرایی در چشم دگرجنسگراهاست که اگر غیر از این بود، امکان داشت بسیاری از همجنسگراها هم از همجنسگرایی تنفر داشته باشند. اما این دگرجنسگراها - حداقل تا الان - امتیازاتی داشته و دارند که باعث شده عقاید آنان مقبول عام شود. بدون شک مهم ترین این امتیازها، در اقلیت قرارگرفتن دگرباش هاست. این "اکثریت" خود را محق می بیند که دگرباش را منحرف بنامد، عجیب و غریب و با آهی از تأسف ببیندش و "همجنس باز" یا ... بخواندش. امتیاز دیگری که این اکثریت داراست همان پوسیدگی هایی ست که به نام دین از ابتدای تاریخ رواج داشته است که این امتیاز هم دقیقاً به همان امتیاز اول یعنی در اقلیت بودن دگرباش ها برمی گردد. بدون شک همین دین توسط آن "اکثریت" طراحی و تدوین شده، توسط همان "اکثریت" ابلاغ شده، توسط همان "اکثریت" تفسیر شده و توسط همان "اکثریت" اجرا شده و می شود. اما چرا هیچ وقت یک دگرباش این وظایف را به عهده نمی گیرد؟ باز هم به همان دلیل اقلیت بودنش که باعث می شود آن "اکثریت" در چشم عامه ی مردم محق و مقبول بیاید. وقتی این اکثریت خدا را هم به نفع خودش مصادره می کند نمی توان انتظار خاصی از دین داشت. این اکثریت از آنجایی که هیچ دلیل منطقی ای برای حس غریزی خود پیدا نمی کند در دین خود ساخته اش حکم صادر می کند و دیگر چون "دین" این حکم را داده و این حکم وحی منزل است، دیگر کسی جرأت جستجوی دلیل منطقی و "چرا"یی محکوم بودن دگرباشان را پیدا نمی کند.

از زاویه ی دیگری به موضوع نگاه کنیم: فرض کنید این دین هایی که تا به حال به جوامع تزریق شده، صحیح و الهی هستند. همین اکثریت، به دلیل

قدرت بیشتری که دارد، این دین را جهت دار و تحریف می کند. همانطور که از دین برای جهت گیری در سیاست استفاده (یا سو استفاده) می شود، این اکثریت برای اثبات حقانیت و تعصب بی دلیل و غریبش خود دین و خدا را هم دگرچسب می کند! و اینجاست که هر احمق بی سوادی به خاطر غریزه ی حیوانیش دیواری کوتاه تر از دیوار دین پیدا نمی کند و با شمشیر دین سر هر اقلیتی را می برد. اما متأسفانه گاهی همین اقلیت تحت تأثیر تبلیغات فراوان و اکثریت حاکم بر جامعه، خود را ناخودآگاه گناهکار می بیند. کدامان برای لحظاتی هم که شده به خودمان و درون پاک و احساس و غریزه مان شک نکرده ایم و هول و هراس و ترس و عذاب وجدان "گناه" و "آتش جهنم" به سراغ مان نیامده است؟

حال اگر شخص دیندار و مذهبی باشد، مدام دنبال راه گریزی ست از این تناقض آشکار. آن مکتوباتی که به واسطه ی آن اکثریت ابلاغ شده، او را طرد می کند و به رسمیت نمی شناسد، از طرفی دیگر شخص دگرپاش راهی برای فرار از غریزه ی ذاتی پیدا نمی کند. آنجاست که استدلال های عجیب و غریب و کج و معوج و سراغ سوراخ سنبه های احادیث و روایت ها رفتن (برای رسیدن به آرامش درونی ای که هیچ وقت هم سراغ چنین شخصی نمی آید) به ذهن مریض و آشفته ی این فرد هجوم می آورد تا حداقل "گناه" او را در "آخرت" کم کند! نتیجه ی این تناقض هم خلق نوشته هایی ست مثل همان "علل الشرایع". نویسنده مغلوب آن باورهای وسیده شده و می خواهد هم درون خودش را و هم دینی که نسبت به آن تعصب پیدا کرده را تبرئه کند. و نتیجه؟ یک طنز تلخ!

علمایی که عالم تر از من و ایشان بوده اند بارها روی مطرود بودن همچسبگرایی در دین صحه گذاشته اند اما آقای نویسنده با اصرار می خواهد سوراخ سنبه ای برای نجات از آشفنگی درونی اش پیدا کند. ایشان خود یک مفسر آیه های قرآن و احادیث شده و برای خودش تعیین تکلیف کرده است و این دقیقاً دومین تناقضی است که به وجود آمده است. دین اجبار می کند و اگر نویسنده ی دیندارمان اندازه ی من لاییک، و در حد کتاب های دین و زندگی دبیرستان مطالعه داشته باشد، می داند که دین حقیقت را مطلق می داند نه شخصی و نسبی. دین برنامه می دهد و چیزی به نام آزادی فردی و تفسیر شخصی وجود ندارد (مگر با کسب درجات بالای حوزوی و پیدا کردن شرایط مرجعیت). این شخص نمی تواند خودش "عیین تکلیف" کند چون همان دینی که او قصد تبرئه کردنش را دارد چنین اجازه ای به او نمی دهد و این هم یعنی تناقض. چنین شخصی به خدایی ترین وجهه ی وجودی خود یعنی ذات و طبیعت اش بی توجهی می کند (و یا آنقدر سهل انگار است که آن را فراموش می کند) و به مکتوبات پوسیده ای چنگ می زند که هنوز که هنوز است بعد از قرن ها بحث و جدل بر سر راست و دروغ بودن شان دایر است و همین عدم غلبه ی آن دین بر دنیا در طی قرن ها، خود آشکارترین نشانه ی غیر الهی بودن آن است.

در نهایت گله ای هم از دوستان دست اندرکار "چراغ" دارم. کاری به درست یا غلط بودن عقاید نویسنده ی "علل الشرایع" ندارم، اما از نظر ارزش نگارشی، تحلیلی و علمی، مقاله ای که در چنین نشریه ای در چنین سطح و با حمایت امثال خانم ساقی قهرمان عزیز چاپ می شود، باید در سطح استانداردها و قابل قبولی باشد و از بعضی از حداقل ها برخوردار باشد. البته خوشبختانه محدوده ی مخاطبین چراغ خیلی کم غیر دگرپاش ها را در بر دارد که اگر غیر از این بود خودمان با انتشار چنین مطلبی باعث انحراف فکری بیشتر و بیشتر آن "اکثریت غیر همیشه حاکم" می شدیم.

موفق باشید و سربلند

پیشرفت علم و گسترش دامنه ی دانش بشر پرده از اسرار و معماهایی برداشته که در گذشته به دلیل عدم وسعت دامنه ی علم و دانش، نه تنها غیر طبیعی بلکه غیر علمی نیز قلمداد می گشتند. این سیر تکاملی علم و دانش در مقایسه با مذهب و عقاید مذهبی و بطور کلی گرایشات مذهبی، رابطه ای معکوس پیدا نموده. به زبان ساده تر، هر چه علم و دانش بر اساس نتایج و دلایل علمی سیر صعودی خود را طی می نماید، مذهب که بر پایه ی باورهای سنتی و اعتقادات دینی در اعصار که از دانش امروز بی بهره بوده، سیر نزولی خود را طی می کند. نه از آن جهت که علم و دانش امروزی به دلیل مدرن بودن اطلاعات و یا مدرن بودن تفکرات به رد باورها و عقاید مذهبی و سنتی می پردازد، بلکه به این دلیل که علم و دانش مدرن امروز، از نقطه نظر علمی و با توسل به اسناد و استدلال های علمی، بسیاری از باورها و عقاید سنتی و مذهبی را در رابطه با رفتارهای بشر و مصلحت بشر، نه تنها غیر منطقی بلکه غیر علمی نیز می داند و یا بسیاری را متناسب با دوران همان اعصار گذشته می داند که با توجه به پیشرفت علم و تکنولوژی، امروز در شیوه ی زندگی بشر دیگر جایگاهی ندارد.

بطور مثال اگر فقط به قضیه ی حرام و حلال بودن از دیدگاه مذهبی و دینی و تفاوت آن با دیدگاه علمی و پزشکی توجه کنید خواهید دید که حرام بودن موردی از دیدگاه دین با دیدگاه علمی مغایرت دارد، مثلاً ذبح جاندار که رو به قبله ی مسلمین سر بریده شود از نظر دینی حلال است اما اگر از نظر پزشکی گوشت آن جاندار آلوده به میکروب و یا ویروسی مضر برای سلامتی انسان باشد آن گوشت آلوده قابل مصرف نخواهد بود و برای سلامتی انسان مضر خواهد بود. در حالیکه از نظر دینی و مذهبی و سنتی گوشت آلوده تنها به این دلیل که رو به قبله ذبح شده است حلال است. خوردن این گوشت از نظر پزشکی برای انسان مضر و خطرناک است اما در احکام مربوط به ذبح شرط حلال بودن و جایز بودن خوردن آن گوشت فقط رو به قبله ذبح شدن آن می باشد. البته از این قبیل موارد در بسیاری مسائل روزمره بشری مشاهده می گردد مثل همان تعدد زوجات و صیغه. بنابر مصلحت دینی جایز می دانند که جهت جلوگیری از فساد و فحشا در جامعه به مرد آزادی داشتن همسرهای متعدد و صیغه که همان عقد غیر دائمی است داده شود در حالیکه این مسئله نه تنها خود باعث ترویج تنوع طلبی جنسی در جامعه می شود بلکه باعث می گردد کانون خیلی از خانواده ها گسسته شود زیرا کمتر زنی مایل است که شوهرش به غیر از او زن دیگری داشته باشد و همین مسئله باعث می شود بین یک زوج که تا دیروز در کنار هم زندگی آرامی داشتند اختلاف ایجاد شود و پیدا شدن شخص ثالث در زندگی عاشقانه ی دو نفره ی آنان ایجاد مشکل کند و هم از نظر روحی و روانی و هم از نظر اقتصادی همین مسئله باعث سست شدن کانون خانوادگی آنان گردد. در نهایت بخاطر حضور شخص ثالث دچار تزلزل و پاشیدگی می گردد و زوجه که همان زن نخست باشد با درخواست طلاق طالب جدایی از شوهر می شود. نمونه های زنده ی این موارد در بطن اجتماع بسیار است. عجیب اینجاست که وقتی دین و مذهب و سنت آنقدر نکته بین است که برای پاسخ گویی به نیاز جنسی بشر حتی حکمی مثل تعدد زوجات و صیغه را جایز می داند و قانوناً ترویج می دهد، چطور همین سنت و مذهب ریز بین، از نظر علمی و روانشناسی به استرس ها و فشارهای روانی و روحی که بی شک بر زن نخست مرد، وارد خواهد شد توجه ای ندارد؟ مگر ادعا نمی کند که تمامی دستورات و احکام برای سعادت و آرامش روح و روان بشر تدوین گشته است، پس چرا در اینجا نه تنها به روح و روان زن کوچکترین توجه ای ندارد، بلکه بر عکس با حکم تعدد زوجات موجبات آزار روحی و روانی یک زن را، یک انسان را فراهم می کند؟ این سنت در تعریف عشق، و وفای به عشق، و حفظ نظام خانواده چه تعریفی دارد؟ آیا مردی می تواند با داشتن چند زن قلب و روح خود را بطور مساوی بین زنانش تقسیم کند؟ آیا یک مرد می تواند همزمان کانون چند خانواده را به درستی حفظ نماید؟ و آیا تنها رعایت تساوی در این تقسیم، برای زن، کافی است؟

و نکته همین جاست که چطور با وجود چنین احکام و سنت هایی، مذهب کامل نامیده می شود؟ زیرا زمانی حکمی و سنتی کامل خطاب می گردد که اجرای آن منجر به نقص در مسئله و مورد دیگری نشود، در حالیکه اجرای سنت صیغه و حلال و جایز بودن تعدد زوجات، یا همان قضیه حلال بودن گوشت آلوده و مضر برای سلامتی انسان فقط به دلیل ذبح رو به قبله، و یا بسیاری از موارد دیگری که ریشه در باورهای سنتی و مذهبی دارند باعث ایجاد نقص در موارد و مسائل دیگری همچون ایجاد تفرقه و جدایی و از هم پاشیده شدن یک خانواده و یا وارد آمدن ضرر جسمی بر سلامت

بگذریم، برسیم به مسئله ی گرایش جنسی، باز هم خواهیم دید که چنین دین نکته سنخ و ریز بینی، هیچ اشاره ای به انواع گرایش جنسی نکرده، بلکه حتی مفسرین آن هم هیچ شناختی از گرایش جنسی ندارند. و باز عجیب است دینی که کاملترین دین نامیده می شود و ادعا می کند پاسخ همه ی مسائل و همه ی نیازهای بشر را در خود دارد، چرا هیچ اشاره ای به انواع گرایش جنسی نمی کند؟ در حالیکه علم و دانش امروز گرایش جنسی انسان را شناخته و تقسیم بندی کرده و علل و دلایل ذاتی و علمی آنان را بیان نموده، و در حالیکه دینمداران ادعا می کنند که دین و قرآن جوابگوی همه نیازهای بشری است، پس چرا در اینجا نه تنها هیچ تعریفی از گرایش جنسی ندارد بلکه تنها سرکویگر نیازهای ذاتی و درونی معدودی از آفرینندگان خداوند است که بر اساس دلایل ژنتیکی و هورمونی با گرایش جنسی خاصی متولد شده اند؟

و همین جاست که تضاد بین گرایش جنسی با گرایش مذهبی آشکار می شود و قوت می یابد. و البته لازم به تذکر است که تضادهای مذهبی با نیازهای بشری تنها در گرایش جنسی خلاصه نمی شوند، بلکه در بسیاری دیگر از مسائل زندگی بشر نیز این تضاد احساس بروز می کند. همه می دانند که سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام جزو ادیان ابراهیمی هستند و در تمام این ادیان همجنسگرایی گناه نامیده شده است. و همین طور در هیچ یک از این ادیان کوچکترین اشاره ای به دلایل و عوامل علمی پدیده ی همجنسگرایی نشده است، بلکه فقط بنا بر افکار و سنن و فرهنگ اجتماعی مربوط به عصر خود و همچنین توسل به دامنه ی محدود دانش عصر خود در حوزه های علمی و اجتماعی دستوراتی را به عنوان قوانین متناسب با عصر خود تصویب نموده اند که حتی امروز با نگاه به آن، نادرستی و ناقص بودن قوانین حتی در زمان خودشان نیز احساس می شود تا چه رسد به امروز که با توجه به پیشرفت دانش و تکنولوژی که سیر تکاملی خود را طی نموده و هنوز هم در حال تکامل است چنان قوانینی، با توجه به بیان دلایل و عوامل علمی، با جهان و عصر امروز دیگر هارمونی ندارند و خواه ناخواه رنگ می بازند. در طول اعصار سه دین به عنوان تنها راه نجات بشر تبلیغ شد و تنها راه سعادت را در پیروی از این راه اعلام کرد و به صدور احکام و تعیین حدود برای رفتارهای بشر پرداخت در حالیکه کوچکترین تعریفی و جایگاهی برای ریشه و علل رفتارهای بشر در خود نگنجاند. روشن تر بگوییم، اگر فردی مرتکب رفتاری می شد فقط بر اساس آن قوانین دینی که گاه نوعی رسم و آداب قبیله ای و قومی بود نوع مجازات و حد جزای او تعیین می شد بدون اینکه علت و ریشه رفتار آن فرد مورد بررسی قرار گیرد. فقط با نگاهی به ظاهر رفتار فرد، وی را مورد بازخواست و مجازات قرار می دادند. امروز با توجه به دلایل علمی در حوزه های مختلف، از علم پزشکی گرفته تا روانشناسی، روانپزشکی، ژنتیک، زیست شناسی، منطق، اخلاق، علوم اجتماعی، فیزیک، شیمی، و حتی ماوراطبیعه و خدا شناسی، هیچ عملی بی علت نیست و بر اساس همین دانش به دنبال علت رفتارهای بشر پرداخته شد و می شود و از منظر علمی دلایل و عوامل علمی شناخته شد، که در اینجا با توجه به موضوع بحث فقط به گرایش جنسی می پردازم.

در هیچ یک از ادیان کوچکترین اشاره ای به گرایش جنسی نشده، و این خود بزرگترین سنوال است که چرا باید حکمی برای مجازات رفتار جنسی خاصی صادر شود اما با توجه به احکامی که از جانب خداوند به فرستادگانش الهام می شده، از علل و عوامل و دلایل علمی آن رفتار هیچ صحبتی نشده باشد. یا بهتر بگوییم چرا خداوند هیچ چیزی راجع به علل و عوامل علمی گرایش جنسی به همجنس نگفته؟ در حالیکه همه می دانند خداوند عالم مطلق است، پس چرا از سوی فرستادگانش حتی یکبار هم از علل و عوامل همجنسگرایی حرفی زده نشده ولی از سوی همان فرستادگان مجازات آن مطرح و تعیین شده؟ همه می دانند که همه مخلوقات دنیا توسط خداوند خلق شده اند، خوب حالا مگر می شود چنین خداوندی که بر اساس اراده و علم و توانایی خود همه خلقت را آنگونه که اراده کرده آفریده، عمدا بنده ای را همجنسگرا بیافریند تا بنده ی دگرجنسگرای او بنده همجنسگرایش را مجازات کند!!!!؟؟

آیا این با عدالت الهی و با هدف از آفرینش انسان و جهان هماهنگی دارد!!!!؟؟

آیا خداوند بنده دگرجنسگرا آفریده تا بنده همجنسگرا را عذاب دهد!!!!؟؟

اصلاً خلقت تنوع گرایش جنسی فقط به همین دلیل بوده که عده قلیلی به دست عده کثیری مورد رنج و عذاب و آزار و ... قرار بگیرند!!!!؟؟ آنهم فقط به دلیل تفاوت در نوع خلقت و گرایش جنسی!!!!؟؟

هیچ کدام از سنوالات بالا و بسیاری دیگر از این قبیل سنوالات در حوزه های دیگر بشری، با ذات خداوند سنخیت ندارد زیرا خداوند عالم مطلق و توانای مطلق است و هرگز نمی توان باور و قبول کرد که تنوعات خلقتی که از جانب خداوند آفریننده خلق شده بی هدف، بی برنامه، بی تفکر، بی



دوران‌دیشی، بی علم و بر پایه بی عدالتی آفریده شده باشند. تنوعاتی همچون تنوع نژادی، تنوع رنگ، تنوع قابلیت های فیزیکی، تنوع عقلی، و همچنین تنوع گرایش‌های جنسی تمام نمونه های متنوع خلقتی را که در بالا نام بردم، مستقیماً بر اساس اراده و به دستان خداوند قادر و عالم آفریده شده اند که در هیچ یک از آنها خود بشر دخالتی نداشته. اما تنوعات دیگری همچون تنوع فکری، تنوع سلیقه ای، تنوع عقاید و همچنین تنوع گرایش‌های مذهبی زائیده بشر است، و مشکل از همین جا آغاز می گردد که چنین تنوعات نشأت گرفته از دست بشر به مخالفت و سرکوبگری تنوعات خلق شده از سوی خداوند بر می خیزد که باز با توجه به موضوع بحث فقط به تنوع گرایش‌های جنسی و تنوع گرایش‌های مذهبی می پردازم. در اولین مرحله مقایسه این دو همان منشأ خلقت آنان مهمترین حرف را می زند که همانا تنوع در گرایش‌های جنسی خلقتی از سوی خداوند است و تنوع در گرایش‌های مذهبی و بهتر بگوئیم خود مذهب زائیده و خلق شده توسط بشر است. جالب اینجاست که بشری که دامنه ی علم و دانش او محدود است بنا بر عقیده و باور شخصی خود و بر اساس گرایش مذهبی و عقیدتی خود، خلقت خداوند را نادیده می گیرد و سعی می نماید بر اساس تفکر و عقیده خود که گفتیم زائیده ذهن بشر هستند به سرکوبگری و رد خلقت و مخلوق خداوند پردازد و باز در اینجا بدون آنکه به ریشه و علل تنوع مخلوقات خداوند نگاهی داشته باشد و اصلاً به دنبال کشف علل تنوع مخلوقات خداوند باشد، فقط بر اساس عقاید و باورها و گرایش‌های مذهبی خود متعصبانه و غیر معقولانه به رد و سرکوبگری عواطف، نیازها، دلایل ژنتیکی، هورمونی، توانائی ها و احساسات عده ای که بنا بر دلایل و عوامل علمی، گونه ای دیگر خلق شده اند، می پردازد و تا جایی پیش می رود که باز بنا بر نوع تفکر شخصی و عقیدتی خود، حکمی همچون حکم مرگ را برای یکی از مخلوقات دیگر خدا جایز می شمارد بدون آنکه حتی از همان ذهن متدین خود بپرسد چرا یکی از بنده های خدا همچون سگرا می شود و یکی دیگر جنسگرا و دیگری دارای اختلال هویت جنسی (ترنس سکسوال)؟ بدون آنکه یک بار از خود بپرسد گرایش‌های جنسی یعنی چه و چند نوع گرایش جنسی وجود دارد. بدون آنکه درک کند خالق همه ی بندگان همان خدائی است که هم او را آفریده و هم همچون سگرایان را، و هیچگاه این سؤال را از خود نمی پرسد که چگونه می شود خداوند آگاهانه بنده ای را متفاوت بیافریند و بعد به بنده دیگر دستور دهد بنده ای متفاوت من را بکش!!!!؟؟

آیا این امر با عدالت، هدف، علم، دانش، مهر، بخشش، کرم، و ... خداوند تناسب دارد!!!!؟؟؟ مسلماً خیر.

اما چرا عده ای که خود را متدین و مفید به مذهب و باورهای مذهبی و سنتی می دانند از خود چنین سؤالاتی نمی پرسند؟ زیرا تعصب دارند. زیرا ذهنی هک شده توسط باورهای مذهبی و دینی و سنتی دارند. بقدری اعتقادات مذهبی در روح و روانشان رخنه کرده که هنگام ورود به مستراح با پای چپ وارد می شوند و هنگام خروج از مستراح با پای راست خارج می شوند و وقتی از آنان سؤال شود که چرا، می گویند در سنت و دین، حدیث و روایت در مورد اعمال مربوط به رفع حاجت نمودن و به مستراح رفتن ذکر شده است و چون ما اشخاصی مؤمن و مذهبی هستیم باید به همه دستورات دین مان طبق احکام و سنت عمل کنیم. وقتی به این افراد متدین دلایل و عوامل ژنتیکی و هورمونی گرایش‌های جنسی را بر اساس اسناد و مدارک و تحقیقات علمی و دانش روز ارائه می کنید، نمی فهمند، گویا در منطق آنان که سرشار از احادیث و روایات است جایی برای علم ژنتیک و هورمون وجود ندارد. یا شاید به خوبی معنی عوامل ژنتیکی و هورمونی را بفهمند اما تعصب و ایمان به سنگ شدن، در آنان بقدری قوت دارد که ترس از واژه ی همچون سگرا تمام روح شان را مسخ کرده است؛ مبادا با به زبان آوردن این واژه مرتکب گناه کیبیره گردند، در حالیکه غافل از این هستند که با این تعصب بی منطق، و با جهل خود، مرتکب بزرگترین گناه روی زمین که همانا قتل و کشتن بنده ی خداوند است می شوند، آنهم بنده ای که ناخواسته و بدون داشتن حق انتخاب در گرایش جنسی خود، با گرایش جنسی به همچون متولد شده است، و آنان با توسل به باورهای مذهبی و سنتی خودشان قتل نفس می کنند.

و این قاتلان نفوس نام خود را بندگان مؤمن و خداترس می گذارند و نام مقتولان بیگناه را که فقط به دلیل گرایش جنسی شان، آنهم ناخواسته و بی اراده ی خود، و بنا به خواست و اراده ی خداوند همچون سگرا متولد شده اند را فاسد و مفسدان فی الارض می نامند. حال کدام یک مستحق نامیدن نام انسان می باشند؟ قاتلان بی علم و بی منطق که تنها دلیل و دانش شان همان احادیث و روایات و سنت است، یا مقتولان، که تنها جرم شان نوع خلقت و گرایش جنسی متفاوت شان است که به دستان خداوند و به دلایل ژنتیکی و هورمونی همچون سگرا آفریده شده اند، که بر اساس عقاید و باورهای مذهبی که مغایر با علم و دانش است مجازات و کشته می شوند؟؟؟ جای تأسف و نشانه ی تعصب بی منطق است که رفتار و گرایش جنسی انسانی را که به دست همان خداوند آفریده شده است امری نکوهیده و مخالف امر خدا می دانند، اما قتل نفس و کشتن بنده ی خدا را بر

### اینجاست که باور و گرایش‌های مذهبی تا جایی پیش رفته است که انسان را تبدیل به حیوانی درنده و خون آشام کرده است.

در حالیکه از چنین دینی که خود را کامل ترین دین می نامد و ادعا می کند که همه نیازها و پاسخ های بشر را در خود دارد، انتظار می رود که معقولانه و بر پایه منطق و علم، حقایق بیولوژیکی بشر را، که هم از نظر فیزیکی و هم از نظر روحی و روانی به اشکال و گونه های مختلف و متنوع آفریده شده اند، به عنوان خلقتی الهی قبول داشته و بر اساس عدالت الهی و گسترش عدل الهی که یکی از اهداف مذهبی خود می داند، با تمامی انواع مخلوقات عادلانه برخورد کند تا حقانیت و صلاحیت خود را ثابت نماید. پیشرفت علم بسیاری از باورهای مذهبی را که در رابطه با رفتارها و نیازهای بشر تحت عنوان دستورات مذهبی و دینی به اذهان القا و تلقین نموده، غیر منطقی و غیر علمی می داند. از سوی دیگر اعمال چنین رفتارهای غیر انسانی و وحشیانه طبق عقاید و دستورات و احکام دینی و مذهبی با مخلوقات متفاوت خداوند فقط به دلیل تفاوت در نوع خلقت شان و نوع گرایش جنسی شان نه تنها نشانه عادل نبودن چنین مذهبی است بلکه بطور کلی حقانیت و صلاحیت چنین مذهبی را زیر سؤال برده است. گرایش جنسی حقیقتی علمی، درونی و ذاتی است در حالیکه گرایش مذهبی یک باور و یک عقیده ذهنی و خارجی است. گرایش جنسی عوامل و دلایلی درونی و ذاتی و علمی دارد که غیر قابل تغییر می باشد و با گذشت زمان و در شرایط مختلف سنی و همچنین شرایط مختلف اجتماعی همچنان ثابت و تغییر ناپذیر است اما گرایش مذهبی دستخوش تغییر بوده و ماهیتی تغییرپذیر دارد که در شرایط مکانی و زمانی مختلف می تواند تغییر کند و یا به کلی هیچ گرایش مذهبی در ذهن و باور فرد باقی نماند. گرایش جنسی با هیچ عامل خارجی و با تلقین و القائات ذهنی تغییر نمی کند اما گرایش مذهبی اساساً بر پایه تلقینات و القائات خارجی بر ذهن نقش بسته است و به سادگی قابل تغییر از گرایش مذهبی خاصی به گرایش مذهبی دیگری است.

گرایش‌های مذهبی که بر پایه ی باورهای مذهبی و سنتی قوت یافته بطور نامعقولی با تعصبات غیر منطقی آمیخته است، در حالیکه گرایش‌های جنسی که بر پایه ی عوامل ژنتیکی و هورمونی از نظر بیولوژیکی در برخی از انسان ها پایه ریزی می گردد، بر اساس دانش و علم قوت یافته و با پیشرفت علم حقانیت خود را می یابد. در واقع نقطه اتکا و سلاح مذهب و گرایش‌های مذهبی همان باورها و سنت های است که بر اساس روایات و احادیث متناسب با دوران بسیار دور و گذشته بیان شده، که بر اساس عقاید و تفکرات مذهبی و شخصی به عنوان یک حکم و باور دینی مطرح گشته و در آداب و رسوم ریشه کرده، در حالیکه گرایش‌های جنسی بنا بر اتکا بر دانش و علم بیان می گردند که با تعصبات شخصی و باورهای اعتقادی آمیخته نمی گردد بلکه تنها بر اساس واقعیت ذاتی و عوامل علمی به تشریح و بیان حقیقت نوع خلقت پدیده ای می پردازد. و اما باید اعتراف نمود که نمی شود دیدگاه ها و نوع جهان بینی دیگران را نادیده گرفت. این یک واقعیت است که همجنسگرایان مؤمن و معتقد به اصول و دستورات دینی بین افراد جامعه نیز وجود دارند و کاملاً طبیعی است که بر اساس نوع نگرش و جهان بینی خود زندگی می کنند. اما مطلب مهم در این بین، این است که گرایش جنسی چه ارتباطی می تواند با گرایش مذهبی داشته باشد؟

بطور کلی و در واقع، بین گرایش‌های مذهبی و گرایش‌های جنسی انسان هیچ ارتباطی وجود ندارد بلکه شاید اعتقادات و باورهای مذهبی و شخصی انسان فقط بر روی رفتار جنسی او اثر داشته باشد آنچنان که بر رفتار غیر جنسی افراد مؤثر است. حال گرایش جنسی انسان هر کدام از گرایش‌های جنسی موجود در بشر باشد، گرایش‌های مذهبی و باورها ی دینی و سنتی تنها می توانند با نوع و چگونگی رفتار جنسی انسان ارتباط داشته باشند و هیچ گونه تأثیر و رابطه ی مستقیم با ماهیت و اصالت خود گرایش جنسی ندارد و نمی تواند داشته باشد. این یک واقعیت و یک غریزه درونی و ذاتی است که بدون انتخاب انسان طبق سیستم بیولوژیک خلقتی او پایه ریزی می گردد و در طول دوران حیات انسان تغییر نمی کند. بنابراین هیچ عامل خارجی بخصوص اعتقادات و باورهای ذهنی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی قادر به تغییر اصالت و ذات حقیقی گرایش جنسی انسان نمی تواند باشد.

نکته ی دیگر این که بسیاری از مردم ارزش های اخلاقی و اجتماعی را ممکن است با سنن و باورهای مذهبی در گرایش‌های مختلف مذهبی اشتباه گیرند. ارزش های اخلاقی و اجتماعی در هر فرد و هر اجتماعی وجود دارد که فرد خود را معتقد بدان می داند و خود را به لحاظ انسانی ملزم به رعایت آن می نماید، ارزش هایی چون صداقت، راستگویی، پاک‌ی، امانت داری، مهربانی، کمک به هموعان و ... که همه این ارزش های اخلاقی، در واقع جزئی از خصایص نیک اخلاقی فرد می باشد و وابسته به هیچ گروه و هیچ گرایش مذهبی خاصی نیست. تمامی جوامع و فرهنگ ها و ملیت

ها این ارزش های اخلاقی و احترام به اصالت و راستی را دارند. مهمترین این ارزش ها رعایت حقوق دیگران فارغ از کندوکاو در خصوصیات و گرایشات فردی است. اما باز در اینجا دیده می شود که گرایشات مذهبی و باورهای مذهبی به مبارزه و سرکوبگری خصوصیات فردی اشخاص می پردازند و هر آنچه را در رفتار و گفتار و افکار، مغایر با سنت و باورهای مذهبی می بینند را پایمال می کنند و نادیده می گیرند و این در صورتی است که بزرگترین شعار مذاهب، صلح بین افراد از هر قوم و نژادی است. دستورات و احکام دینی و مذهبی و حتی باورهای مذهبی در همه ی گرایشات مذهبی یکسان و همزنگ نیست بلکه هر کدام بر اساس نوع تفکرات و اعتقادات خاص خودشان یک سری قوانین را به عنوان قانون و سنت و حکم الهی خود ارائه داده اند، اما گرایشات جنسی انسان در تمامی جوامع بشری با یک فرمول و اشتراک در عوامل و دلایل علمی یکسان است و طبق آمار انجمن پزشکان و روانشناسان اروپا و امریکا ، ده درصد جمعیت هر جامعه ای در هر نقطه از دنیا با گرایش جنسی به همجنس متولد می گردند که هیچ ارتباطی به نوع فرهنگی و مذهبی و شرایط اقلیمی خاص آن اجتماع ندارد. گرایشات جنسی یک پدیده و یک واقعیت ذاتی و درونی است که وابسته به فاکتورهای مکانی و زمانی خارج از درون و ذات بشر نیست زیرا بر اساس عوامل درونی و ژنتیکی و هورمونی شکل می یابد.

پیرمرد روی تخت با دست استخوانی اش موهای سفید مردی که سرش را روی دستانش گذاشته بود و به خواب رفته بود را نوازش می کرد.

" بهمن! خوابی؟ صبح شده، بلند شو تو هم باید به کم استراحت کنی. "

بهمن سرش را از روی دستانش بلند کرد.

" سروش! بهتری؟... چرا صبح به این زودی بیدار شدی؟ "

" من که خوبم پیرمرد... اما اگه اینجوری پیش بره تو خوب نیستی، دخترمون کجاست؟ "

" دم صبح یا هزار مکافات تونستم راضیش کنم بره بخوابه... خیلی ناراحته فکر می کنه اونجور که باید به ما نرسیده. "

سروش دست بهمن را گرفت و به لب هایش نزدیک کرد و بوسید و گفت " خوشحالم که بعد از من اون هست تا کنارت باشه... خدایا شکرت. هم

من می دونم که رفتنی ام هم خودت... "

بهمن دستش را روی دهان سروش گذاشت تا دیگر حرفی نزند، " نه... اینو نگو!!! این حرفات به جونم زخم می زنه. "

" منو ببخش اما این واقعیتی که باید قبولش کنیم. "

دو پیرمرد با تمام وجود به هم خیره شده بودند، اشک از گونه های آن دو جاری بود، بی هیچ کلامی با هم حرف می زد.

در باز شد و دختری با سینی صبحانه وارد اتاق شد. از پف زیر چشمانش معلوم بود شب را با گریه به صبح رسانده است.

با لبخندی موهای سیاه و ابریشمی اش را از صورتش کنار زد و با صدایی که سعی می کرد شاد باشد گفت: " به به... دو تا عاشق و معشوق رو

ببین، شما دوباره تنها شدید؟ ولی الان وقت صبحانه است. "

سینی را روی تخت گذاشت و گوشه ی اتاق روی صندلی نشست و به دو پیرمرد خیره شد، مردانی که الگوی خیلی ها بودند.

مژده به سال ها قبل برگشته بود، زمانی که دختر بچه ای نه ساله بود. آن روزها تازه به این خانه زیبا و آرام نقل مکان کرده بودند. حالا دو پیرمرد

ضعیف و خسته از گذر زمان اما هنوز عاشق را می دید که هر کدام آرزو داشت زودتر از دیگری چشم هایش را ببندد.

این صحنه ها برای مژده که سال های سال شاهد شادی و لبخند صبحگاهی شان بود، سخت می آمد.

بلند شد و از اتاق بیرون رفت. همین که در را بست بغض امان اش را برید و اشک گونه های سفیدش را پوشاند. مژده به این فکر می کرد که این

خانه هیچوقت تا این حد ماتم زده نبود.

دوباره به کودکی اش برگشته بود. با سرعت از پله ها پایین می آمد که یکی از پله ها را جا گذاشت و با صورت زمین خورد. صدای فریاد سروش و

مژده گفتن های بهمن در گوشش پیچید و بعد همه چیز سیاه شد. وقتی چشمانش را باز کرد روی تخت بیمارستان خوابیده بود، دستش در دست

سروش بود و بهمن با نگرانی نگاهش می کرد و اشک را آرام از گونه هایش پاک می کرد. تا آن روز نمی دانست که تا این حد برای آن دو مهم است،

از آن روز به بعد بود که مژده تصمیم گرفت هر کار بکند تا آن ها را شاد نگه دارد.

صدای زنگ در دوباره مژده را به واقعیت تلخ باز گرداند. اشک هایش را پاک کرد و با لبخند به طرف در رفت.

" اوه سلام دکتر. "

" سلام دخترم خوبی؟ حال پیرمرد ما چه طوره؟ "

" اینو شما باید بگین آقای دکتر. " و با دست دکتر را به داخل دعوت کرد.

" مژده جان من خودم راه رو بلدم، اگه ممکنه به لیوان آب برام بیار، به کم طول بکشه بهتره. "

" حتما دکتر، متوجه ام. "

مژده مدتی بعد با لیوانی در دست به اتاق سروش و بهمن رفت.

" بفرمایید دکتر. "

" ممنون مژده جان ... من دارم رفع زحمت می کنم . خوب با اجازه . "

مژده قبل از بهمن گفت : " من همراهیتون می کنم . "

" با کمال میل! کی بدش میاد زیباترین دختر شهر به بدرقه اش بیاد؟ " رو به سروش کرد و چشمکی زد.

دکتر در اتاق را بست و به طرف پله ها که مژده انتظارش را می کشید رفت.

" دکتر ... چه قدر وقت داریم؟ "

" خیلی خوبه که اینقدر واقع بین و قوی هستی. "

مژده لبخند کمرنگی زد ، واقع بین!!! ؟ اما مژده فقط نمی خواست فرصت با سروش بودن را از دست بدهد.

" خوب ... کمتر از يك هفته . "

ته رنگ صورت مژده پرید و پاهایش سست شد، فکر نمی کرد اینقدر فرصت کم باشد.

" اما ... دکتر هیچ راهی نیست؟ "

" نه دخترم ... خودت خوب می دونی که راهی نیست. اما من بیشتر نگران بهمن هستم، اگه سروش نباشه ... میفهمی که چی میگم؟ . "

مژده حرفی نزد تا به در خروجی رسیدند، " فقط به چیز دیگه آقای دکتر، می دونه که ممکنه هفته دیگه ... "

" آره هر دوشون می دونن . "

مژده بعد از بستن در پیکر است به طرف اتاق سروش و بهمن رفت. بهمن دست سروش را به آهستگی روی تخت گذاشت و پاورچین از اتاق

خارج شد تا سروش بیدار نشود.

" مژده! آقای دکتر بهت گفت؟... گفت که سروش بیشتر از يك هفته با ما نیست؟ "

بعد از گفتن این حرف سال ها پیرتر و لاغرتریه نظر می آمد.

" آره گفت ... خیلی هم بد گفت . "

مژده سرش را روی پای بهمن گذاشته و دراز کشیده بود .

" به نظرت بهتر نیست از اون تخت لعنتی بیاد بیرون و دوباره سه تایی مثل قدیما کنار هم باشیم؟ "

" این واقعاً عالییه بابا، منم می خواستم همین پیشنهاد رو بدم. دلم می خواد تو این مدت با هم باشیم و سعی کنیم بهش خوش بگذره. "

بهمن موهای مژده را نوازش می کرد، هر دو به دیوار خالی خیره شده بودند و سعی می کردند این حقیقت سیاه را کمی درك کنند.

" اهم...اهم... "

مژده و بهمن به خودشان آمدند ، سروش با كت و شلوار و عصا به دست بالای پله ها ایستاده بود و به آن دو لبخند می زد.

بهمن، " سروش نباید ... خوب فکر کنم هنوز زوده از تخت بلند شی . "

سروش: " بس کن بابا، من خوبم، از اولم چیزیم نبود. دلم هوس کرده با هم بریم برای عید خرید، خدای نکرده دو روز دیگه نوروزه ها ... . "

پاهای ناتوانش بیشتر از این تحمل ان همه فشار را نداشت، با چنگ زدن به نرده ها مانع زمین خوردنش شد. مژده جیغ کوتاهی کشید. بهمن

به کمک سروش رفت و او را در پایین آمدن کمک کرد. در این حین مژده صندلی چرخ داری را آورد. سروش نگاه تنفر انگیزی به صندلی چرخ دار

انداخت و غرولند کنان به مژده گفت، " تو که می دونی از این اسباب بازی بدم میاد. "

مژده هم با لبخند و عشوه دست سروش را گرفت و روی صندلی نشاند و گفت، " اما بابا سروش گلم می دونه اگه بخواهد بیرمش بیرون باید

این اسباب بازی رو تحمل کنه. خوب؟ "

سروش: " چشم مامان "

با این حرف سروش همه زدند زیر خنده.

در راه خرید هر چه به نظرشان زیبا و بامزه می آمد می خریدند، از شمع های شکل دار تا چوب های معطر، نزدیک غروب بود که خرید کردنش

تمام شده بود.

مژده: "ا... دیدید چه چیز و داشت یادمون می رفت. "

" چی؟!!! "

" ماهی قرمز دیگه ... مگه عید بدون ماهی هم میشه؟ "

" اما این همه ماهی تو حوض داریم. "

" بابایی ... یادت رفته من هر سال سه تا ماهی می خرم، حالا هرچند تا که داشته باشیم. "

باشه ... توکه ول کن نیستی .. بریم. "

مژده به سرعت به طرف ماهی فروشی رفت و سه تا ماهی طلایی تپل انتخاب کرد.

...

" همه چیز آماده است. "

مژده بود که با خوشحالی فریاد می زد، " زود باشین دیگه ... آماده شدید؟ بیاین پایین، سفره رو انداختم. "

سروش و بهمن دست در دست هم از پله ها پایین می آمدند. مژده از همیشه زیباتر و دلغریب تر، دست به کمر زده بود و آن ها را نگاه می کرد

و زمزمه کنان می گفت، " خدای بزرگ، هیچوقت نگذار عزیزترین هام نبود همدیگه رو ببینن. "

سپس با ناز در اتاقی که سفره هفت سین را در آن پهن کرده بود باز کرد و با شیطنت گفت، " بفرمایید سرورانم. "

سروش دستی روی سر مژده کشید و گفت، " زنده باشی دخترم. "

سروش و بهمن و مژده هر سه کنار سفره نشسته بودند و مشغول خواندن دعا بودند، با صدایی که فقط خدا می توانست بشنود، دعاهایی در

حق دیگری که کنارشان نشسته بود می کردند.

تیک تیک ... تیک تیک ... تیک تیک ...

موسیقی دلنواز و شادی بر انگیز نوروزی بود که با تبریک های خانواده کوچک اما بزرگ در هم می آمیخت.

...

" دخترم، بهمن کجاست؟ "

" داره گل ها رو آب میده "

" عزیزم به لیوان آب برام میاری؟ "

" چشم بابا جون. "

مژده بلند شد و به طرف در رفت. قبل از خروج به سروش که روی صندلی نشسته بود نگاهی انداخت و با لبخندی، لبخندش را پاسخ گفت .

مژده با لیوان آب در دست به اتاق برگشت، " بفرمایید "

اما سروش جواب نمی داد. صدای جیغ مژده خانه را لرزاند. لیوان آب از دستش افتاد. به طرف پله ها دوید، دو پله آخر را ندید و با پیشانی به

زمین خورد، اما مهم نبود، احساس خلاء می کرد، خون جاری از پیشانی اش با اشک هایش جدالی بی وقفه را آغاز کرده بودند، اما مژده می

دوید و بریده بریده فریاد می زد: " با... با... با... ب... بهمن ... "

تا به باغچه رسید، مسافت کوتاه اتاق تا باغچه چه طولانی شده بود، " بابا بهمن. "

اما بهمن با لبخندی بر لب برای همیشه روی چمن ها خوابیده بود.

...

در مراسم تدفین، خیلی ها قسم می خوردند که سروش و بهمن را دست در دست هم در گوشه ای از قبرستان دیده اند ... .



سلام



من پیمان هستم. ده ماه است که در ترکیه به سر می برم و در طول این مدت از طریق یکی از دوستانم با سازمان شما آشنا شدم و همین قضیه باعث شد که به صورت غیر مستقیم و از طریق این سایت و نشریه ی چراغ امید دوباره ای به زندگی من وارد شود و احساس تنهایی کمتری کنم.

با خواندن نشریه چراغ و سایت شما انگیزه ای برای نوشتن سرگذشت خودم پیدا کردم. با این که شاید این نوشته خصوصی ترین قسمت زندگی من باشد، اما این کار را با کمال میل انجام دادم.

داستان من این است؛ دقیقاً چند روز بعد از تولد من مادرم به علت بیماری قلبی فوت کرد و من نزد مادر بزرگم بزرگ شدم و تا هفت سالگی با مادر بزرگم زندگی می کردم. حدوداً هفت ساله

بودم که برای خریدن کوچکترین نیازهای شخصی ام با مشکل مالی روبرو بودم چون زندگی فقیرانه ای داشتیم. در همان روزها با شخصی به نام علی آشنا شدم که کارگر ساختمان بود و نیاز مالی مرا بر طرف می کرد و در ازای آن به من تجاوز می کرد. اولین بار از طرف همین شخص مورد تجاوز قرار گرفتم. تا مدتها بعد از این قضیه حتی یادآوری آن آزارم می داد و احساس گناه می کردم. بعد از آن، تا دوران راهنمایی نزد پدر و نامادری زندگی می کردم و کاملاً تفاوت خودم را با بقیه همسالانم حس می کردم. یعنی یک گرایش جنسی متفاوت با بقیه.

در خانه پدری مدام از طرف نامادری مورد اذیت قرار گرفتم و بارها به خانه مادر بزرگم فرار کردم اما پدرم مرا پیدا می کرد و با کتک به خانه برمی گرداند. حتی گاهی برای مدتی طولانی در زیرزمین حبس می کرد. وضعیت من به حدی رسیده بود که ساعت ها و دقیقه هایی که در خانه ی پدرم به سر می بردم برایم به صورت شکنجه و عذاب شده بود. با اندک پولی که در کار تابستانی جمع کرده بودم و کمی پول که از مادر بزرگم گرفتم به تهران فرار کردم. چند روزی آواره ی تهران بودم و در پارک و ترمینال ها می خوابیدم. بعد از مدت کوتاهی با شخصی آشنا شدم که دم از انسانیت می زد و در ظاهر هم آدم مهربانی به نظر می رسید. حتی به من گفت که برایت کاری پیدا می کنم و حتی من را به بازار برد و برایم لباس خرید و گفت که به یک جایی می رویم که باید سر و وضعت مرتب باشد. مرا برد تا حمام کنم و لباس های جدید را بپوشم که در آنجا از طرف همان شخص مورد تجاوز جنسی قرار گرفتم.

تا مدت ها در تهران زندگی کردم و با شخصی به نام رضا آشنا شدم که او هم مثل من تنها زندگی می کرد و همشهری من بود. بعد از مدت کوتاهی با هم همخانه شدیم و به مدت چهار سال با هم زندگی کردیم. در اوایل زندگی مان چندین بار به من پیشنهاد سکس داد و من چون تجربه ی تجاوز در دوران کودکی در ذهنم بود و احساس بدی داشتم پیشنهادش را رد کردم. او زیاد اصرار نمی کرد. اما بعد از شش ماه احساس دوستی ما تبدیل به یک رابطه ی عاشقانه شد به طوریکه حس می کردم از ته دل دوستش دارم. بعد از مدت کوتاهی رابطه جنسی را با هم شروع کردیم که تا پایان چهار سال ادامه داشت.

پدرم از طریق یکی از دوستان من جای ما را پیدا کرده بود و پی به رابطه ی من و رضا برده بود. دوباره به پدرم معرفی و توسط پدر و برادرم من و رضا به کلانتری محل تحویل داده شدیم. هدف پدرم از این کار محکوم کردن من و رضا بود. در طول بازجویی بارها کتک خوردیم و مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم اما این قضیه در حد یک اتهام باقی ماند. با این حال رأی دادگاه برای من یک سال حبس و ۷۵ ضربه شلاق بود. رأی من در دادگاه اطفال صادر شد و رضا در دادگاه بزرگسالان. بعد از آزادی من به پدرم تحویل داده شدم و حبس جدیدی در خانه داشتم. کلیه روابط و حرکاتم در خانه کنترل می شد و هیچ گونه آزادی نداشتم تا به سن سربازی رسیدم و مرا به زور به خدمت فرستادند. ۹ ماه خدمت کردم که از طرف اداره ی عقیدتی پادگان به علت رعایت نکردن شئون اخلاقی تحت فشار شدیدی قرار گرفتم به طوری که دچار افسردگی شدید روحی شدم و مشکل روحی ام به حدی شدید

شده بود که سرم را بارها به دیوار می کوبیدم و حتی با شیشه بدنم را می بریدم. حتی قصد کشتن خودم را داشتم که مرا به بیمارستان رساندند و نجات پیدا کردم. به مدت یکماه در بیمارستان اعصاب روانی کرمانشاه بستری بودم و افسردگی داشتم که علتش آشکار شدن روابط جنسی من در سربازخانه و اذیت و آزار سربازها و فشار از طرف عقیدتی و در نهایت اذیت و آزار عقیدتی بود. بارها در بیمارستان به من شوک مغزی وارد کردند و دچار فراموشی شده بودم. بعد از بهبودی به صورت اجباری خدمت سربازی را ادامه دادم اما مرا به آذربایجان غربی تبعید کردند و در آنجا هم از طرف عقیدتی تحت نظر بودم. آنجا با شخصی به نام حسن آشنا شدم که اخلاقی جورهایی شبیه رضا بود و صمیمیت شدیدی بین ما ایجاد شد. بعد از مدت کوتاهی به خانه اش در ارومیه رفتیم. بعد از برگشتن ما را به بازرسی فرا خواندند و دوباره در آنجا هم بازجویی شدم. در نهایت ما را به دادگاه فرستادند. در دادگاه نظامی با اینکه هیچ شواهدی مبنی بر رابطه ی جنسی ما وجود نداشت من به ۶ ماه حبس و ۵۵ ضربه شلاق محکوم شدم ولی دوستم که از نظر مالی وضعیت خوب توانست با رشوه دادن به قاضی خودش را نجات دهد. در طول مدت ۶ ماه از طریق دادگاه به پدرم اطلاع دادند و من فقط یکبار به صورت ملاقات در زندان پدرم را دیدم. بعد از آزادی هم به زادگاهم برگشتم. در تهران بودم و اوایل در پارک ها می خوابیدم. گاهی در مغازه ها کار می کردم و گاهی هم پیک موتوری بودم. از طریق یکی از دختران فامیل که دوستم هم بود به من اطلاع داده شد که پدرم به قصد کشتن من به تهران آمده است و در کل فامیل آبروریزی شده. به سرعت تصمیم به فرار گرفتم تا برای همیشه از تمام این بدبختی ها و فشار ها به دور باشم. با پول کمی که داشتم به ترکیه آمدم و خودم را به یوان معرفی کردم و به یکی از شهرهای ترکیه فرستاده شدم. در آنجا هم به علت وضعیت بد مالی و همچنین به دلیل علت خروجم از ایران، تا مدت ها خانه نداشتم و در ترمینال و مسجدها می خوابیدم. تغذیه مناسبی نداشتم و ندارم. از نظر روحی هم تحلیل رفته ام.

در همین شهر هم به علت کوچکی آن، وضعیتم بدتر از ایران شده و اکثر پناهجویها به من توهین می کنند و یا مسخره ام می کنند. چند بار هم برایم مشکلاتی ایجاد کردند. با اینکه من درباره ی علت خروجم با هیچکس به جز پلیس و مترجم صحبتی نکرده ام.

مصاحبه ی اصلی من تمام شده و هنوز هیچ جوابی دریافت نکرده ام. جای ثابتی برای ماندن ندارم و به صورت کوتاه مدت نزد بعضی از هموطنانم می مانم و اغلب مجبور به عوض کردن جایم می شوم. از بابت مالی وضع بدی دارم در حدی که نمی دانم هفته ی آینده چه به سرم می آید. برای مدت کوتاهی کار می کردم اما اخراجم کردند. بزرگترین آرزوی من داشتن یک زندگی و راحت و بدون فشار اجتماعی است و تنها به این امید دارم این شرایط را تحمل می کنم. به امید آن روز

پیمان- ترکیه

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی برنده جایزه جهانی امسال موسسه بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان شد

برای سئوالات مطبوعاتی، لطفا با حسین علیزاده در نیویورک با تلفن 212-430-6016 تماس بگیرید.



I G L H R C

نیویورک، ۱۴ اسفند ۱۳۸۶: موسسه بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان امروز اعلام نمود که جایزه سالانه دفاع

از حقوق بشر این موسسه، موسوم به جایزه فلیپا دو سوزا، امسال نصیب دو منتخب برجسته از کشور های ایران و شیلی خواهد شد. سازمان دگرباشان جنسی ایرانی (ایرکیو) و آقای آندرس ایگناسیو ریورا دو آرته، فعال دگرجنس شده (ترانسکشوال) از کشور شیلی، بطور مشترک، برنده امسال این جایزه خواهند بود. برندگان جایزه امسال، هرکدام مبلغ پنج هزار دلار آمریکا دریافت خواهند کرد. جایزه برندگان امسال، در روز ۲۸ آوریل ۲۰۰۸ (۸ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷) در مراسم ویژه ای در شهر نیویورک به آنها اهدا خواهد شد.

جایزه سالانه حقوق بشر موسسه بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان، هر سال با هدف تقدیر از فعالیت های ثمربخش و شجاعانه مدافعان حقوق دگرباشان جنسی و کسانی که با دگرباش ستیزی و خشونت علیه مبتلایان به بیماری ایدز مبارزه می کنند، به سازمان ها و یا رهبران این گروه ها تعلق می گیرد.

خانم پائولا اتلیروک، مدیر کل موسسه بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان، با اعلام این خبر، گفت: "واقعا این مایه افتخار ماست که جایزه امسال به دو حامی فوق العاده حقوق دگرباشان جنسی تعلق خواهد گرفت. سازمان ایرکیو با ارایه کمک های حیاتی به دگرباشان جنسی ای که از ترس اعدام از کشور خود فرار می کنند، به معنای واقعی کلمه جان افراد را نجات داده و به آنها به آنها کمک می کند تا زندگی خود را از نو برپا کنند. آندرس ریورا نیز سردمدار با شهامت حقوق ترانس ها در کشور شیلی می باشد. واقعا مایه مسرت ماست که از اقدامات بی شائبه این فعالان در جهت پیشبرد حقوق بشر و حفظ کرامت اقلیت های جنسی قدردانی کنیم."

در سال ۲۰۰۵ میلادی، آقای آندرس ایگناسیو ریورا دو آرته، یک مرد دگرجنس شده اولین موسسه شیلیایی مخصوص دفاع از حقوق دگرجنس گونگان را بنیان گذاشت، موسسه ای که اکنون خود آن را سرپرستی می کند. وی با مقامات دولتی و مسولان بهداشتی شیلی در زمینه شناسایی، معالجه و جراحی دگرجنس گونگان همکاری می کند. او نخستین جلسه گفت و شنود در مورد ازدواج همجنسگرایان را در شهر رانکاگوا شیلی برگزار نمود. البته کار آندرس تنها در همکاری با مقامات عالی رتبه خلاصه نمی شود. او همچنین از نزدیک با تن فروشان همکاری کرده و هرشب با سرزدن به آنها، برای آنها قهوه و غذا برده و در مورد بیماری ایدز با آنها گفتگو می کند. آندرس که خود در محل کار به خاطر هویت جنسی اش مورد تبعیض قرار گرفته بود، در این زمینه در دادگاه اقامه دعوا کرده و با گرفتن رای مثبت قاضی، موفق شد تا آگاهی های عمومی در مورد هویت جنسی افراد را بالا برد. بخاطر مبارزات وی، از سال ۲۰۰۷ به این سو افراد دگرجنس گونه در شیلی می توانند رسماً نام و جنسیت خود را در شناسنامه خود تغییر دهند.

سازمان ایرکیو که در سال ۱۳۸۰ خورشیدی بعنوان گروه رنگین کمان تاسیس شد و از سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۸۵ با نام سازمان همجنسگرایان ایرانی فعالیت می کرد و در سال ۱۳۸۶ نام خود را به سازمان دگرباشان جنسی ایرانی تغییر داد. این سازمان اکنون نماینده فعال دهها هزار همجنسگرا و

دگرباش ایرانی است و سعی می کند تا صدای این گروه از ایرانیان که حکومت ایران فعالانه خواستار خاموش کردن آنهاست، را به گوش جهانیان برساند. این سازمان از مرکز خود در تورنتوی کانادا، با کمک اعضای خود و فعالان حقوق بشر در اروپا و داخل ایران، نقش مهمی را در مستند کردن موارد نقض حقوق بشر بر علیه همجنس گرایان داشته است. سازمان ایرکیو همچنین با بسیج افکار عمومی جهان، خواستار پایان دادن به برخورد غیر انسانی با اقلیت های جنسی در ایران گردیده است. با توجه به شکنجه و اعدام همجنسگرایان توسط دولت ایران، سازمان ایرکیو به پناهجویان دگرباش ایرانی کمک می کند تا بتوانند در کشورهای پناهنده پذیر، اقامت گرفته و نیز تلاش می کند تا مانع اخراج این گروه توسط کشورهای میزبان به ایران شود. همچنین این سازمان با انتشار مطالبی به زبان فارسی در زمینه دگرباشی و نیز ارائه مشاوره تلفنی به افراد داخل ایران، می کوشد تا اعتماد به نفس دگرباشان جنسی ایران را افزایش دهد.

آقای آرشام پاسی، مدیر کل سازمان دگرباشان جنسی ایرانی در واکنش به خبر دریافت جایزه حقوق بشر ۲۰۰۸ گفت: "بسیار باعث خوشحالی است که جامعه ی جهانی از تلاش حقوقی دگرباشان جنسی ایرانی آگاه است و آن را به رسمیت شناخته است. دگرباشان جنسی ایرانی دیگر نمی توانند ادعا کنند که کسی به آنها توجهی نمی کند. این جایزه تنها متعلق به سازمان ما نیست. ما این جایزه را به نمایندگی از تمام دگرباشان جنسی ایران که سالهاست برای احقاق ابتدایی ترین حقوق خود تلاش می کنند، دریافت خواهیم کرد. این جایزه نقدی به سازمان ما امکان خواهد داد تا به تلاش خود برای گسترش حقوق بشر در ایران و رفع تبعیض بر پایه گرایش های جنسی و دگرباش ستیزی ادامه دهیم."

آقای آندرس ریورا نیز در زمینه دریافت این جایزه ابراز داشت: "با کمال افتخار و تواضع این جایزه را می پذیرم. این جایزه را از طرف دگرجنس گونه هایی که به قتل رسیدند، از طرف کسانی که برای ایجاد جهانی عادلانه و پر مساوات تلاش می کنند، و از طرف همه دگرجنس گونه هایی که هر روز از اینکه با آنها به عنوان یک انسان رفتار نمی شود، رنج می برند، می پذیرم.

جایزه سالانه حقوق بشر فلیپا، یاد آور فلیپا دو سوزا، زن مبارز برزیلی است که در قرن ۱۶ میلادی به جرم همجنسگرایی در دادگاه تفتیش عقاید مورد محاکمه، شکنجه و تحقیر قرار گرفت. برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه جایزه سالانه حقوق بشر فلیپا دو سوزا، و یا شرکت در مراسم اعطای جایزه در ماه اردیبهشت ۱۳۸۷، می توانید به سایت اینترنتی موسسه بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان مراجعه نمایید:

<http://www.iglhrc.org>



**بهنود مکرئ:** سازمان بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان جایزه ی سالانه ی دفاع از حقوق بشر خود موسوم به جایزه فلیپا دو سوزا را در سال ۲۰۰۸ به دو منتخب برجسته از ایران و شیلی اهدا کرد.

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی و آقای آندرس ایگناسیو ریورا دو آرته به طور مشترک برنده ی امسال این جایزه هستند. سازمان بین المللی دفاع از حقوق دگرباشان با برگزاری مراسمی در ۲۸ آوریل ۲۰۰۸ در نیویورک جایزه ی امسال را به منتخبین اهدا خواهد کرد. امشب به این بهانه با آقای آرشام پارسی سرپرست سازمان دگرباشان جنسی ایرانی گفتگو خواهیم کرد و در رابطه با فعالیت های این سازمان و همینطور دریافت جایزه ی حقوق بشر فلیپا دو سوزا صحبت می کنیم.

آقای آرشام پارسی به شما سلام می کنم و درود می فرستم، سپاسگزارم که در تورنتوی کانادا با ما هستید.

**آرشام پارسی:** منم سلام و درود می فرستم به شما و همکاران عزیزتان همه ی همجنسگرایان، دوجنسگرایان، دگرجنسگونگان و خانواده های عزیزشان و همه ی بیننده های عزیز.

**بهنود مکرئ:** آقای آرشام پارسی ممکن است در ابتدا از حضورتان خواهش کنم راجع به سازمان خودتان یک مقدار توضیح دهید، تاریخچه اش چه هست و چگونه تاسیس شد و اصلا چه کارکرد و عملکردی دارد؟

**آرشام پارسی:** سازمان دگرباشان جنسی ایرانی یک پروسه ی چند ساله را پشت سر گذاشته تا امروز به این شکل فعالیت می کند. در سال ۱۳۸۰ با ایجاد یک گروه اینترنتی به اسم رنگین کمان شروع به کار کردیم و در سال ۱۳۸۳ به کمک یکی از همکارانمان در نروژ به ثبت رسیدیم به اسم سازمان همجنسگرایان ایرانی یا Persian Gay and Lesbian Organization و در سال ۲۰۰۶ در کانادا این سازمان را با اسم سازمان دگرباشان جنسی ایرانی یا Iranian Queer Organization تغییر نام دادیم و فعالیت می کنیم برای حقوق دگرباشان جنسی ایرانی که همان همجنسگرایان، دوجنسگونگان و دگرجنسگونگان هستند.

سازمان ما هدفش این است که رفع تبعیض کند از تمامی مواردی که حقوق بشر را نقض می کند و روحیه ی جامعه ی دگرباش ایرانی را تضعیف می کند بر پایه ی گرایش های جنسی. سازمان های زیادی هستند که فعال حقوق بشر اند و در تلاش هستند که تبعیض های جامعه را بر اساس جنسیت بر طرف کنند، ما تبعیض های جامعه را بر اساس گرایش های جنسی مد نظر قرار داده ایم.

**بهنود مکرئ:** آقای آرشام پارسی از لحاظ وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران برابمان توضیح می دهید که اصلا چه نیازی به کارکرد سازمانی همچون سازمان شما وجود دارد، آیا چه شرایطی در ایران هست که به این صورت احتیاج هست از حقوق کسانی به این صورت تحت تاثیر مشکلاتی قرار دارند دفاع شود؟

**آرشام پارسی:** خدمت شما عرض شود که برای همجنسگرایان در قانون مجازات اسلامی مجازات مرگ در نظر گرفته شده است و آنها یا اینکه به

زندان فرستاده می شوند یا ممکن است شکنجه شوند و در نهایت حکم اعدام یا سنگسار آنها صادر شود. خب وقتی که در قانون مواردی وجود داشته باشد به طبع این ترس و این نگرانی وجود دارد که این قانون اجرا شود و حقوق اساسی انسانها زیر پا گذاشته شود. به استناد قوانین بین المللی هیچ کس را نمی توان محکوم کرد به دلیل اینکه رابطه ی جنسی خاصی دارد، گرایش های جنسی فرد نمی تواند باعث مجازات آنها شود و در ایران این امر نقض می شود. همجنسگرایان و خیلی از افراد دگرباش هستند که دستگیر می شوند توسط نیروهای امنیتی به زندان فرستاده می شوند، شکنجه می شوند، شلاق می خورند، اعدام می شوند، که خب این نیاز واقعا احساس می شود که فعالیت کرد برای حقوق آنها و گسترش حقوق بشر برای جامعه ی دگرباش ایران.

از طرفی اگر فردی دستگیر نشود و با دولت مواجه نشود زندگی اجتماعی خیلی سختی دارد، جامعه ی ایران، جامعه ی همجنسگرا ستیزی است، یعنی اطلاعی ندارد که همجنسگرایان یا دگرباشان چه کسانی هستند چه حقوقی دارند و همانقدر طبیعی هستند که بقیه ی انسان ها طبیعی هستند و به طبع رفتارهای ناشایستی دارد. ما گزارش های زیادی داریم که خانواده ها فرزندانشان را طرد می کنند و این فرزندان به طبع آینده ی خوبی نخواهند داشت و خیلی نگران کننده است. گزارش های زیادی هست، حتی یک گزارش داریم که در یکی از روستاهای رشت به اسم « آگه بیشه» پدری فرزند بیست ساله خودش را با بنزین آتش می زند وقتی که می فهمد پسرش همجنسگرا است.

این مواردی که در جامعه اتفاق می افتد لزوم وجود اینچنین سازمان هایی را بیشتر تایید می کند و باید دفاع کرد، باید آگهی رسانی کرد که گرایش های جنسی طبیعی هستند و نباید به خاطر آنها این افراد تحت ظلم و ستم و شکنجه قرار گیرند

**بهنود مکرئ:** آقای آرشام پارسی من می خواهم از همکارانم خواهش بکم که تکه هایی از صحبت های آقای احمدی نژاد در سفرشان به آمریکا که در دانشگاه کلمبیا گفته اند را پخش کنند، من هیچ توضیح خاصی یا نظری در این زمینه نخواهم داد بعد از شما خواهش می کنم که راجع به صحبت های ایشان نظر دهید. با هم نگاه می کنیم:

( احمدی نژاد: ما در ایران اولاً همجنسباز مثل کشور شما نداریم، در کشور ما چنین چیزی وجود ندارد، در ایران این چیزها وجود ندارد، در ایران چنین چیزی اصلاً وجود خارجی ندارد، من نمی دانم چه کسی این حرف را به شما زده است )

آقای آرشام پارسی اینها بخش هایی از صحبت های جنجالی آقای احمدی نژاد بود که نظرات متفاوتی را در محافل و مجالس بین المللی هم به دنبال خودش داشت شما در رابطه با صحبت های آقای احمدی نژاد چه نظری دارید ؟

**آرشام پارسی:** خیلی از رسانه ها بعد از سخنرانی آقای احمدی نژاد گفتند که رئیس جمهور ایران هیچ اطلاعی در ارتباط با جامعه ندارد و از آمار وجود همجنسگرایان بی اطلاع هست و این قضیه را به تمسخر گرفتند ولی ما معتقد هستیم که ظرافت خیلی خاصی در این اظهار نظر وجود دارد و این در واقع اعلام موقعیت دولت جمهوری اسلامی هست. هیئت ارسالی جمهوری اسلامی به آمریکا دقیقاً اطلاع داشتند که چنین سنوالی پرسیده خواهد شد به دلیل اینکه سال گذشته آقای خاتمی در دانشگاه شیکاگو سخنرانی داشت و با اینچنین سنوالی مواجه شد پس آقای احمدی نژاد می دانستند که در آمریکا با این سنوالمواجه خواهند شد و آمادگی کامل داشتند، وقتی که می گویند ما همجنسگرا نداریم به طبع سنوالمبعدی که چرا آنها را مجازات می کنید و چرا آنها را شکنجه می کنید به وجود نخواهد آمد، اگر آقای احمدی نژاد می گفت، بله همجنسگرا داریم سنوالمبعدی این بود که چرا اعدام می شوند، پس وقتی که می گویند همجنسگرا وجود ندارد در ایران به این معنی است که سنوالمبعدی پرسیده نشود، ما به هیچ عنوان تمایل نداریم در این رابطه صحبت کنیم و قاعدتاً حقی هم برای آنها نخواهیم داد. یکی از روزنامه نگاران به تمسخر نوشته بود که زنان باید بروند شکر کنند که آقای احمدی نژاد نگفت زن در ایران نداریم چون سنوالمبعدی این بود که چرا حقوق زنان رعایت نمی شود

**بهنود مکرئ:** آقای پارسی یک نکته مطرح می شود که سازمانی که شما بنیان گذاشتید و در طول این مدت فعالیت های مختلفی انجام داده،

چگونه با کسانی که در ایران هستند در ارتباط است چه کمک‌ها یا مشورت‌هایی را می‌تواند در اختیارشان بگذارد، در این زمینه شما چه عملکردی داشتید طرف ماه‌های گذشته

**آرشام پارسی:** ارتباط ما با جامعه داخل ایران از طریق اینترنت و گاهی از طریق تلفن هست و ما نشریه‌ای داریم که ماهانه چاپ می‌شود به نام چراغ که به فارسی هست و سعی می‌کنیم نشریه‌مان را برای آگاهی‌رسانی به جامعه ارسال کنیم، به صورت پی‌دی‌اف و به صورت آنلاین وجود دارد که سعی می‌کنیم مقالاتی داشته باشیم در ارتباط با گرایش‌های مختلف جنسی و به جامعه داخل ایران این آگاهی را بدهیم، هرچند جامعه خارج از ایران هم همینطور احتیاج به این آگاهی‌رسانی دارند که همجنسگرایان چه کسانی هستند و چه حقوقی دارند و جامعه را آشنا کنیم. فعالیت‌های دیگری که سازمان ما دارد برای دگرباشان، اگر تعدادی از دگرباشان با خطر مواجه بشوند و تصمیم بگیرند از کشور خارج شوند سعی می‌کنیم پروسه پناهنگی آنها را پیگیری کنیم، در سال ۲۰۰۷ سازمان ما موفق شد به بیش از ۸۰ نفر از دگرباشان کمک کند و آنها اقامت بگیرند که ۸۰ درصد آنها به کانادا می‌آیند و ده درصد به ایالات متحده آمریکا و ده درصد به اروپا. ما مشاوره‌های تلفنی هم داریم و مشاوره‌های ایمیلی که اگر بچه‌ها با مشکلی مواجه شوند تماس می‌گیرند و نظر می‌خواهند و اگر احتیاج داشته باشند پاسخ سئوال‌های آنها را از دیگران می‌گیریم و ارتباط برقرار می‌کنیم میان آنها و پزشکان و مشاوره‌های اجتماعی تا بتوانیم مشکلاتشان را حل کنیم.

**بهنود مکر:** واکنش سازمان‌های بین‌المللی به اینچنین نقض حقوق بشری چه هست، شما ارتباطی دارید با نهاد‌های بین‌المللی، چگونه سعی می‌کنید مشکلات دگرباشان را در ایران بازتاب دهید یا منعکس کنید در محافل جهانی

**آرشام پارسی:** ما ارتباطات زیادی داریم با سازمان ملل، با سازمان‌های حقوق بشر از جمله سازمان دیده بان حقوق بشر و دیگر سازمان‌ها و سعی می‌کنیم انتشار دهیم مسائل و مشکلات همجنسگرایان را. اگر شما اخبار را در چند سال گذشته مطالعه کنید، خبری از دگرباشان نبود اما امروزه دگرباشان یکی از تیرهای مهم خبری هستند، خیلی‌ها فکر می‌کنند که از زمانی که دولت آقای احمدی‌نژاد قدرت گرفته است همجنسگرایان تحت فشار زیادی قرار دارند، آمار شکنجه و اعدام بالا رفته است، ولی خوب ما می‌توانیم بگوییم که از آن زمان به بعد انتشار اطلاعات زیادتر شده، ممکن بوده است که قبل از آن هم این اتفاقات می‌افتاده ولی جایی خبری منتشر نمی‌شده، مثلاً در رسانه‌های ارتباط جمعی، روزنامه‌های داخل و خارج از کشور. امروزه همجنسگرایان مسائل‌شان مطرح می‌شود و این خیلی تأثیرگذار خواهد بود و برخوردی که جامعه دارد و این سازمان‌ها دارند می‌توانم آنها را به دو دسته تقسیم کنم، عده‌ای هستند که کاملاً حمایت می‌کنند و عده‌ای خیلی مخالف هستند با اینگونه فعالیت‌ها و فکر می‌کنند که دفاع از حقوق همجنسگرایان و مطرح کردن مسائل آنها گامی هست بر ناپید حمله آمریکا و ما بهانه‌ای می‌دهیم به دست دولت آمریکا که حمله کند به ایران، و عده‌ای هم سعی می‌کنند وضعیت همجنسگرایان را آنچنان تغییر دهند و آنچنان که حقیقی نیست بگویند که یعنی ایران جای خیلی وحشتناکی هست برای آنها و بعضی‌ها هم هستند که سعی می‌کنند بگویند که همه‌ی همجنسگرایان در داخل ایران بسیار زندگی آرامی دارند، هیچ مشکلی ندارند و هیچ اتفاقی برای آنها نمی‌افتد و آنها هم استفاده کنند برای جلوگیری از این اتفاق در هر دو صورت هر دوی این گروه‌ها دارند از همجنسگرایان به عنوان ابزارهای سیاسی استفاده می‌کنند و این درست نیست و هر دوی آنها یک عده با استفاده‌ی منفی و یک عده با تعریف مثبت سعی می‌کنند که از این مسئله استفاده ابزاری کنند، ولی در حقیقت به عقیده‌ی ما به عنوان یک سازمان حقوق بشری باید حقوق همجنسگرایان را فقط و فقط به خاطر حقوق همجنسگرایان رعایت کرد نه هیچ دلیل دیگری.

**بهنود مکر:** آقای پارسی یکی از ابزارها یا وسایلی که همیشه در حکومت جمهوری اسلامی علیه جامعه‌ی دگرباشان استفاده می‌شده اتهام‌هایی است که به آنها می‌بستند، فساد و بی‌بندباری اخلاقی یا خیلی برجسته‌های دیگر که ما می‌دانیم که واقعاً به این صورت نیست و زیاده‌روی‌های بسیار در این زمینه از سوی حکومت صورت گرفته است، نظر شما چه هست در رابطه با استفاده از این ابزار تبلیغاتی یا متهم کردن جامعه دگرباشان به خیلی از صفاتی که به هر حال چندان واقعیت ندارد.



**آرشام پارسی:** جامعه وقتی که نخواهد یک چیزی را بپذیرد راحت ترین کار این است که آن را انکار کند، مثلاً در زمانی که زنان دنبال حقوقشان هستند وقتی که یک زن می خواهد طلاق بگیرد و می گوید من از شوهرم آزار می بینم و می خواهم آرام باشم، خب اولین چیزی که می گویند این است که می خواهد دنبال فساد و بی بندوباری برود چون جامعه نمی خواهد که حقوق او را قبول کند که او حق دارد به عنوان یک انسان آن چیزی که می خواهد باشد و معمولاً هم جامعه همیشه حق ندارد، انگ بستن به مردم برای فرار از پذیرش است، اکثریت هیچ وقت حقانیت نمی آورد وقتی که تمام مردم معتقد باشند این کار درست است ما نمی توانیم بگوییم این اشتباه نیست، خب اکثر مردم دگرجنسگرا هستند و اکثریت با آنها است و به این دلیل نمی توانیم بگوییم همجنسگرایی بد است. اجازه دهید من یک مثال بزنم، گالیله به تنهایی معتقد بود که زمین گرد است و به دور خورشید می چرخد، در آن زمان اکثریت مردم و همه ی جامعه مخالف بودند و می گفتند که کفر می گوید و زمین صاف هست و ثابت است، کلیسا هم او را محکوم کرد به اعدام، الان سالها گذشته، گالیله راست می گفت یا اکثریت مردم؟ اکثریت حقانیت نمی آورد، الان ما می دانیم زمین گرد هست و به دور خورشید می گردد، ولی خب گالیله در آن زمان که می گفت به او هزار و یک انگ می بستند و او را محکوم می کردند، بعضی از حق ها زمان می برد تا متوجه شوند که این حق وجود دارد برای انسان ها

**بهنود مکر:** آقای آرشام پارسی، حدود یک دقیقه ما فرصت داریم که گفتگو به پایان برسد راجع به این جایزه ای هم که شما برده اید یک مقدار توضیح می دهید؟، جایزه حقوق بشر فلیپا دوسوزا که اصلاً چگونه جایزه ای هست و چطور به شما اهدا خواهد شد

**آرشام پارسی:** این جایزه توسط کمیسیون حقوق بشر دگرباشان هر ساله به یک سازمان و یا یک اکتیویست که در راه دفاع از حقوق دگرباشان فعالیت می کند تعلق می گیرد. این جایزه به مبلغ ۵ هزار دلار آمریکا است و علاوه بر ارزش مادی که دارد ارزش حقوقی بسیاری دارد که ما خوشحال هستیم که ایران و سازمان دگرباشان ایرانی امسال موفق شده است که این جایزه را بگیرد و خوشحال هستیم که توانستیم فعالیت هایی بکنیم در راه جامعه در راه دفاع از حقوق بشر، حقوق انسان هایی که ناخواسته مورد تبعیض و مورد ستم جامعه قرار می گیرند و بسیار خوشحال هستیم که این جایزه به ما داده شده و در راه گسترش حقوق بشر و دفاع از حقوق دگرباشان استفاده خواهد شد و امیدوارم آینده ی روشنتری در پیش باشد.

**بهنود مکر:** آقای آرشام پارسی با سپاس از شرکتتان در برنامه ی شباهنگ، برایتان روز و شب خوبی را در تورنتو آرزو می کنم، خدانگهدار

**آرشام پارسی:** ممنونم

سلام خانم ساقی عزیز

هم به شخص شما و هم به سازمان تبریک میگم بخاطر جایزه ای که سازمان از طرف انجمن ... گرفته است.

امشب وقتی از برنامه شباهنگ صدای آمریکا مصاحبه آقای آرشام پارسی رو می دیدم همراه خانواده، دلم می خواست گریه کنم، دلم می خواست تا می تونم هوار بزنم و شادی کنم، اما باز طبق معمول تنهای تنها و ساکت و بیصدا تو دلم خدارو شکر کردم و به همه هم احساساتم بیصدا از همیشه تبریک گفتم.

و به مطلب جالب که همه اعضای خانواده ی من با چنان هیجانی به آقای آرشام پارسی نگاه و گوش می کردند که انگار به معمای عجیب و غریبی که در فضا مطرح شده است دارن فکر میکنند و جالبتر این بود که وقتی من به کمی فقط به کمی راجع به آقای آرشام و کلا همجنسگرایان توضیح دادم و اینکه این سازمان در دفاع از دگرباشان فعالیت داره میدانی آنان چه گفتند؟ گفتند: آفرین به این آقای پارسی. انگار بهشت را به من دادند. میدانید، واقعا وقتی مردم از طریق رسانه ها با این عناوین و این برنامه ها و اشخاص و سازمان هایی که از حقوق افرادی که به هر دلیلی مورد ظلم هستند دفاع میکنند، آشنا میشوند نه تنها به آنها حق میدهند بلکه برایشان خیلی راحت و خیلی قابل درکتر می شود که با مقوله ای مثل همجنسگرایی کنار بیایند. حالا من نتوانستم خیلی راجع هوموها حرف بزنم بخاطر اینکه نخواستم لو بروم یا اینکه به من مشکوک بشوند اما باور کنید همان چهره و همان گفته های آقای آرشام پارسی و همینکه مردم میبینند و میفهمند که این سازمان به فکر است و در تلاش است که برای یک اقلیتی کاری بکند، تحسینش میکنند و همین مسائل باعث میشود که اذهان هر چه ساده تر و هر چه عمیقتر به این واقعیات فکر کنند و در نهایت با حسی حمایت کننده این حقایق را بپذیرند. این جور برنامه ها به خاطر همین حسی که در اعضای خانواده ی من ایجاد کرد بسیار موثر هستند امیدوارم بارها تکرار شوند و آنقدر که همه مردم با آن انس بگیرند. خواهش میکنم سلام من را به آقای آرشام پارسی برسانید و اگر شد اصلا همین ایمیل من را برایشان بفرستید تا خودشان شخصا بخوانند.

ر . م .

مامان نشسته پشت سرم به دزه قلم داره تند میزنه .... احساس میکنم که همه تو خونه نگفته میدونن که چرا من به زور میخوام صدای آمریکا نگاه کنم.....مامانم کلاً موجش با همجنسگرایی منفیه(!) به بار هم با من سر بسته در این باره حرف زدیم که نتیجتش این شد که مامانم معتقد بود که با کمک روانشناس که مامان قبلن باهاش در این مورد حرف زده و البته کمک خودم میتونه منو درمان کنه(!) بعدش هم به جر و بحث و بعدش هم به قهر کوچولو.....

بابام که از اولش با این مسئله عادی برخورد کرده بود تو اون مصاحبه قبلی که از صدای آمریکا پخش شد که مانی زانیار هم بود واکنش بابا خیلی امیدوار کننده بود و تقریباً داشت از گی ها دفاع میکرد و البته با غرلند مامان و اخوی بزرگ این جانب مواجه و مقابله میکرد....

خلاصه بماند که من چه آدم هنرمندی هستم(!) که هر موقع مصاحبه ای چیزی پخش میشه خانواده را با چه ترفندی میکشونم جلوی تلویزیون. امشبیم به محض اینکه صدای آرشام پخش شد به هو همه ساکت شدن و گوش دادند. متاسفانه بابام به اخلاقی داره اونم اینه که نمیگذاره حرف طرفش تموم شه و بعد اظهار نظر کنه. امشبیم مطابق معمول وسط حرفای آرشام بابام شروع کرد به تعریف خاطره ای از یکی از دخترای انگلیسی که اون موقع به بابام پا نداده و به دوس دختر داشته و لزیبن بوده. پسر خالم و زنش از اون نظری میدادن که میخواستیم بزخم جفتشونو له کنم زن پسر خالم میگفت: من فکر میکنم این مسائل رو آمریکا درست کرده که جوانای آمریکایی که اینطورین کمتر خجالت بکشن!!!!!!

این نظرات گهر بار ادامه داشت تا اینکه بابا گفت تو به برنامه شنیده که میگن ۱۰ درصد کل مردم همجنسگرا هستن و بابا با تاکید خاصی لفظ همجنسگرا رو ادا میکرد (!)

و گفت که از نظر اون این تعداد خیلی زیاده و اغراق آمیزه. مامانم تمام این مدت اخم از چهرش دور نمیشد و سعی میکرد اصلاً نگاهش به من نیافته، به جورایی خندم می گرفت. به سری جمله های آرشام را تکرار میکردم تا سخنوری بی پایان بابام باعث نشده باشه که چیزی از صحبت از قلم بیفته وقتی داشتم این جمله که آدم نباید چیزی رو که نمیشناسه انکار کنه رو تکرار میکردم صدای مامانم در اومد داشت به در (که در اینجا زن پسر خالم بود) میگفت که بنده که دیوار بودم بشنوم: اینا رو (گی ها رو) تو خود خارجم مسخره میکنن من خودم سوئد بودم تو خیابون با دست نشونشون میدادن. همسر محترم پسر خاله عزیزم هم با علامت سر تصدیق میفرمودن. خلاصه مامانم دیدنی بود از انکه میدید بابا اینقدر طرف منه عصبانی بود با گفتن این جمله سعی کرد خودش رو آروم کنه منم در عین اینکه قلم تند میزد برگشتم و به جمعی که پشت سرم بودم خندیدم و اومدم تو

اتاقم!!!!

... و حکم اعدام اجرا شد بی آنکه گناهکاران واقعی، همان مجرمان اصلی، بازخواست شوند. آه که دیر زمانی است عدالت، خود در سرزمین بی عدالتی به دار آویخته شده.

"ماکوان" زنده است و "ماکوان"ها زنده اند مادام که من و تو زنده ایم، مادام که سرخ عاطفه لابلای آبی احساس جاری ست و مادام که پیشانی من قبله ی عطر خوش پیکر همجنس ام را جستجو می کند. بوی سرخ داغم در مشام جلادان غاصب سرزمین مادری، چه آزاردهنده است. بگذار بدانند تا چه کران برآن است فهم این پیکار سرخ. الیاف طناب سرد جهل را به رخ ام می کشند درون حجم مسموم مشتکی یاوه ی انسان ستیز بنام "احکام، احکام پوچ و بی پایه و



اساسی که تنها ریشه در سطح امواج باد دارد.!"

و در حجره های متعفن فیضیه های آیات عظام، موش های حقیر کوچک تقلید، نشخوار شیطان و خبثت می کنند، همانان که سطرهای سفید و بی گناه کاغذ را با محتوای اندیشه ی تاریک خود، سیاه و محکوم می کنند، قاتلان بالفطره آزادی و عفویتی شایع و لاعلاج در پیکره ی غضب شده ی ایران اند.

حاکمینی که عشق را سلاخی می کنند چه کوردل و بیخردند که خدا را سلاخی می کنند. عجیب نیست انتظار چنین خودشیرینی هایی، در محضر آیات عظام! که شناسنامه ی هویت بی هویت شان است از هزاران مضمون پلید و بی اصل و ریشه شان. خدایانی مجسم که جز به خاک و خون کشیدن و جلادی نصیبمان نکرده و نخواهند کرد. بگذار بدانند که سفاکان قرن حاضرند که فی الواقع شیاطین مجسم اند. جهشی به وسعت حجم ضربه ی پتکی غول آسا در لطافت این ضرب المثل نهفته است که حس رهایی و آزادگی را در ذهن و جان بیدار می کند؛ "درسایه ی روباه پناه نگیر حتی اگر شیر تو را از هم بدرد".

براستی چه فرق می کند اگر که پرونده ی سیاه قطور جمهوری اسلامی تا چه حد سیاه تر و قظورتر باشد، آیا جز این ست که دل های سیاه و پر کینه ی حاکمان آن وامگیر تاریکی هاست؟ دیری نخواهد پایید که گستره ی این حاکمیت سیاه متعفن در میان فغان های بی پناه و خموش و پرضجه ی قلب های بی گناه تشنه ی آزادی محو و نیست خواهد شد. گستره ی ناحق و غضب شده ای که لحظه به لحظه عرصه را بر کوخ نشینان دیروز، همان کاخ نشینان امروز تنگ تر و تارتر می کند.

تو ای همدرد، آگاه باش که در گذرگاه قصابان روحانی مآب بی اصل و نصب، راه ریز را جستجو کنی.

توان و نیروی تو با قدرت و فریاد من، ریشه ی ضعیف و بی بنیان حاکمان ظلم و جور سرزمین مادری مان را به باد فنا خواهد داد.

دوستت دارم ای همجنس من، دوستت دارم و عشق بی پایان ات را از ژرفترین عناصر هستی ام فریاد می زنم تا امواج خروشان و سرکش و بی پروای آن با هجومی سیل آسا اثری از شیطان پلید جمهوری اسلامی با تمامی متعلقاتش، برجای نهد.

فقدان نور رنگین تابیده از منشور عشق با تکرنگ نور سفید همصدایی و توجه به لحظه های قربانی شده ی پر ارزش مان، متبلور خواهد شد و آنچه آموخته ایم را برای تحقق آرزوهایمان به ودیعه میگذاریم، آنچه از جنس من و توست، از فریاد و صدای ماست.

پس تو ای شریر پست، بدان که تا صدا در حنجره دارم، تا نور، قراول من ست و تا توان در شعور و قدرت در نوشتن، بر سیاه دژخیم تو خواهیم تازید، پس از من کسی دیگر و پس از او همصدایی دیگر. ما بر تو خواهیم تاخت تاجهان بر تو بتازد.

تو از فقدان نور و آگاهی رنج میبری و من از به زانو در آوردن تو، نور خواهیم ساخت.

هنوز زنده ام، هنوز عشق به همجنس در تار و پود هستی ام موج می زند، هنوز اشک های چشمانم و قطره های باران خوش بوسه ی همجنس ام طراوت می بخشد بهار وجودم را تا سردی بی عاطفه ی نادانی ات را به گرمای آگاهی تبدیل کند.

آه که چقدر فقدان آگاهی و نور در تو مشهود است اگر تو خالق آن فقدانی پر واضح که عمر کوتاهت زود به پایان خواهد رسید، این نویدی است که به جامعه ی دگریاشان می دهم. آه که چقدر دل شادم که می دانم بزودی زود، نور در سرزمینم خواهد بارید و ماکوان ها همانند گل های سرخ در جای جای آن خواهند روید و در آن موسم خوش، آنگاه که باران می زند، آفتاب، آسمان را با رنگین کمان نقاشی می کند و ما از زندگی لذت خواهیم برد. اگر جلادی، اگر غاصب سرزمین مادری مان هستی بار بی ثمرت را ببند که سیل نور در همه جای ایران رخنه خواهد کرد حتی درون بار بسته ی بی برت. آنگاه تو دیگر نیستی و جایگاه تاریک و سیاهت را که جز نومیدی و تباهی، و رنج و شکنجه با خود نداشت روشنایی و سپیدی، امید و زندگی، و شکوه و لذت در برخواهد گرفت. وه، که تا چه حد مسرورم.



ازدواج همجنس گراها و اداره مهاجرت کانادا:

ازدواج در تمامی کشورها مذاهب و فرهنگهای دنیا رایج است و قوانین، حقوق، مراسم، محدودیت های مذهبی و قانونی مختلفی برای این منظور در نظر گرفته شده است. تا سال های اخیر هیچ کشوری ازدواج بین دو همجنس را به رسمیت نمی شناخت. اما این مسئله توسط کشور هلند تغییر یافت. در حال حاضر پنج کشور (و یکی از ایالت های آمریکا) وجود دارند که ازدواج بین دو همجنس را به رسمیت می شناسند و همچنین قوانین و مسئولیت هایی همانند ازدواج عادی برای این گونه ازدواج قائلند.

در کانادا ازدواج توسط دولت فدرال تعیین می شود اما دولت ایالتی بر آن نظارت دارد. فرآیند ازدواج دو همجنس توسط يك جفت شروع شد که به دادگاه مراجعه کرده و از دولت ایالتی درخواست ازدواج کردند و موفق شدند. اولین ایالتی که توسط دادگاه در تاریخ دهم جون سال ۲۰۰۳ مجبور به رسمیت شناختن ازدواج دو همجنس شد، ایالت اونتاریو است که ۴۰ درصد جمعیت کانادا در این ایالت زندگی می کنند. دادگاه ها در ایالت های مختلف یکی پس از دیگری این مسئله را ادامه دادند تا سرانجام دولت فدرال قانون به رسمیت شناختن ازدواج دو همجنس را تصویب کرد. اگر چه قوانین مهاجرتی کانادا قبل از تغییر قانون نوشته شده بود اما اختلافی بین جنسیت ها قائل نبود. یعنی در قانون ازدواج اسمی از شوهر همسر مؤنث یا مذکر بکار نرفته است. بدیهی است که اداره مهاجرت ازدواج های قانونی کانادا را به رسمیت می شناسد.

چگونگی قوانین به رسمیت شناختن ازدواج غیرکانادایی:

این ازدواج ها باید هم مطابق با قوانین کشوری که ازدواج در آنجا صورت گرفته و هم مطابق قوانین ازدواج کانادا باشند و به غیر از این، اشاره ای به جنسیت در این تعریف وجود ندارد.

تقریباً يك سال قبل از زمانی که ازدواج بین دو همجنس در ایالت های کانادا یکی پس از دیگری به رسمیت شناخته شود، این کشور يك سیاست موقت در مورد اسپانسرینگ پ(حمایت) همسر در پیش گرفت که در آن ازدواج دو همجنس فقط در حد تشکیل خانواده به رسمیت شناخته می شد (نه بیشتر). یعنی ازدواج دو همجنس (حتی ازدواج کانادایی) از نظر اقتصادی بی اعتبار بود چه برسد به مهاجرین پناهنده و ... . من چندین بار با مدیران بخش سیاست اجتماعی صحبت کردم و آنها به من توضیحاتی نامشخص در مورد اینکه چرا آنها نمی توانند ازدواج بین دو همجنس کانادایی یا خارجی را به رسمیت بشناسند دادند.

حتماً فکر می کنید که این مسئله از زمانی که (نوزدهم جولای سال ۲۰۰۵) دولت فدرال کانادا ازدواج بین دو همجنس را همانند ازدواج عادی قانونی کرد، حل شد؛ اشتباه می کنید. آنها همان سیاست موقت را در این مورد هم پیش گرفتند. در تاریخ ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۶ بود که رئیس سیاست اجتماعی کانادا بخشنامه ای صادر کرد که در آن تمام ازدواج های قانونی بین دو همجنس (در حال حاضر آنهایی که در کشورهای هلند، بلژیک، اسپانیا، کانادا، آفریقای جنوبی و ایالت ماساچوست در آمریکا انجام شده اند) برای اداره مهاجرت کانادا به رسمیت شناخته می شد.

متأسفانه سیاست موقت کانادا در این مورد تا دسامبر سال ۲۰۰۷ تغییر نکرده بود. به این معنی که برخی از افسران مسئول صدور ویزا که از

بخشنامه ۱۸ دسامبر ۲۰۰۶ بی خبر هستند هنوز همان مقررات پیش از ۲۰۰۶ را اجرا می کنند.

از این گذشته در نوامبر ۲۰۰۶ من در VIP يك کنفرانس مربوط به مهاجرت در کنار مدیر سیاست اجتماعی نشسته بودم و عصر آن روز از او سوال کردم و در مورد نقض قانون و تبعیضی که در برابر ازدواج همجنسگرایان وجود دارد شکایت کردم. بخشنامه ای که سه هفته بعد از آن جریان صادر شد

احتمالاً بخاطر همسو شدن شکایت من و شکایت دیگران بوده است. به هر حال فکر می‌کنم که در این زمینه بی‌تأثیر نبودم.

در حال حاضر تمامی ازدواج‌های قانونی بین دو همجنس از نظر اداره مهاجرت مورد قبول است.

در اینجا باید برگردیم به تعریف ازدواج. ازدواج باید در محلی که انجام شده معتبر باشد. به این معنی که هر دو طرف ازدواج باید تمامی ملزومات و محدودیت‌های کشوری که ازدواج در آن صورت گرفته را رعایت کرده باشند. و یا اگر ازدواج در کانادا صورت گرفته باشد باید شرایط ملزوم را احراز کند. برای مثال خواهر و برادر در قانون کانادا نمی‌توانند ازدواج کنند درحالی‌که در بعضی کشورها این امر امکان‌پذیر است.

مسئله‌ای که ممکن است برای کسانی عمل جراحی جنسی انجام داده‌اند جالب باشد اینست که اداره مهاجرت برای ازدواج اینگونه افراد به جنسیتی که هنگام تولد داشته‌اند توجه می‌کند نه بعد از جراحی، یعنی تغییری که در جنسیت فرد بعد عمل جراحی صورت می‌گیرد مورد توجه نمی‌باشد.

به غیر از کشورهای مذکور، کشورهای آلمان و انگلستان نیز بعضی از قوانین ازدواج عادی را برای ازدواج دو همجنس قائلند اما مانند کشور کانادا تمامی امتیازاتی که ازدواج غیرهمجنس‌ها دارند را برای ازدواج غیرهمجنس به رسمیت نمی‌شناسند.

سئوالی که معمولاً مطرح می‌شود این است که: آیا ما می‌توانیم در یکی از سفارت‌های کانادا ازدواج کنیم؟ متأسفانه پاسخ این سئوال معمولاً منفی می‌باشد به این دلیل که ازدواج‌هایی که در سفارت کانادا انجام می‌شود تحت قوانین کشوری صورت می‌گیرد که سفارت در آن قرار دارد و شامل قوانین کانادا نمی‌شود.

به هر حال اداره مهاجرت کانادا تمام ازدواج‌های قانونی همجنسگرایان را برای مهاجرت به رسمیت می‌شناسد. مهم نیست که کشوری ملی شما یا جایی که در آن زندگی می‌کنید این ازدواج را برسمیت بشناسد یا نشناسد فقط شما باید حتماً در تمامی درخواستنامه‌های اداره مهاجرت کانادا زوجه خود را معرفی کنید.

برای کسب اطلاعات بیشتر به لینک

<http://cic.gc.ca/english/resources/manuals/index.asp>

مراجعه کنید. همچنین قسمتی که مخصوص موارد ازدواج می‌باشد را می‌توانید با مراجعه به لینک

<http://cic.gc.ca/english/resources/manuals/op/op02e.pdf>

دریافت کنید. قسمت‌های مربوط به ازدواج را می‌توانید بین ۲۷-۵ تا ۳۲-۵ و ۴۰-۵ تا ۴۱-۵ پیدا کنید.

من به دنبال پیشنهادات شما برای مطرح کردن موضوعات مختلف هستم. موضوعاتی که احتیاج دارید درباره آنها اطلاعات کسب کنید. می‌توانید پیشنهادات خود را به آدرس [Cheraq@gayimmigration.ca](mailto:Cheraq@gayimmigration.ca) برای من بفرستید.

موضوع ماه آینده مرور است بر قوانین اداره مهاجرت کانادا در مورد روابط خویشاوندی و فامیلی.

سازمان CIC اخیراً اطلاعاتی در مورد اشخاصی که می‌توانند نمایندگی شما را در امر تکمیل درخواستنامه‌های اداره مهاجرت به عهده بگیرند، منتشر کرده است:

<http://cic.gc.ca/english/information/representative/verify-rep.asp>

به خاطر داشته باشید اشخاصی که برای کمک کردن به امور مهاجرتی و یا نمایندگی شما در CIC پول می‌گیرند باید حتماً از وکلای قانونی کانادا و یا از اعضای سازمان CSIC باشند.



مهدی ندافی فرزند عظیم سال ۱۳۶۵ از استان لرستان در حال حاضر در زندان اوین و به دلیل وضعیت خاصش در انفرادی محبوس است او یکسالش بود پدرش را از دست داد و در سن شانزده سالگی مادر فوت کرد پس از فوت مادرش دیگران او را طرد نمودند او به دلیل دو جنسه بودن نتوانست ادامه تحصیل دهد به تهران آمد و دوست دو جنسه ای یافته و با وی در یک منزل اجاره ای زندگی می کرد تا اینکه در سال گذشته اتفاقی برای وی رخ می دهد . مهدی در تشریح این اتفاق می گوید :

« در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۱۶ محمد و مرتضی آمدند تحت طاوس چون می دونستند جای دو جنسه ها اونجاست اونجا و کریمخان ، ونک ، پارك دانشجو گفتم دو جنسه ام من نمی تونم با شما بیایم ولی می خوام به من از نظر مالی کمک کنید اونها من را بردند به منزل مرتضی ، من را انداختند داخل و درب را قفل کردند من را داخل اتاق خواب بردند و تا ظهر بود من را مورد آزار و اذیت قرار دادند من تا ظهر زجر می کشیدم تا چند ساعت دست و پای من را که بسته بودند باز کردند من را لخت کرده بودند رفتم تا درب را باز کنم دیدم بسته است من را گرفتند زدند خواستم داد و فریاد کنم یکی از آنها که خیلی هیکلی بود من را کتک زد به چاقوی کوچک برای میوه که خیلی کوچک بود داشتم یادم افتاد چاقو پیشم است من چاقو را نشون دادم و گفتم اگر بیایم نزدیکم درب را باز نکنی خودم را می زنی مرتضی بدتر حمله کرد ولی محمد کنار ایستاده بود و من نفهمیدم چی شد يك دفعه دیدم سرش را آورد پایین و دیدم سرچاقو يك ذره سیاه و خون آلوده او به برادرش زنگ زد برادرش من را سوار توپوتا کرد و با يك قمه مرا تهدید کرد من را کلانتری بردند و گفتند که چیزی نگویم بعد مرا بردند کلانتری ، من تونستم مقداری از حرفهایم را بزنم تا اینکه برادرش آمد و نتوانستم حرفی بزنم بعد من را بردند دادسرای ارشاد و از آن زمان فرستادند زندان .

از ۸۵/۱۰/۲۳ وارد زندان شدم در حال حاضر من را در سوئیت نگهداری می کند آنجا انفرادی است از صبح تا شب هیچ کاری نمی کنم در اینجا اعصابم خرد شده نه هوا خوری می برند اطاقی که من هستم ۹ متر است دستشویی و حمام هم داخل همانجاست برای شام و نهار من را می بردند بیرون و غذا می دهند و درب را مجدد می بندند .

من هیچ کس را ندارم و زندانم برای من خیلی سخت است دوست دارم از زندان بیرون بروم و از این وضعیت و گرفتاری نجات پیدا کنم کارکنم و پول تهیه کنم و عمل کنم . تا به حال هیچ کس و هیچ انجمنی به من کمک نکرده ، الان تنها و تنها هستم خودم دوست دارم عمل کنم و ازدواج کنم خیلی دوست دارم مثل یه مادر باشم و ازدواج کنم این آرزوها را باید به گور ببرم .

مهدی حاضر است به خاطر عمل جراحی و تعیین وضعیت خود کلیه اش را به فروش رساند . وی می گوید : رفتار مسئولین با من بد است اکثر زندانیها که از پیش من رد می شدند به من توهین می کنند نمی دانم چه کار کنم در زندان به من زیاد اهمیت نمی دهند از زندان خسته شدم اعصابم خورده تحمل ندارم هیچ هم صحبتی ندارم .

شبها تا صبح بیدارم و فقط فکر می کنم صبح تا ساعت ۱۰ می خوابم و بعد بیدار می شوم سوئیت را نگاه می کنم گلهای پرده را می شمارم کاشکی من را درکم می کردند هیچ کس من را درک نمی کند .

**مهدی توسط شعبه ۱۰۸۸ دادگاه عمومی تهران به دو سال حبس و پرداخت دیه در حدود هجده میلیون و پانصد هزار تومان محکوم شده است با درخواست تجدیدنظر شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر حبس وی را به ده ماه تخفیف داد . هم اکنون مهدی در زندان بوده و برای نجات وی از زندان نیاز است مبلغ دیه پرداخت شود.**

تهران ۱۳۸۶/۹/۹

به مناسبت شصتمین سال اعلامیه جهانی حقوق بشر  
جمعیت ایرانی حقوق بشر (شمال کالیفرنیا) برگزار می کند  
سمینار بررسی موانع رعایت و ترویج حقوق بشر در ایران  
۲۰ تا ۲۲ جون ۲۰۰۸ در سن خوزه کالیفرنیا

مهرانگیز کار - دکتر کریم لاهیجی - دکتر منصور فرهنگ - دکتر رضا افشاری - دکتر احمد کریمی حکاک - دکتر ناهید مظفری - دکتر ژاله پیرنظر -  
الهه امانی - فریبا داودی مهاجر - پرستو فروهر - منیره برادران - ایرج مصدافی - دکتر هادی قائمی - بهاره منشی رودسری - مهدی کوهستانی -  
دکتر انتونی چیس - ندا شهید یزدی - محمدرضا معینی - دکتر علیرضا عزیزی - دکتر سهیلا وحدتی - آراز فنی - آرشام پارسی - حسین ماهوتیها  
- دکتر کاوه احسانی.

در چهار دهه گذشته، ایرانیان معترض به استبداد حاکم بر کشور، در افشای نفی و نقض حقوق بشر فعال بوده و در جلب توجه جهانیان به ماهیت ضد  
دموکراتیک عناصر و منافع مسلط بر ایران دست آوردهای قابل تقدیری داشته اند.

در سالهای اخیر، اینگونه فعالیتهای گسترش یافته و دفاع از حقوق بشر برای دگر اندیشان ایران ارج و اولویت بیسابقه ای یافته است. با وجود این  
تحول امید بخش، هنوز تعداد ایرانیانی که بطور مستمر و مشخص برای ترویج فرهنگ حقوق بشر کوشش میکنند اندک است و بندرت دیده میشود که  
برخورد با وضعیت حقوق بشر در ایران از محکوم کردن رژیم و متهم کردن صاحبان قدرت به شقاوت و قانون شکنی فراتر رود. در دو دهه اخیر،  
پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی تحقیقات بدیع و بارزی در باره وضعیت حقوق بشر در ایران منتشر کرده اند که توجه ناظرین بین المللی را جلب نموده  
ولی ایرانیان مقیم خارج به اینگونه مطالعات توجه کافی نداشته اند. بخش عمده ای از گزارشهای مستند در باره نقض حقوق بشر در ایران بوسیله  
سازمانهای بین المللی تهیه و منتشر شده و کمک جامعه ایرانی به این سازمانها بسیار ناچیز بوده است.

هدف جمعیت ایرانی حقوق بشر در شمال کالیفرنیا در برگزاری این سمینار طرح بحثی گسترده و فرا جناحی (*non-partisan*) در باره وضعیت حقوق  
بشر در ایران و کندوکاو چالشهایی است که در برابر فعالان حقوق بشر قرار دارد. واژه (*non-partisan*) که ما فعلاً آن را فرا جناحی ترجمه کرده ایم در  
جوامع باز به بینش و عملکرد مافوق مواضع و تمایلات خاص ایدئولوژیک اطلاق میشود.

فرا جناحی بودن در رابطه با حقوق بشر به معنی بیطرفی، غیر سیاسی و یا غیر ایدئولوژیک بودن نیست، بلکه مفهوم آن بر این فرض استوار است که  
در رابطه بین مردم و دولت و نیز در روند تکامل و تعیین معیارها و ارزشهای حاکم بر زندگی انسانها، تصمیمات حقوقی و مدنی باید متأثر از اصول  
مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد. گفتن ندارد که تاکنون هیچ کشوری تمامی اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را مراعات نکرده  
است و این نزدیکی یا دوری به مراعات این اصول است که درجه مدنیت ویا دموکراتیک بودن هر جامعه ای را تعیین میکند. لذا اگر تجربیات تاریخی  
رامعیار قرار دهیم، آن دسته از احزاب و گروههایی که دستیابی به خواسته های خود را فقط از طریق بکارگیری روشهای دموکراتیک میسر میدانند،  
باید حمایت فرا جناحی از حقوق بشر را متمم و مکمل برنامه ها و فعالیتهای خود محسوب دارند. برگزارکنندگان سمینار بر این باورند که نهضت نوپای  
دموکراسی ایران نیاز مبرمی به اشاعه اهمیت سیاسی و اجتماعی بینش و رفتار فرا جناحی با مسائل و مقولات حقوق بشر دارد.

هدف دیگر سمینار این است که گفتمان حقوق بشر را از توجه منحصر به عملکرد و ادعاها و توجیهات حکومت فراتر برده و چالشهایی را که در زمینه  
های رفتاری و فرهنگی و تاریخی در برابر رعایت و احترام به حقوق بشر در جامعه ایران قرار دارند مورد مطالعه قرار دهد، چرا که کوتاهی در شناخت،

پذیرش و ارج نهادن به تکرر عقیده و سلیقه و گوناگونی اولویت های ارزشی در جامعه تنها به صاحبان قدرت سیاسی و توده های مردم محدود نبوده، بلکه در رفتار و گفتار بسیاری از دگر اندیشان و مخالفین رژیم حاکم نیز متبلور است. ما بر این باوریم که بر خورد قاطعانه با این واقعیت بخشی تفکیک ناپذیر از مبارزه برای ترویج فرهنگ حقوق بشر و حرکت بسوی دموکراسی است.

البته بر این نکته باید تاکید کرد که در هنگام دفاع از قربانیان نقض حقوق بشر در قلمرو سیاسی و اجتماعی و یا برخورد با تبعیضات قضائی توجه ما به نهاد های حکومتی و مسئولین دولتی معطوف خواهد بود، ولی وقتی که سخن از اصول حقوق بشر و یا شکستن تابوها و عادات تبعیض آمیز سنتی به میان میاید، ضروری است که بحث با نگاه انتقادی به خویش و جامعه ایران توأم باشد.

بسیار دلگرم کننده است که گفتگو در باره حقوق بشر در بین دانش آموختگان ایرانی بصورت امری رایج در آمده است، اما استبداد حاکم برکشور اجازه نمیدهد که فعالان درون مرز سازمانی تشکیل دهند و اعتقادات و خواسته های خود را در سطح جامعه مطرح کنند. این فرصت تاریخی برای ایرانیان مهاجر و تبعیدی وجود دارد و ارتباطات اینترنتی امکان پذیر کرده است که فعالان خارج از کشور کوششهای خود برای دفاع از مبارزان درونمرز و ارتقاء فرهنگ حقوق بشر در جوامع ایرانیان را در تماس و مشورت مستمر با همفکران و همزمان خود در داخل کشور به پیش برند.

جمعیت ایرانی حقوق بشر در شمال کالیفرنیا (۱) تصمیم دارد بزودی فعالیتهای لازم برای تهیه مخارج و تدارکات سمینار را شروع کند. محل این گردهمائی سه روزه در شهر سن خوزه در ایالت کالیفرنیا و زمان آن از بیستم تا بیست دوم ژوئن سال ۲۰۰۸ خواهد بود.

موضوعات کلی مورد نظر ما برای سمینار بقرار ذیل اند:

- ۱- مفهوم برخورد فراجناحی با مسائل حقوق بشر
- ۲- موانع فرهنگی و اجتماعی ارتقاء حقوق بشر
- ۳- مبارزات زنان و حقوق بشر
- ۴- شکنجه و اعدام در سیستم قضائی حاکم
- ۵- قوانین لائیک، ارزشهای مذهبی و حقوق بشر
- ۶- کارکودکان، اعدام نوجوانان و حقوق بشر
- ۷- تمایلات عام نسبت به شکنجه و اعدام متهمین و محکومین جنائی
- ۸- حقوق شهروندی و اقلیتهای مذهبی، قومی، جنسی
- ۹- شرایط کار، فقر و حقوق بشر
- ۱۰- نهادینه کردن ترویج و ارتقاء حقوق بشر
- ۱۱- روابط بین المللی و حقوق بشر
- ۱۲- آلودگی محیط زیست و حقوق بشر
- ۱۳- حقوق بشر در رفتار و بینش گروههای مخالف رژیم حاکم
- ۱۴- حقوق بشر در ادبیات فارسی

این موضوعات منعکس کننده مسائل و چالشهای کلی برنامه سمینار هستند و هریک از آنها میتواند مبدأ طرح سنولات مشخص تر باشد. علاقمندان به شرکت در این سمینار میتوانند در چارچوب یکی از این مقولات کلی موضوع مشخصی پیشنهاد کنند که برای نگارش یک مقاله تحقیقی ۱۰-۱۵ صفحه ای (فارسی یا انگلیسی) مناسب باشد. ما از همه حامیان و فعالان حقوق بشر، بویژه پژوهشگران و نویسندگان و فعالان سیاسی و اجتماعی دعوت میکنیم که برای شرکت در این سمینار، (ارائه رساله ویا شرکت در میزگردهای بحث) چکیده ای حداکثر یک صفحه ای در باره موضوع مورد نظر خود را برای ما ایمیل کنند تا ما بتوانیم بر مبنای پیشنهادات رسیده، موضوعات و ترکیب میزگردهای بحث را تنظیم کنیم و با شرکت کنندگان در آنها تماس برقرار نماییم.

-----

۱- جمعیت ایرانی حقوق بشر در شمال کالیفرنیا، در سال ۲۰۰۳ توسط گروهی از ایرانیان متعهد به مبانی و اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر میثاق های مربوط به آن تشکیل شده است. در چهار سال گذشته، این جمعیت با برگزاری سخنرانی ها، تجمعات اعتراضی، نامه های اعتراضی به سازمانهای مدافع حقوق بشر و کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، جمع آوری امضا بر علیه نقض حقوق بشر در ایران، برگزاری آکسیون های سراسری در حمایت و دفاع از حقوق زنان، کارگران، زندانیان دگر اندیش و اقلیت ها فعالیت کرده است. این جمعیت با شماره ۳۰۱۱۲۱۱ در ایالت کالیفرنیا به ثبت رسیده است.

اساسنامه این جمعیت از این قرار است.

#### **اساسنامه:**

جمعیت ایرانی حقوق بشر، سازمانی است غیر انتفاعی، فرا جناحی و غیر دولتی که برای گسترش، آموزش و دفاع از حقوق شناخته شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای مربوط به آن فعالیت میکند. این جمعیت شبکه ای از ایرانیان آمریکائی است که متعهد به تحکیم فعالیت های حقوق بشر در ایران است. جمعیت ایرانی حقوق بشر، معتقد است رعایت قوانین حقوق بشر و احترام به شان و منزلت انسانی میتواند از خودکامگی، افراط گرایی، عدم مدارا و خشونت جلو گیری کند. ما معتقدیم هرکس حق دارد که خواستار آن باشد که در صلح، عدالت و با منزلت زندگی کند. این جمعیت برای حفظ استقلال خود ازهیچگونه کمک های مالی دولتی استفاده نمیکند.

## IGLHRC Announces 2008 Felipa de Souza Award Winners

Date: March 4, 2008

For Immediate Release

Contact: Hossein Alizadeh, IGLHRC Communications Coordinator, 212-430-6016

Sarah Tobias, IGLHRC Communications and Research Manager, 212-430-6034



*(New York, NY, March 4, 2008)* - The International Gay and Lesbian Human Rights Commission (IGLHRC) announced today that it would award its 2008 Felipa de Souza Award to two outstanding nominees—the Iranian Queer Organization (IRQO) and Chilean trans activist Andrés Ignacio Rivera Duarte. IGLHRC's Felipa Award recognizes the courage

and effectiveness of groups or leaders dedicated to improving the human rights of lesbian, gay, bisexual, transgender, intersex (LGBTI) and other individuals stigmatized and abused because of their sexuality or HIV status. Each award winner will receive a \$5,000 stipend. The awards will be presented at a special ceremony in New York on April 28, 2008.

"We are so honored this year to be able present this award to two extraordinarily powerful voices for LGBTI human rights," said Paula Ettelbrick, IGLHRC's executive director. "IRQO provides absolutely vital assistance for lesbian and gay Iranians fleeing the threat of death in their home country, literally helping to save and rebuild countless lives and Andrés Rivera has been an enormously courageous pioneer for the rights of trans people in Chile. It is truly our pleasure to honor all that these remarkable activists have done to promote human rights and dignity for LGBTI people."

In 2005, Andrés Ignacio Rivera Duarte, a trans man, founded Organización de Transexuales por la Dignidad de la Diversidad, the first NGO in Chile dedicated to fighting for trans people's rights, which he currently heads. He has worked with government and the local health system to facilitate the evaluation, treatment and surgery of trans people, and organized the first Rancagua debate on the Civil Union Pact. But his work is not just with high-level officials; he also provides direct support to sex workers—visiting them nightly to distribute coffee, food and information about HIV/AIDS. Himself the victim of employment discrimination, he fought a landmark lawsuit, bringing issues of gender identity into the public view, finally winning the right for trans people to legally change their name and sex in 2007.

Founded in 2001 as the Rainbow Group, and known as the Persian Gay and Lesbian Organization until 2006, IRQO serves as the representative of thousands of Iranian queers, giving visibility to a population the Iranian government is aggressively trying to silence. Based in Toronto, Canada, with members working out of Europe and Iran, IRQO has

played a key role in documenting LGBT rights violations in Iran and in mobilizing public opinion to pressure Iranian authorities to end the inhumane treatment of sexual minorities. The organization also helps gay and lesbian refugees around the world to fight deportation orders that would return them to Iran—where they could face torture or the death penalty—and helps them obtain asylum in friendly countries. IRQO strives to increase the self-esteem of Iranian queers by offering phone counseling inside Iran and raising awareness of homosexuality in the Persian-speaking media.

“We are thrilled that the international community has come to acknowledge the LGBT rights struggle in Iran,” said Arsham Parsi, IRQO’s executive director. “We can no longer claim that no one cares about our plight. This is not an award just for IRQO. We accept this award on behalf of all Iranian queers who have been long fighting for their basic human rights. The stipend will allow IRQO to continue its campaign for human rights and to challenge homophobia in Iran.”

“I receive this award with humility and honor,” said Andrés Rivera. “On behalf of murdered trans people, of those who fight to build a more egalitarian and fair world, and of those trans people who day-by-day live with the pain of not being considered human beings.”

Nominations for the Felipa Award are solicited each year from activists around the world. Nominees go through a rigorous review by the staff, board and the International Advisory Committee of IGLHRC. The award embodies the spirit of Felipa de Souza, who endured persecution and brutality after proudly declaring her intimacy with a woman during a 16th Century inquisition trial in Brazil.

Previous Felipa Award winners include: the Blue Diamond Society (BDS) of Nepal; Rauda Morcos, founder of ASWAT (Voices) the first group for Palestinian lesbians; Gays and Lesbians of Zimbabwe (GALZ), the first organization to push for the human rights of LGBT people in Zimbabwean society and to provide counseling services and HIV/AIDS prevention campaigns; Simon Tseko Nikoli, the famed LGBT/HIV activist from South Africa; Jamaica Forum for Lesbians, All-Sexuals and Gays, whose leader Brian Williamson was murdered in 2004; Lohana Berkins, a globally recognized transgender activist from Argentina; and Maher Sabry, the Egyptian activist who notified IGLHRC of the arrests of the Cairo 52, a group of 52 men who were arrested by the Egyptian police at a Cairo gay nightclub in 2001.

For more information regarding IGLHRC’s Felipa de Souza Award and its *A Celebration of Courage* events, visit:

[www.iglhrc.org](http://www.iglhrc.org)

<http://www.iglhrc.org/site/iglhrc/section.php?id=5&detail=835>

## A Seminar on the Impediments to the Observance and Promotion of Human Rights in Iran

Iranian Society for Human Rights

Peace, Justice and Dignity for All

**June 20 – 22, 2008 San Jose, CA, City Hall**

Mehrangiz Kar, Dr. Karim Lahiji, Dr. Mansour Farhang, Dr. Reza Afshari, Dr. Ahmad Karimi Hakak, Dr. Nahid Mozafari, Dr. Jale Pirnazar, Elahe Amani, Fariba Davodi Mohajer, Parastu Foruhar, Monire Baradaran, Iraj Mesdaghi, Dr. Hadi Ghaemi, Bahare Monshi Rudsari, Mehdi Kuestani, Dr. Antoni Chis, Neda Shahid Yazdi, Mohamadreza Moeini, Dr. Alireza Azizi, Dr. Soheila Vahdati, Araz Fani, Arsham Parsi, Hossein Mahutiha, Dr. Kaveh Ehsani.

In the past four decades, dissident Iranians, both inside and outside the country, have exposed violations of human rights in Iran, calling for international attention to the Iranian states' abuses of power. In recent years, such activities have been expanded and defense of human rights has gained unprecedented urgency among dissident Iranians. While this development is encouraging, the number of Iranians engaged in such activities in a sustained manner remains small and those who are involved rarely go beyond condemning the state authorities for committing illegal and cruel acts. There is an impressive body of scholarly studies about the human rights situation in Iran, but few Diaspora Iranians are familiar with these works or have done much to support or praise their authors. Similarly, the bulk of the documented reports about human rights violations in Iran have been produced by international human rights organizations with little material assistance from Iranians.

Iranian Society for Human Rights in Northern California plans to organize a seminar in order to generate an inclusive and non-partisan discussion among interested Iranians on the problems and challenges facing human rights activists in Iran. The idea of a non-partisan struggle for human rights or democracy is very new to our political culture. While recognizing that non-partisanship is not opposed to or a substitute for partisanship, the proposed seminar will explain the central role of non-partisan agents and agencies in promoting a culture commensurate with the idea of human rights. It is true of course that there can be no struggle for human rights or democracy in a country without partisan politics or competing social agendas. It is equally important, at the same time, that non-partisan defense of human rights should transcend all partisanship. Leaders of political groupings or parties can also be non-partisan defenders and promoters of human rights and democracy. An open society needs human and civil rights associations whose goals, strategies and tactics are strictly non-partisan.

The proposed seminar intends to go beyond routine condemnations of the Iranian state and devote some attention to human rights deficits in the context of Iran's history, culture and society. To be sure, when defending victims of human rights abuses in the political realm, or critiquing prejudicial state policies, our activities must be directed at the institutions of the regime and public officials. But when it comes to promoting a culture of human rights or debunking the traditional taboos and discriminatory practices rooted in the culture, we need to observe and advocate a self-critical approach as well. We need to recognize that cultures embody values of identity and solidarity, as well as practices that perpetuate privilege and exclusion.

We need to take our discourse of human rights beyond concerns about state behavior and begin to view the challenges facing us from cultural and historical perspectives. Failure to appreciate the diversity and pluralism of Iranian society is not limited to holders of political power; it even permeates the discourse and behavior of many dissident elements of our people, and we need to counter this reality in a systematic fashion. It is of course heartening that conversations on



human rights have become routine among educated Iranians, even though clerical despotism has made it extremely difficult for them to transform their vision into a sustained project. Diaspora Iranians now have the opportunity to do so and the Internet has made it possible for them to do it in constant contact with like-minded Iranians inside the country. Iranian Society for Human Rights in Northern California(1) will soon begin a fund raising drive and preparation for the seminar. The seminar will be held on June 20-22, 2008 and it will take place in San Jose, California.

The general topics to be considered for the seminar's discussions are the followings:

- 1- The concept of non-partisan human rights activism
- 2- Socio-cultural impediments to the cultivation of respect for human rights
- 3- Women's struggle for human rights
- 4- Torture and capital punishment in Iran's judicial system
- 5- Secular laws, religious values and human rights
- 6- Child labor, juvenile execution and human rights
- 7- Popular attitudes concerning torture or death penalty for convicted criminals
- 8- Rights of citizens and religious, ethnic and sexual minorities
- 9- Work, poverty and human rights
- 10- Institutionalization of human rights activism
- 11- Human rights issues, national foreign policy and international organizations
- 12- Environmental politics and human rights
- 13- Respect for human rights among opposition groups
- 14- Human rights in Persian literature

These topics reflect the general issues and challenges facing Iran's human rights movement and each one of them can be the basis of some specific questions that concern the activists, scholars or analysts. We invite all individuals interested in participating in this seminar to e-mail us a brief abstract of an issue or question that they wish to address in a 10-15 page essay or research paper. We particularly appeal to those working in social sciences, literature, arts and humanities, as well as activists and journalists to consider our invitation (presenting a paper or participating in panel discussions) and send us their suggestions for elevating the quality of the seminar and making it a learning and inspiring experience for all. In anticipation of such a gathering, we hope to receive encouraging responses from interested Iranians so that we can begin to organize the presentations and panel discussions and establish contact with potential participants.

Please e-mail us at: [koshesh@aol.com](mailto:koshesh@aol.com)

-----

1 - **Iranian Society for Human Rights** was established in 2003 by a group of Iranians committed to the sanctity and advancement of the Universal Declaration of Human Rights and related United Nations Human Rights Conventions. In the past four years, the Society has been active in defending and promoting human rights principals by organizing lectures, protests, petition drive and appealing to the United Nations High Commissioner for Human Rights and other international human rights organizations. The Society has also responded to numerous international calls for action in support of prisoners of conscience and other victims of human rights abuse, as well as the rights of women, workers and ethnic, religious and sexual minorities. Iranian Society for Human Rights is registered as a non-profit organization in the state of California.

**Mission:**

IS4HR is a non-profit, non-partisan and non-governmental Human Rights group working to promote and provide a better understanding of the rights defined in the Universal Declaration of Human Rights and all other international covenants. IS4HR is a network of Iranian-Americans committed to strengthening advocacy on human rights issues in Iran. IS4HR believes that building respect for human rights law will ensure that individuals are treated with dignity and will thus curtail tyranny, extremism, intolerance, and violence. We believe that every individual has the right to live in peace and with justice and dignity. In order to maintain our independence, we accept no government funding.

## The issue is torture

When talking about Iranian asylum seekers, activists should be careful not to play the Home Office's game

Scott Long

March 31, 2008

HUMAN  
RIGHTS  
WATCH

Anyone who has spent, as I have, long hours over two years listening to Iranian tales of torture would know just how the controversy over Mehdi Kazemi's asylum claim misses the point.

George Galloway says gays are not executed in Iran, just rapists. Peter Tatchell says Galloway spouts "Iranian propaganda". Neither gets at the gist of Mehdi's case, or of Britain's broken

obligations with regard to torture under international law.

Let's start with the facts.

Homosexual conduct in Iran can get you the death penalty. Penetrative sex acts between men can bring death on the first conviction; non-penetrative activity, up to 100 lashes. Women earn floggings on the first three convictions; four strikes and you die.

Iran's penal code requires four reiterated confessions, or the eyewitness testimony of four "righteous men", to prove lavat, or sodomy. Yet judges are allowed to guess and infer. Moreover, police helpfully provide the witnesses: raiding a party in Isfahan in May 2007, they brought along four men, presumably righteous, to watch.

Torturing and killing gays is legal in Iran: you don't need to view the bodies to prove it. International law bars Britain from returning people to the risk of torture. Britain must give gay Iranians asylum.

Yet despite this clarity, confusion hangs over the situation in Iran. Some activists, trying sincerely to help Mehdi, are helping the British government off the hook.

Peter Tatchell is wrong to assert, without real evidence, that gay men are routinely hanged in public; that mass "pogroms" have led to mass executions in recent years; or that fake rape charges are regularly tacked on to charges of consensual homosexual acts. Nor should anyone's asylum case hinge on such claims. The last documented death sentences for consensual homosexual conduct in Iran were handed down in March 2005. It is not known whether they were carried out. Ramping up the allegations means accepting the government's exaggerated standards of proof. And it can backfire - against people in Iran.

Europe and the US have seen a public campaign in recent years to identify executions - often random ones - in Iran as killings of gay men. Pictures of the horrific public hanging in Mashhad in 2005 of Ayaz Marhoni and Mahmoud Asgari - convicted, in all likelihood, of the rape of a 13-year-old boy while both were minors - spread virally round the world like a postmodern Pieta. Monstrous, yes: but there is no conclusive evidence that they were gay or that consensual homosexual acts had anything to do with their judicial killing. In the months after that, campaigners in the US and Europe repeatedly claimed, without evidence, that hangings for rape in Iran were actually a "pogrom" against gay men. One US paper claimed four men were hanged for "being gay". They turned out to have been convicted of the rape of a woman and

three girls - 10, 7, and 8 years old.

Such mistakes can have dire consequences. In November 2007 in Kermanshah, Makwan Mouloudzadeh, 20, faced the death penalty on false charges of raping several boys seven years before. His accusers retracted their claims. No evidence suggested he had committed any crime under Iranian law.

However, European activists wildly seized on him as another "gay" victim. They organised a mass petition to Ahmadinejad for mercy for "the young Iranian gay". Their pleas sent an inadvertent message: Makwan was innocent of one capital crime, but Europe believed him guilty of another. On December 5, Makwan Mouloudzadeh, probably neither gay nor a rapist, went to the gallows.

Why so much confusion? Why the need to find "gay" victims, even when it endangers a man already on death row?

Emotion makes discussion difficult. People asking what the evidence really is are likely to be called "apologists for Iran". Britain's slammed asylum door indeed breeds desperation. It's crucial to remember, though, that the reason asylum authorities seek pretexts to reject gay Muslims isn't "Iranian propaganda": it's home-grown propaganda stoking fears of Muslim immigration. Activists must combat racism in Britain, not just repression in Iran.

The most cogent answer, though, shows the failure at the heart of Britain's policies on asylum - and torture. Home Office minister Lord West said of Mehdi: "We are not aware of any individual who has been executed in Iran in recent years solely on the grounds of homosexuality. And we don't consider there was systematic persecution of gay men in Iran."

In other words: no execution, no persecution. If you aren't dead, you're OK. This is a disastrous evasion of the UK's responsibilities under international law.

Human Rights Watch has shown how Britain tries to redefine its obligations on torture, so it can send people back to states where they face grave risk. Usually it happens in the context of counterterrorism. But with gay Iranians, too, the government aims to change the rules, denying that legal torture is "persecution".

The UK should recognise - as the Netherlands has done - that with a law prescribing death or torture for gay Iranians, they need not demonstrate the details of past persecution. Lift the burden of proof from Mehdi and his compatriots. End the threat of deportation.

Activists, though, must avoid playing the government's torturous game. Don't let the Home Office define torture down till a corpse on a gallows is the only proof that counts. Hold Britain to its real obligations. Otherwise, it will remain complicit in persecution.

Scott Long

Director, Lesbian, Gay, Bisexual, and Transgender Rights Program

Human Rights Watch

Tel +1 212.216.1297

E-mail [longs@hrw.org](mailto:longs@hrw.org)

## Private Homes Raided for 'Immorality' (March 28, 08)

Human Rights Watch

For Immediate Release

Iran: Private Homes Raided for 'Immorality'

Authorities Escalate Arbitrary Arrests, Harassment



(New York, March 28, 2008) – The arrest of more than 30 men attending a party in a private home in the city of Esfahan signals renewed efforts by Iranian authorities to enforce “morality” codes, and highlights the fragility of basic rights in a country where police powers routinely undermine privacy, Human Rights Watch said today.

It urged Iranian authorities to release the men reportedly arrested in late February, and to drop charges against people accused of consensual homosexual conduct, drinking alcohol, and other related “morals” offenses.

“When police routinely break down doors to enforce a brand of morality, it means a line has been crossed to invade people’s privacy at any time,” said Joe Stork, Middle East director at Human Rights Watch. “Iran’s repressive system of controlling people’s dress, behavior, and personal lives violates fundamental rights.”

Sources inside Iran report to Human Rights Watch that on February 28-29, police in Esfahan raided a private home and arrested 30 or more men attending a party. They have been jailed for almost four weeks without access to lawyers and without charge. Police reportedly referred them to a forensic medical examiner to look for “evidence” that they have engaged in homosexual conduct.

In May 2007, during a nationwide crackdown to enforce dress codes and conduct, police raided another private party in an apartment building in Esfahan. They arrested 87 persons, including four women and at least eight people whom they accused of wearing the clothing of the opposite sex. Victims told Human Rights Watch that police stripped many of them to the waist in the street, and beat them until their backs or faces were bloody. Several reportedly had bones broken.

Of those arrested, 24 men were tried for “facilitating immorality and sexual misconduct,” as well as possessing and drinking alcohol. In June 2007, an Esfahan court found all of them guilty of various combinations of these charges. Most were sentenced to up to 80 lashes and to fines of 10 million to 50 million riyals (US\$1,000-5,000). The verdicts are under appeal and have not yet been enforced.

Sources in Iran have told Human Rights Watch that since the May 2007 arrests, police have intensified surveillance, harassment, and abuse against people connected to the 87 arrested men, or otherwise suspected of homosexual conduct. Several described being detained by police and interrogated to reveal contacts.

According to one man’s account, police “poured water over me. ... They threatened me, they said ‘cooperate with us.’ ... They are after everyone, they said, ‘You are completing your gang, you are creating new members, where do you gather?’” They told me, ‘Go out and meet people.’ In essence, I should spy for them.”

Human Rights Watch learned that in December 2007 at another private gathering in Esfahan, police arrested 16 more people, subjecting them to forensic examinations. Authorities released them after four days in detention.

Other reports indicate that in March 2008, Esfahan police entrapped several men over the internet by answering personal advertisements, and interrogated them to reveal the names of friends and contacts. Police found erotic pictures of men on another

man's mobile phone after arresting him, and a court reportedly sentenced him to three years of imprisonment.

Iranian law provides punishments up to death for penetrative same-sex sexual activity between men on the first conviction, and punishes non-penetrative activity with up to 100 lashes. Homosexual conduct between women is punishable with death on the fourth conviction. Iran's Penal Code requires four reiterated confessions, or the testimony of four "righteous men" as eyewitnesses, to prove lavat, or sodomy. However, judges are permitted to accept circumstantial evidence or inference. At the May 2007 raid in Esfahan, police reportedly brought four civilian witnesses to prove that "immorality" was taking place.

The last documented death sentences for consensual homosexual conduct in Iran were handed down in March 2005. It is not known whether they were carried out. In extensive interviews with men and women inside and outside Iran, Human Rights Watch has documented widespread patterns of arbitrary arrest and torture based on sexual orientation and gender identity.

Western sources have suggested that charges of consensual homosexual conduct are converted to charges of rape in the Iranian judicial system, but Human Rights Watch has found no evidence of this.

"In Iran, for some people, the spy at the bedroom window or the knock at the door can mean the threat of a death sentence," said Stork. "Privacy, freedom from arbitrary arrest, and freedom from torture are human rights. Police and judges must respect them."

For more of Human Rights Watch's work on Iran, please visit:

<http://www.hrw.org/doc?t=mideast&c=iran>

For more information, please contact:

In New York, Scott Long: +1-646-641-5655 (mobile)



Marriage exists in most religions, cultures and countries in the world. There are many different ceremonies, rights and responsibilities, religious or legal restrictions and recognition, etc. around the world. Until fairly recently no country legally recognized marriage between two persons of the same sex. This has changed, starting with the Netherlands. Now there are five countries (and one state in the USA) where same sex marriages are legally valid and offer essentially the same rights and responsibilities as opposite sex marriages.

In Canada marriage is defined by the federal government but administered by the provincial governments. The process toward legal same sex marriages was started by same sex couples who wanted to marry taking provincial governments to court, and winning! The first province to be forced by the Courts to recognize same sex marriages was on June 10 2003 in Ontario where almost 40% of the population of Canada lives. The courts in province after province fell into line until eventually the Federal government passed a new Marriage Act that defined marriage as being between two persons.

The current immigration law and regulations, though written before these changes to marriage in Canada, were written to be gender neutral. There are no references to husband, wife, male, female, etc. It is not stated, but understood, that immigration recognizes legal Canadian marriages; for non-Canadian marriages the immigration regulations state: *"Marriage, in respect of a marriage that took place outside of Canada, means a marriage that is valid both under the laws of the jurisdiction where it took place and under Canadian law."* As you note there is no mention of sex at all in this definition.

However, in the policy manuals they did talk about opposite sex only. This was reasonable while Canada did not have legal same sex marriage. When same sex marriage started to be recognized in province after province it took almost a year before CIC (Citizenship and Immigration Canada) added an "Interim Policy" to the manual on sponsoring spouses that recognized legal Canadian same sex marriages for Family Class purposes only. This meant that even legal Canadian same sex marriages were not recognized in Economic Class applications, for refugee claimants and all other areas of immigration. I spoke to several successive Directors of Social Policy (the section responsible for this) and was given several dubious explanations of the reasons why they could not recognize these legal Canadian marriages or legal foreign same sex marriages.

You would think that this would be solved when the Federal government of Canada finally enacted a marriage law that equalized opposite sex and same sex marriage for all of Canada on July 19 2005. You would be wrong. They kept the same "Interim Policy" in place. It was only December 18<sup>th</sup> 2006 that the Director of Social Policy issued a directive that stated all legally valid same sex marriages, currently meaning those performed in the Netherlands, Belgium, Spain, Canada, South Africa and the State of Massachusetts USA, would be recognized for all Canadian immigration purposes. Unfortunately the "Interim Policy" in the manual has not been changed as of December 2007. This means that some visa officers will still enforce it if they are unaware of the Dec 18<sup>th</sup> 2006 directive.

Just as an aside, in late November 2006, I was at an immigration conference seated at a VIP table next to the Director of Social Policy and over the afternoon I questioned him and complained about this violation of the law and discrimination on same sex marriages. That the directive was issued about three weeks later may be coincidence as I know others were also complaining about this, but I like to think I had some influence.

So now all legally valid same sex marriages are recognized by Canadian immigration. We have to go back to the definition for a moment.



The marriage must be valid where it occurred; this means both partners must meet all restrictions and requirements of the country where the marriage was performed. For instance many countries where same sex marriages are performed have residency requirements. The marriage is not valid if you do not meet these requirements. The other half of the definition requires that the marriage would be valid if it occurred in Canada. For instance siblings by adoption cannot get married in Canada, though there may be some countries where they can.

point that may be of interest to those who have had gender reassignment surgery is that immigration looks only at your birth sex when considering the validity of a marriage. They do not consider subsequent changes made to legal documents.

Beyond the countries I mentioned earlier there are many that have some form of legal recognition of same sex relationships such as Germany and Britain. People often refer to these civil unions as "marriage". They are not recognized as marriage by Canada as they are not the same as opposite sex marriages in these countries.

A question I often hear is "can we get married at a Canadian Embassy?" The answer, unfortunately, is usually no. The reason is that marriages performed at a Canadian Embassy or High Commission are performed under the laws of the country where the Embassy or High Commission is located, not Canadian law.

Canadian immigration recognizes all legally valid same sex marriages for all Canadian immigration purposes. It does not matter if the country of your nationality or the one you are living in does or does not recognize your same sex marriage, you MUST declare and include your same sex spouse in any Canadian immigration application you make. It is not an option, it is an absolute requirement.

If you wish, you can look at the policy manuals that visa officers use to process applications at

<http://cic.gc.ca/english/resources/manuals/index.asp>. The particular one that covers marriage is at

<http://cic.gc.ca/english/resources/manuals/op/op02e.pdf>. The pertinent sections on marriages are 5.27 to 5.32 and 5.40 and 5.41.

I look forward to your suggestions for column topics; please let me know what topics you need to hear about in a future column. You can send suggestions to me at [Cheraq@gayimmigration.ca](mailto:Cheraq@gayimmigration.ca). Next month the topic of my column is an overview of common-law relationships in Canadian immigration. You may find that you qualify as a

CIC recently updated their information on verifying that a particular person can represent you on your immigration application. The page is at <http://cic.gc.ca/english/information/representative/verify-rep.asp>. Remember that if you pay someone to assist you on your application and/or represent you to CIC they must be a Canadian lawyer or member of CSIC. You may deal with the local agent of one of these accredited people but remember that the agent is not permitted to advise you. See:

<http://cic.gc.ca/english/department/media/notices/notice-reps.asp>



### تولدتان مبارک

آرش مهدی کاظمی مهرزاد فرنام ساسان قهرمان بینش

**ماها** - مجله ی الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

Majaleh\_maha@yahoo.com

**دلکده** - ماهنامه ی ادبی همجنسگرایان ایرانی

delkadeh@gmail.com

**رنگین کمان** - فصلنامه ی دگرباشان ایرانی

majalehranginkaman@gmail.com

**چراغ** - نشریه ی دگرباشان جنسی ایرانی

www.cheraq.net

member@irqo.net

**همجنس من** - نشریه ی لزبین های ایرانی

hamjenseman@gmail.com

**هومان** - اولین مجله ی همجنسگرایان ایرانی (توسط سازمان ایرکیو به صورت الکترونیکی منتشر خواهد شد)

ضیافت

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو - کانادا: ۴۱۷-۵۴۸-۴۱۶-۰۰۱ (اختلاف ساعت تورنتو با تهران ۷,۵- است)

<b>info@irqo.net</b>	۱- روشن برهان	<b>اعضای شورای دبیران سازمان</b>
	۲- آرشام پارسی	
	۳- صبا راوی	
	۴- نیاز سلیمی	
	۵- سام کوشا	
	۶- ساقی قهرمان	
	۷- ویکتوریا طهماسبی	

<b>roshan@irqo.net</b>	روشن برهان
<b>Arsham@irqo.net</b>	آرشام پارسی
<b>saba@irqo.net</b>	صبا راوی
<b>niaz@irqo.net</b>	نیاز سلیمی
<b>sam@irqo.net</b>	سام کوشا
<b>Saghi@irqo.net</b>	ساقی قهرمان
<b>Vicky@irqo.net</b>	ویکتوریا طهماسبی